الله
رسول
محمد

هارون یحیی

Ketabton.com

مرد کوچکی بر فراز برج

مترجم: ستّار صحرایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما در چگونه دنیایی به سر می برید؟

دنیایی بـا زمینـی سـخت و دارای انسـان، درخـت، اقیـانوس هـایی بـا ابرهـایی بـر فـراز آن و بـالاتر از همـه اینهـا، خلأ عظیم فضا؟

آیا شما یکی از میلیاردها افراد این جهانید؟

اگر پاسخ شما به این سؤالات «بله» باشد، در اشتباهید!

حقیقت این است که شما به هیچ وجه در این دنیایی که در بالا توصیف شد، زنـدگی نمـی کنیـد. در دنیـای شـما هـیچ مسافتی، حتی چند متر مربع هم وجود ندارد، چه برسد به میلیون ها کیلومتر و یا کهکشان هایی که چندین سال نـوری دور هستند. در واقع، شما در یک فضای بسته وکوچک به سـر مـی بریـد؛ در یـک اتـاق بسـیار کوچـک و چفـت و بست شده ای در بالای بُرجی عظیم. شما هرگز این اتاق را ترک نکرده، هیچ گاه پایتان را از آن بیرون نگذاشته و جای دیگری نرفته اید. هر آنچه دیده اید، شکل ها، افراد و مکان های مختلفی بوده که روی دیوارهـای ایـن اتـاق مـنعکس شده است. شما فقط صداهایی را شنیده اید که از بلندگوهای مسـتتر در آنجـا سـاطع شـده اسـت. همانـا، در آن اتـاق کوچکِ بر فراز آن برج، هیچ کس دیگری نیست جز شما. شما تنهای تنهایید!

این«برج» ی که از آن سخن می گوییم، بدن شما و اتاق کوچکِ بر فراز آن (یعنی، دنیای شما)، همان مغز شماست.

این همان حقیقتی است که ما در این کتاب بدان خواهیم پرداخت. در اینجا، سخن از مطالبی به میان خواهد آمد که چه بسا با آرا و عقاید و مفاهیم بسیار زیادی که شما تاکنون با آنها آشنا بوده اید، مغایرت داشته باشد. با وجود این، حقیقتی است مسلّم و مبتنی بر قراین و شواهد علمی. از این رو، اگر کسی به جای چسبیدن به پیش فرض های معمول، بر اساس عقل و منطق به این حقیقت بیندیشد، بعید است از درِ انکار و کتمان آن در آید.

درباره نویسنده

نویسنده، که تحت اسم مستعار «هارون یحیی» قلم می زند در سال ۱۹۵۶ میلادی در آنکارا دیده به جهان گشود. او در «دانشگاه میمارسینانِ» استانبول در رشته هنر و در «دانشگاه استانبول» در رشته فلسفه به تحصیل پرداخت. وی از دهه ۱۹۸۰ به بعد، کتاب های فراوانی را در زمینه مسایل سیاسی، دینی و علمی به زیور طبع آراست. کانون اصلی توجه او تکذیب داروین گرایی و ماده گرایی– دو افسانه جدید ملبّس به لباس علم– است.

کتاب های هارون یحیی برای همه خوانندگان- مسلمان و غیرمسلمان، صرف نظر از سن، نژاد و یا ملیت آنان- از گیرایی و جذابیتی خاص برخوردار است؛ زیرا، همه آنها هدف واحدی را دنبال می کنند: وسعت بخشیدن به دید و بصیرت خوانندگان از طریق تشویق آنان به تفکر در مورد بعضی موضوعات حیاتی از جمله وجود پروردگار متعال، توحید الهی و نیز به تصویر کشیدن بنیاد فرسوده و آثار ضلالت بار نظام های الحادی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد کوچکی بر فراز برج

نویسنده:

هارون یحیی

مترجم:

ستّار صحرایی

(c) ketabton.com: The Digital Library

ترجمه این اثر را تقدیم می کنم به

استاد علامه و مترجم فرزانه،

عزیز ارجمند «دکتر محمد عزیز حسامی» گرامی؛

او که آتش عشق به زیستن را در وجودم شعله ور ساخت

و طایر هستیم را در بوستان مصفّای ترجمه به پرواز در آورد.

جزاه الله تعالی احسن الجزاء.

مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد

دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید

«مترجم»

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مطالب

عنوان **صفحه**

سخنی با خوانندگان.....۸

درباره نویسنده.....۱۱

پیشگفتار مترجم.....۱۳

دیبـــاچه مترجم.....۱۶

هشدار.....۲۵

مقـــدمه.....۳۰

فصل اول: دنیای بسیار کوچک درون جمجمه.....۳۲

— در خارج هیچ نوری وجود ندارد.....۳۶
— این چشم نیست که می بیند.....۳۹
— دیواری سه لایه بین شما و دنیای خارج.....۴۱
— جسم ما و رؤیاهای ما.....۴۴

فصل دوم: مرد کوچکی بر فراز برج.....۴۸

— برج و اتاقی بسته بر فراز آن.....۵۲

فصل سوم: باوری اشتباه در برج.....۵۸

— چرا وجود جهانی را بپذیریم که هرگز قادر به دیدن آن نیستیم؟.....۶۲
— ماده در عالم ادراکات و تخیلات پدید آمد.....۶۳
— ماده گرایی: دیدگاهی فرضی که زندگی این دنیا را واقعی تلقی می کند.....۶۸
— حذف مفهوم مکان.....۷۰
— روابط علت و معلولیِ تعیین شده از سوی خداوند متعال.....۷۴

نتیجه گیری.....۷۶

ضمیمه ۱: حاشیه هایی بر مردی بر فراز برج.....۷۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمیمه ۲ : نیرنگ تکامل..... ۸۲
- فروپاشی علمی داروین گرایی..... ۸۳
- اولین گام چیرگی ناپذیر: اصل حیات..... ۸۴
- حیات از حیات ناشی می شود..... ۸۵
- تلاش هایی بی نتیجه در قرن بیستم..... ۸۷
- ساختار پیچیده حیات..... ۸۸
- سازوکار خیالی تکامل..... ۹۱
- تأثیر «لامارک»..... ۹۲
- داروین گرایی جدید و جهش یا موتاسیون..... ۹۳
- ثبت سنگواره ای: عدم نشانه ای از اشکال میانی..... ۹۴
- امیدهای داروین بر باد رفت..... ۹۵
- قصه تکامل انسان..... ۹۷
- فرمول داروینی! ۱۰۰
- فن آوری موجود در چشم و گوش..... ۱۰۲
- شعوری که درون مغز قادر به دیدن و شنیدن است از آنِ کیست؟..... ۱۰۵
- باوری ماده گرایانه..... ۱۰۶
- نظریه تکامل: توانمندترین سحر و افسون جهان..... ۱۰۸

منابع نویسنده..... ۱۱۲

منابع مترجم..... ۱۱۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

سخـــنی با خوانـــــــدگان

- این که چرا فصل ویژه ای به اضمحلال و فروپاشی نظریه تکامل اختصاص یافته، بدین دلیل است که این نظریه، اساس و بنیان تمامی فلسفه های ضد معنویت را پایه گذاری می کند. نظر به اینکه داروین گرایی حقیقت آفرینش- و لذا وجود حضرت اقدسﷻ- را انکار می کند، در طول ۱۴۰ سال گذشته سبب شده است تا افراد زیادی دست از عقیده و باور خویش بشویند یا در وادی شک و تردید بیفتند. از این رو، آگاه کردن همگان از اینکه این نظریه نیرنگی بیش نیست، خدمتی واجب و وظیفه ای است خطیر. از آنجایی هم که ممکن است بعضی از خوانندگان موفق به خواندن تنها یکی از کتاب های ما شوند، شایسته است فصلی را به اختصار به این موضوع اختصاص دهیم.
- تمام کتاب های این نویسنده، به بیان موضوعات دینی در سایه سار آیات شریف قرآن کریم می پردازند، و از خوانندگان دعوت می کنند تا کلام پروردگار ﷻ را فراگیرند و آن را در زندگی به کار بندند. موضوعات قرآنی جملگی به گونه ای تبیین شده است که در ذهن خوانندگان، دیگر جایی برای شک و تردید و سؤال باقی نمی گذارد. لحن صادقانه، سلیس و بلیغ این کتاب ها، این اطمینان را فراهم می سازد تا افراد تمامی سنین و تمامی طبقات جامعه بتوانند به راحتی آنها را بفهمند. از این گذشته، به دلیل روایت دلنشین و روشن آنها، می توان در یک وهله هر یک از آنها را خواند؛ حتی، کسانی هم که شدیداً کوس انکار معنویّت را می زنند، تحت تأثیر حقایق مستند این کتاب ها قرارخواهند گرفت و راهی برای تکذیب حقّانیت محتوا و درونمایه آنها نخواهند یافت.
- این کتاب و دیگر کتاب های نویسنده را می توان یا به صورت انفرادی خواند یا به صورت گروهی در مورد آنها به بحث و گفتگو نشست. خوانندگانی که به بهرمندی از این کتاب ها چشم امید دوخته اند، مباحث آنها را بسیار سودمند خواهند یافت، و این امر به آنان اجازه می دهد تا میان اندیشه و تجربیات خود و اندیشه و تجربیات دیگران ارتباط برقرار سازند.
- گفتنی است که دخیل بودن در نشر و خواندن این کتاب ها، خود خدمتی بزرگ به اسلام است؛ زیرا، تنها هدف از نگارش آنها جلب رضایت پروردگار متعال بوده است و بس. کتاب های این نویسنده، همگی آثاری است متقاعد کننده؛ به همین دلیل، جهت رساندن عقیده و باور راستین به دیگران، یکی از مؤثرترین راه ها، تشویق آنان به خواندن این کتاب هاست.
- امید است خوانندگان گرامی بر دیگر آثار نویسنده، که در پایان این کتاب آمده است، نیز مروری داشته باشند. اطلاعات ارزشمندی که نویسنده در خصوص موضوعات دینی تقدیم می دارد، بسی سودمند و خواندنشان لذت بخش است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- بر خلاف بعضی از کتاب های دیگر، شما دراین کتاب ها، نه با دیدگاه شخصی نویسنده سروکار دارید نه با توجیهاتی مبتنی بر منابعی ناموثق، و نه با نوشته هایی که به مقدسات دیگران هتک حرمت می کند. علاوه بر این، خبری از جر و بحث های مأیوس کننده و بدبینانه ای هم نیست که در ذهن ایجاد شک وشبهه و در دل، ایجاد انحراف می نمایند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد کوچکی بر فراز برج

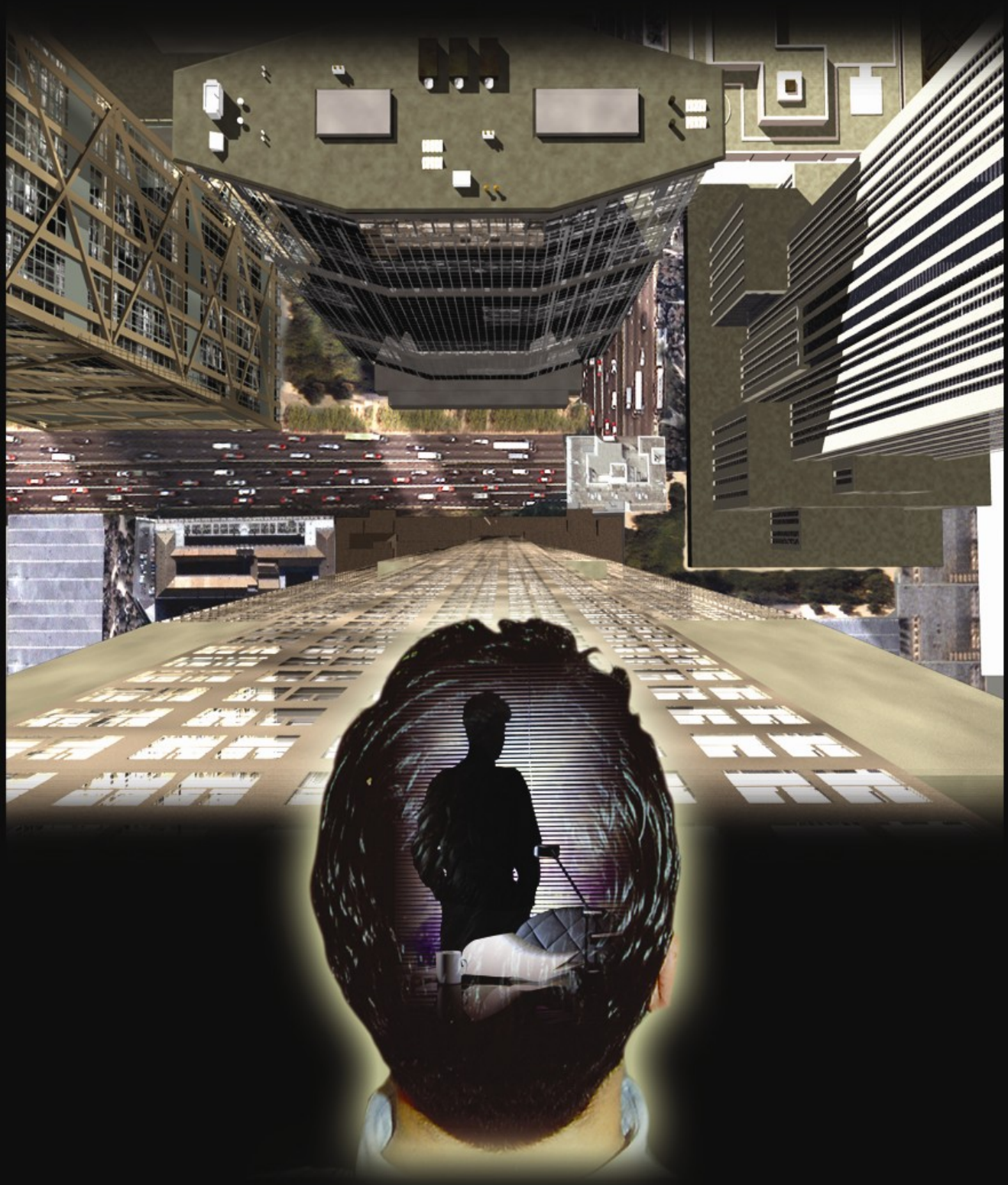

(c) ketabton.com: The Digital Library

درباره نویسنده

نویسنده که تحت اسم مستعار «هارون یحیی»[1] قلم می زند، در سال ۱۹۵۶ میلادی در آنکارا دیده به جهان گشود. وی پس از تکمیل تحصیلات ابتدایی و متوسطه در آنکارا، در «دانشگاه میمار سینانِ»(Mimar Sinan University) استانبول به مطالعه هنر و در«دانشگاه استانبول»(Istanbul University) به مطالعه فلسفه پرداخت. از دهه ۱۹۸۰ به بعد، وی کتاب های زیادی را در زمینه مسایل سیاسی، علمی و مذهبی به زیور طبع آراست. شهرت هارون یحیی به دلیل نگارش کتاب های مهمی است که از شیادی های تکامل گرایان و ادعاهای بی پایه و اساس آنان و نیز روابط تاریک میان داروین گرایی و مکتب های خونینی چون فاشیسم و کمونیسم، پرده دری می کند.

اسم مستعـار وی ترکیبی است از نام حضرت هـــارون و حضرت یحییعليه السلام ، دو پیـامبر معزّزی که علیه کفر وبی ایمانی قوم خویش به پا خواستند. مُهر رسول اکرم ﷺ روی جلد کتاب هایش نیز نمادی اسـت در اشـاره بـه محتـوا و درونمایه آنها، و دلالت دارد بر قرآن کریم (آخرین کتاب آسمانی) و حضرت محمد ﷺ (آخرینِ پیـامبران). نویسـنده با استناد به رهنمودهای قرآن کریم و سنت نبوی، رد و تکذیب مبانی مکتب های الحادی، و «اتمام حجت» را سر لوحه کار خویش قرار داده است؛ به گونه ای که اعتراض هایی را فرو می نشاند که علیه دین قد عَلَم کـرده انـد. او از مُهـر آخرین پیامبرﷺ، که به اوج خرد و کمال اخلاق رسید، به عنوان نمادی از قصد و نیت خویش در ارایه این اتمام حجت سود می جوید. تمامی آثار هارون یحیی هدف واحدی را دنبال می کنند: ابلاغ پیام قرآن، تشویق خوانندگان به بررسی مسایل اساسی دین از قبیل وجود پروردگار متعال ، توحید، معاد، و نیز افشای پایه های متزلـزل نظـام هـای الحـادی و مکتب های ضلالت بار.

شمار خوانندگان هارون یحیی بسیاری از کشورها را در بر می گیرد، از هندوستان گرفته تا آمریکا، از انگلستان تا اندونزی، از لهستان تا بوسنی و از اسپانیا تا برزیل. بعضی از کتاب های وی به زبان های انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی، پرتغالی، اردو، عربی، آلبانی، روسی، صرب و کروات (بوسنیایی)، لهستانی، مالی، ترکی ایگور و اندونزیایی ترجمه شده است.

این آثار، که در سراسر دنیا مورد تجلیل قرار گرفته، در حقِ انسان های زیادی، در بازنگری ایمان و در راستای دستیابی به بینشی عمیق تر نسبت به عقیده و ایمانشان، مفید و کارگر افتـاده است. صداقت و درایت نویسنده در کتاب هایش، همراه با سبکی متمایز که به آسانی هم قابل فهم است، بی درنگ بر هر خواننده ای تأثیرگذار است.

[1] . نام اصلی ایشان« عـدنان أُکتـار» (Adnan Oktar) است– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسانی که با جدیّت به بررسی این کتاب ها می پردازند، دیگر نمی توانند پشتیبان کفر و الحاد یا هرگونه مکتب اغواگر و یا فلسفه ماده گرایانه ای باشند؛ زیرا، مشخصه اصلی این کتاب ها، تأثیر بی درنگ و نتایج قطعی و انکـارناپـذیر است. منتها ، اگر این افـراد [بعد از خواندن این کتاب ها] همچنـان بر سر مرام خود باقی بمانند، این امر چیزی نیست جز سماجت و اصراری احساساتی؛ زیرا، این کتاب ها چنین مکتب هایی را از ریشه مردود اعلام می کند. اینک، مرام و مسلک تمامی نهضت های الحادی معاصر با شکست مواجه شده، و این همه از یمن کتاب هایی است که هارون یحیی آنها را نگاشته است.

بی شک، همگی اینها نتیجه تابناکی و حکمت قرآن کریم است. این نویسنده، خاضعانه در صدد است تا مسبب و خدمتگزاری باشد در مسیر تلاش انسان در راستای رسیدن به صراط مستقیم. از این رو، در چاپ و نشر این آثار، هیچ گونه سود مادی ای را در نظر نگرفته است.

کسانی که دیگران را به خواندن این کتاب ها تشویق می کنند، تا چشم دل و دیده بصیرت آنان را بگشایند و بر اخلاصشان بیفزایند، خدمتی ارزنده انجام می دهند.

در این صورت، تبلیغ کتاب های دیگری که موجب آشفتگی خاطر و سردرگمی افراد می شود، چیزی نیست جز ضایع کردن وقت و توان خود؛ به علاوه، آنان را به سوی هرج و مرج مسلکی سوق می دهد. از این گذشته، به تجربه ثابت شده است کتاب هایی که، به جای پرداختن به هدف والای نجات انسان ها از کفر و الحاد، به منظور تأکید بر قدرت ادبی نویسنده نگارش می یابند، بعید است تأثیر آنچنان جدّی ای داشته باشند. کسانی که در این باره در شک و تردیدند، بی درنگ خواهند دید که تنها هدف کتاب های هارون یحیی، غلبه بر کفر و بی ایمانی و اشاعه ارزش های اخلاقی قرآن کریم است. موفقیت و تأثیر این خدمات، در اعتقادات راسخ خوانندگان کتاب های ایشان جلوه گر است.

این نکته را هم باید به خاطر سپرد که دلیل اصلی ادامه ظلم و بیدادگری، جنگ و خونریزی و دیگر مصیبت هایی که بر سر خیل عظیمی از انسان ها می آید، رواج مکتب کفر و بی ایمانی است؛ و فقط با شکست و سرکوبی این مکتب، ابلاغ شگفتی های آفرینش و به کار بستن اخلاق قرآنی است که می توان به آنها خاتمه داد. با توجه به وضعیت کنونی جهان، که افزایش خشونت، فساد و جنگ و ستیز را به همراه دارد، بدیهی است که این خدمات می باید به سرعت و تأثیرگذارانه انجام گیرد، وگرنه ممکن است وقت از دست برود.[1]

اگر بگوییم مجموعه آثار هارون یحیی در این زمینه نقش یک طلایه دار و پیشقراول را داشته است، سخن به گزاف نگفته ایم. به خواست حضرت عزتﷻ این کتاب ها وسیله ای خواهند بود که از آن طریق، انسان قرن بیست و یکم به صلح، عدالت و سعادتی نایل خواهد شد که قرآن کریم بدانها وعده داده است.

[1] . وقت دریاب به هر کار که سودی نکند نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیشگفتار مترجم

به نام آن که این همه نقش دل انگیز در پرده اوهام زد

ستایش مر خدایی راست که با یک طَرفةُالعین و«کُن فَیَکون»ی به تکوین اکوان مکوّن پرداخت، و عالم وجود را به الوان لطفش ملوّن ساخت؛ همو که مرغ اندیشه و خیال را در حصن حصین ساحتش یارای پرواز نی، و زبان قاصر از وصف اوصاف مصفایش قادر نی.

آنجا که کمـــال کـــــبریای تو بُوَد — عالم نمی از بحـــر عطای تـــــو بُوَد

ما را چه حد حـــمد و ثنـــای تو بود — هم حمد و ثنای تو ســـــزای تو بود

و تحمید و مَحمدت آن ذات اقدس- جَلّ ذکره- بر وجود نازنینی که لباس قَدرش منقّش به نقش« خاتم الانبیا و امام الاصفیا »ست؛ او که گلشن رسالت از حضورش رشک روضه حور و بزم نبوت از شمع جمالش، داغ شلعه طور؛ آفتاب حُسنی که جمالش هلهله در آفاق جهان افکند و کلامش غلغله در اوراق شهان:

من کیستم اندر چه شمارم چه کسم — تا همســـــری سگانش باشد هوســـــم؟

در قافله ای که اوست دانم نرســـم — این بس که رسـد ز دور، بانگ جَـرسم

و نیز، تحیّت و مکرمت آن واجب الوجود و صانع چرخ کبود، بر آل و اصحابش باد الی یومِ الْیعود.

اما بعد، خداوند سبحان را بسی شاکریم که لطف فرمود تا ترجمه این مجموعه تحقق پذیرد، و با وجود خامدستی مترجم آن اراده فرمود تا حلّه محلای طبع بر تن کند. شکر لله « کین چنین رفته ست در عهد ازل تقدیر ما.»

نقش مستوری و مستی نه به دست من و توست — هـــر چه استاد ازل گفت بگـــــو می گویم

من اگـر خـارم اگـر گـــل، چـــمن آرایی هست — کـه از آن دست که او می پروردم می رویم

مجموعه ای که تقدیم حضور شما ارجمندان خواهد گشت، و این کتاب نخستین بارقه و لمعه آن است، نه دیدگاه و اندیشه شخصیِ دانشمند و فیلسوفی اسلامی است، بلکه، تلاشی است در راستای شناخت ماهیت ماده و حقیقت عالم. تلاشی که از روی سرّی پرده برمی اندازد که جهان بینی شما خوانندگان گرامی را به مسیری دیگر رهنمون خواهد بود. با دقت در فهم حقایق این مجموعه، به تحقیق، بینش شما خداجویان عزیز نسبت به انسان و جهان ماورا به گونه ای رنگ استحاله و دگرگونی به خود خواهد گرفت که در پایان راه نه همان هستید که در آغاز راه بوده اید!

در این مجموعه، آنچه از کلک گهربار این اندیشمند فرزانه می تراود، حقایقی است که عده ای دیگر از علما و عرفای مسلمان هم در تبیین آنها سعی بلیغی داشته اند، با این تفاوت که این استاد وارسته این بار آنها را با جامه زرّین علم روز مزیّن ساخته است، و با زبانی آنها را بازگو می کند که نه پیش از این و بیش از این گفته شده است.[1]

[1] . این مجموعه شامل هفت کتاب است که گلچینی از آن را در چهار کتاب، که مشتمل بر مطالب سه کتاب دیگر نیز می باشد، ان شا الله تقدیم حضورخوانندگان ارجمند خواهیم کرد. برای مزید اطلاع، به معرفی آنها در پایان این کتاب مراجعه فرمایید. « تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

این نویسنده فاضل که به استناد به کلام والای وحی و با استظهار به فن آوری روز، خوانندگان ارجمند را به وادی خود شناسی و خداشناسی فرا می خواند، روشنفکری است علامه که دیده بصیرتش به کُحـل متابعت صاحب شریعت- علیه افضل الصلوات- مُکتحِل، و وجودش به دریای معارف الهی متصل است. گرچه آثار این استاد پرمایه آن چنان که باید و شاید در کشور ما معرف حضور نگردیده، اما به تحقیق، حُسن آوازه و نیک نامی ایشان در اقصای بلاد طنین انداز است؛ به طوری که شهرت کتاب هایش مرزها را درنوردیده و شمیم عنبرین آنها، کران تا کران دنیای سده بیست و یکم را عبهرین ساخته است:

یوسف کنعـانیم، روی چو ماهم گواست — هیـــچ کس از آفتـــاب خط و گواهـی نخـــواست

ای گـل و گلـزارها، کیست گـواه شما؟ — - رنگ که در چشم هاست، بوی که در مغزهاست

شایان ذکر است که دو ضمیمه قابل توجهی هم به این اثر پیوست یافته است: ضمیمه نخست، شامل آرا و نظرات شماری چند از استادان برجسته دانشگاه های مطرح جهان می باشد که مصدّق حقانیت حقایق کتاب است. ضمیمه دوم، که به اغلب آثار جناب «هارون یحیی» پیوست یافته است، محکومیت و بطلان «نظریه تکامل» را به تصویر می کشد. نظریه ای که به نام تمدن و تجددطلبی و زیر نقاب علم، انسان های بی شماری را به وادی ضلالت و الحاد کشاند. همین نظریه بود که کرامت قدسی انسان را از اوج عزّت به حضیض ذلّت آورد؛ به دیگر سخن، انسان که در آموزه های وحیانی اشـرف مخلوقات و غایت آفرینش است، و آفریدگارش- تعالی و تَقَدَّسَ- در آفرینشش بر خود تحسین گفت،[1] او را متشرّف به تشریف شریفِ (**لَقَد خَلَقنا الإنسَانَ فِی أحسَن تَقویمٍ**)[2] ساخت و دیبای فاخرِ (**وَلَقَد کَرَّمنَا بَنی آدَمَ**)[3] را بـر او پوشانید، بر مبنای این نظریه، محصول تصادف، تنازع بقا و قانون طبیعت و در نهایت، نـــوع تکامل یافته میمون است! فارغ از اینکه این الله تعالی بود که انسان را با شکل وشمایل انسانیش ملبّس به لباس وجود کرد، افسر و تاج شایگان خرد و اندیشه را به وی ارزانی داشت، جامه تامه آدمیت را بر قامت او دوخت و او را بر سریر معلا و محلای خلیفةُ اللّهی نشاند؛ زهی طرب و زهی شعف این منزلت را!

روزی که کلک تقدیر، تصویر کرد رویت — بر چیره دستی خویش خوش گفت آفرینی

زیبنده ستـــایش، آن آفریدگـــــاری است — کارَد چنین دلاویز نقشی از ماء و طینـــی

گفتنی است که گر چه بنیان و شالوده نظریه تکامل تنها بر اساس حدس و گمان بود، «چالـــز داروین» با بر زبان آوردنش، افراد زیادی از جمله دانشمندان فراوانی را به دام آن انداخت، و دیری نپایید که همگی آنان سر از بیغوله ظلالت و گمراهی در آوردند: «زبانش چون نشد لال ای دریغا!»

ای بریده آن لب و حلـــق و دهـــــان — که کند تف ســـــوی مه یا آسمان

---

[1] . ﴿ فَتَبَارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ﴾- (مؤمنون/۱۴)

[2] . « به درستی که ما انسان را در بهترین شکل و هیأت آفریدیم.»- (تین/۴)

[3] . « حقّا که فرزندان آدمی را گرامی داشتیم.»- (اسراء/۷۰)

(c) ketabton.com: The Digital Library

تف به رویـش بازگـــــردد بی شـکی　　تف سـوی گـردون نیـابد مسـلکی

هـــــر که بر شمـــع خـــدا آرد پف او　　شمـــع کی می رد؟ بسـوزد پوز او

علی ای حال، در دهه ۱۹۸۰ بود که روشنفکری گوی در میان افکند و رشته های منکران حضرت اقدس- جَلَّ اسمُهُ- را به یکبار پنبه کرد. او «هـارون یحیی»- دامَّ بقائُه- بود که با ارایه دلایل محکم علمی، سمند داروین گرایان، ماده گرایان و جامعه منکران الله تعالی را لنگ ساخت. وی روشن ضمیری تُرک از ترکستان معرفت بود که آرا و اندیشه های آنان را مخذول و سرافکنده علم ساخت، ابرهای تیره و تار شک و تردید را از سپهر اندیشه انسانهای جهان معاصر زدود، چراغ حق و حقیقت را در دل های آنان برافروخت، و دگر بار، کرامت قدسی انسان را برتارک افلاک نشاند:

هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست　　ما به فـلـک می رویم عزم تماشا کـه راسـت

ما به فلـک بـــوده ایم یار مـــلک بـوده ایم　　باز همـان جا رویم جملـــه، که آن شهر ماست

هیچ اغراق نگفته ایم اگر بگوییم که کمتر کسی در سراسر دنیا با چنین پشتوانه دینی و علمی استواری به مقابله و سرکوبی داروین گرایی، ماده گرایی و دیگر مکتب های الحادی برخاسته است.[1]

و اما، بی شک، آماده کردن این مجموعه به تنهایی میسر نبوده است؛ لذا، از بزرگوارانی که به هر نحوی از انحا زیر پر و بالم را گرفتند تا بتوانم این مجموعه را تقدیم حضور خوانندگان گرامی نمایم، بسی سپاسگزارم. در این میان، رهین منّت «خانواده گرانقدرم» هستم که در بوستان دلکش ترجمه همواره حامی و مشوق بنده بوده اند، به ویژه، «خواهر عزیزم سارا» که تمامی تلاش های بی دریغش را بر دیده منت می نهم. مساعدت و راهنمایی های رفیق شفیقم جناب آقای «عثمان رحیمی» نیز زیبنده تقدیر است. لطفشان مأجور و سعیشان مشکور باد.

در پایان باید گفت که مترجم بر نقص خود معترف است و بر معایب کار خویش خستو؛ لذا، متمنی است چنانچه توسن خامه سستی کرده است، خسروان اقلیم سخن - به عین عنایت و نظر عاطفت- در ترجمه اش بنگرند و معایب آن را گوشزد نمایند، که سعدی- علیه الرحمه- گفته است:

قبـا گر حریر است و گر پرنیـان　　به ناچـار حشوش بود در میان

در ضمن، خوانندگان گرامی می توانند نظرات، انتقادات و پیشنهادات خود را به آدرس اینترنتی زیرارسال فرمایند:
sattartarjumah@gmail.com

اللّهم وفّقنا لما تُحبُ و تَرضی

کمترین خاکسار،

ستّار صحرایی

[1] . از عمده آثار این نویسنده ارجمند در این باب، می توان به کتاب های زیر اشاره کرد:
نیرنگ تکامل، پاسخ هایی قاطع به تکامل گرایان، دروغ پردازی های تکامل، جادوی سیاه داروین گرایی، مذهب داروین گرایی، اضمحلال نظریه تکامل در ۲۰ سؤال، فرجام داروین گرایی، مصیبت هایی که داروین برای بشریت به بارآورد، کمونیسم در کمینگاه، فاشیسم: مکتب خونین داروین گرایی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیباچه مترجم

جُستاری در باب « سرّی در پسِ ماده »

شناخت انسان از جهان هستی، همواره در پرتو دو دیدگاه کاملاً مخالف مطرح بوده‌است: «واقع‌گرایی» و «تصوّرگرایی»:

الف) «واقع گرایی»(Realism):

رهروان این مکتب بر آنند که دنیای ما چیزی غیر از ادراکات است. آنان معتقدند احساسات و تصاویری که در ذهن نقش می بندد، دارای مصـــداق و نمونه ای در دنیای خارج و درست مطابق آنهاست؛ به بیان دیگر، ادراکات ما با اشیای خارج انطباقی تام دارد. از منظر واقع گرایان، اگر در خارج از ذهن انسان جهانی وجود نمی داشت، قطعاً، ادراکی هم در کار نمی بود. آنان بر این باورند که انسان می تواند از طریق حواسش ماده را درک کند- ماده ای که دارای واقعیتی عینی (خارجی) و هستی ای مستقل از ذهن و روح آدمـی است؛ و لذا، آدمی می تواند از دنیای ادراکاتش خارج شود و با «اصلِ» جهان هستی تماس مستقیمی داشته باشد.

ب) «تصّور گرایی» یا «انگار گرایی»(Idealism):

این مکتب بر این باور است که شناخت آدمی نسبت به جهان هستی صرفاً از دریچه وقایع ذهنی امکان پذیر است و بس؛ به عبارت دیگر، چون ذهن است که مُدرکِ اشیاست، آدمی تنها از طریق ادراکات یا مفاهیم ذهنـی می تواند نسبت به هستی شناخت حاصل کند. این بدان معناست که «عالم ماده» یا «دنیای خارج» ی که ما از آن نام می بریم، وجودی حقیقی ندارد، و صرفاً مجموعه ای است از تصورات و احساساتی که در ذهن شکل می گیرد. از دیدگاه تصورگرایان، این عالم سراسر خیال و نمایش است و وجودی جز وجودی خیالی و سایه وار ندارد، و به واسطه الطاف و آفرینش پیوسته حضرت حق است- سبحانهُ و تعالی- که اینچنین موجود می نماید؛ تنها موجودی که هستی مطلق و وجودی حقیقی دارد، همانا، حضرت عزت- جَلَّ و علا- است و بس. لذا، اصالت تنها از آنِ اوست:

آری عـالم خیـال اسـت ولـی جاوید در او حقیقتی جلوه گر است

(c) ketabton.com: The Digital Library

«ویل دورانت»، مورخ و متفکر معاصر آمریکایـی، مـــی گوید: دمکریتوس(=ذیـمقراتیس، حدود ۴۶۰- ۳۷۰ ق.م) - متفکر یونانی- دو هزار و سیصد سال پیش با بحثی که درباره چگونگی شناخت کرد، پایه انگارگرایی را نهاد.[1] از آن پس، پیروان مسلمان ارسطو یعنی مشاییان، و نیز افلاطونیان و فیلسوفان اشراقی کم کم در جرگه تصورگرایان در آمدند. «توماس هابز»، «رنه دکارت»، «جان لاک»، «جورج برکلی»، «امانوئل کانت»، «ویلهلم هگل» و «برتراند راسل» نیز از حامیان برجسته این اندیشه در سده های اخیرند.

گرچه امروزه جامعه علم بر تصور گرایی مهر تصدیق می نهد، اما، بوده و هستند بسیار کسانی که آن را خیال‌پـــردازی و سفسطه محضی می دانند که ریشه در یونان باستان دارد، و بر این اساس، قایلان به آن را سوفسطایی مـی نامند. البته، این هم بدین دلیل است که اغلب سـوفسطاییانِ پیش از ارسطو و نیز افلاطون و افلاطونیان معتقد بودند که جـهان تصوّری بیش نیست، و ماهیت ها و مُثُل هستند که اصالت دارند. با این حال، بیان حقیقت از زبان فلاسفه یونان یا هر شخص دیگری نباید منجر به رد و انکار حقیقت شود. به گفته «ویلیام شکسپیر»: «حقـیقت، تا پایان روز جزا حقـیقت است.»[2] حال، این حقـیقت بر زبان افلاطون جاری شود یا بر زبان مشاییان و یا هر کس دیگر؛ حقیقت، حقیقت است.

علی ای حال، اکنون که علم روز هم بر این حقیقت صحه می گذارد که جهان تصوّری بیش نیست و اینکه تنها حقیقت مطلق، ذات الهی- عَزَّ و جَلَّ- است، انسان قرن بیست و یکم ناگزیر از پذیرش آن است.

آفتـــــاب آمد دلیل آفتـــــاب　　گر دلیلت باید از وی رو متاب

شما در این مجموعه خواهید دید که چگونه علم قرن بیست و یکم بر تصورگرایی مهر تصدیق مـی نهد، و در این راستا، به اثبات گوشه هایی از توحید ناب عرفا می پردازد. از این رو، بهتر است جهت فتح باب، نگاهی به توحید عارفانه بیندازیم تا صداقت گفتار عارفان در بیان حقایق، بیش از پیش تجلی یابد؛ حقایقی که قرن ها پیش از

[1] . کلیات فلسفه، ص ۱۱۳

[2] . "Truth is truth to the end of reckoning", William Shakespeare, "Measure for Measure", Act V, sec.1

(c) ketabton.com: The Digital Library

پیشرفت علوم- به واسطه تحلیه باطن و تخلیه آن از ماسوای الله تعالی- به فهم آنها دست یافته اند:

از منظر عرفا، کمال کاملان و نهایت سیر سالکان نیل به حقیقت توحید است. لیک، توحید عرفا نه فقط نفی خداهای متعدد و ایمان به خدای واحد است(که این توحید عامه باشد) بلکه، نفی جمیع موجودات مجازی و موهوم و اثبات این حقیقت است که اوست تنها موجود حقیقی؛ زیرا، «تا نقوش اغیار از لوح دل به آب ذکر و فکر شسته نشود، رقم توحید حقیقی در او مرقوم نمی گردد... و فی الحقیقه کمال توحید در نفی غیریّتست...».[1]

لذا، در منهج و سـیر و سلوک عرفا، مـحو هستیِ مـوهوم خود (فنا و از خود بیگانه شدن) و نفی وجود خیالی جهان (رفع مظاهر و تعیّنات و کثرات) غایت وادی توحید است؛ توحیدی که به حکم «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» آدمی را به سر منزل رستگاری رهنمون است.

در این جا باید خاطر نشان کرد (همان گونه که جناب نویسنده هم متذکر خواهند شد) توحید مورد بحث ما، به هیچ وجه در راستای تصدیق و ترویج «وحدت وجود» یا «همه خدایی»[2] نیست؛ بلکه، توحیدی است که از آن به «وحدت شهود» تعبیر می شود، و هیچ گونه تناقض و ضدیّتی هم با شریعت پاک نبوی- علیه و علی آله افضل الصلوات- ندارد.

این توحید، بر خلاف نحله «وحدت وجود»- که همه چیز را خدا می داند- مـعتقد است وجود بر دو قـسم است:

«وجود حقیقی و وجود خیالی. خدای وجود حقیقی دارد و عالم وجود خیالی دارد. خدایْ هستی است نیست نمای، و عالمْ نیستی هست نمای. عالم جمله به یک بار خیال و نمایش است و به خاصیت وجود حقیقی که وجود خدای است این چنین موجود می نماید، و به حقیقت وجود ندارد. الا وجود خیالی و عکسی و ظلّی.»[3]

اوست هستی، غیر او جز نیست نیست — ما و تو خود نیستِ هستی نماست

می نماید نیست هست و هست نیست — این نمود از وهم هـرگز برنخواست

---

[1]. شرح گلشن راز، ص۷۵

[2]. Pantheism

[3]. ذُبدةُ الْحقایق، ص ۷۹- ۷۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

مفسر بزرگ، شهید «سیّد قطب»، نیز در این باره چنین می فرماید:

«...جز حقیقت خدا حقیقتی در میان نیست. در هستی، وجود حقیقی جز وجود خدا وجـود ندارد... هیچ گونه حقیقی برای وجود، جز وجود الهی در میان نیست... این درجه ای است که دل در هر چیزی که مشاهده می کند در آن دست خدا را می بیند. بالاتر از این درجه، درجه ای است که در آن چیزی را در این جهان نمی بیند مگر یزدان را. چون حقیقتی در جهان هستی وجود ندارد جز حقیقت یزدان... این مراتب و منازل راه است، مراتب و منازلی که متصوّفه می کوشند بدانها برسند، و ایشان را به دور دستها کشانده است.»[1]

با همه اینها، نقطه اشتراکی که میان این دو مکتب (وحدت وجود و وحدت شهود) وجود دارد «وهم و خیال دانستن عالم» است، که جانمایه اصلی «سرّی در پسِ ماده» می باشد؛ مطلبی که بسیار حایز اهمیت است و عرفا در رهگذر اثبات توحید حضرت عزت- عزّ اسمُه- همواره مبحث «خیال بودن عالم» یا «نمودِ بی بود بودنِ» آن را پیش کشیده اند:

بودِ عالـم جز نمـودی بیش نیست　　شو ز ارباب یقین در ظن مایست

برای نمونه، صاحب «شرح گلشن راز» در این خصوص می گوید: «چون به حقیقت، کثرات و تعیّنات، نمود هستی حقّند و حقیقتی علی حده ندارند، [شیخ شبستری] فرمود که:

وجود اندر کمال خویش ساری است　　تعیّنـها امـور اعتبـاری است

یعنی وجود واجبی [جلّ جلاله] که وجود مطلق است به واسطه حب ذاتیِ ظهور و اظهار در کمال خویش... ساری و جاری است بر جمیع موجودات ممکنه من الازل الی الابد؛ و تعیّنها که در مراتب ظهور به سبب تقیّد به قیود اعتباریه عارض آن حقیقت می گردند، همه امور اعتباری و نمود وهمی اند و صورت خیالی بیش نیستند وحقیقتی ندارند؛ و موجود حقیقی حق است بس.»[2]

---

[1]. قطب، سیّد: **فی ظلال قرآن**. مترجم: دکتر مصطفی خرم دل، چاپ سوم، ج ۶، نشر احسان، ص ۹۰۳-۹۰۲

[2]. **شرح گلشن راز**، ص ۴۰۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینک، ممکن است گفته شود که وهم و خیال دانستن عالم، صنع لطیف و آفرینش ظریف الهی را به زیر سؤال می برد، و بنابراین، بسیاری از آیات قرآن کریم را به چالش می کشد. اما، اشتباه نشود؛ ما ایمان راسخ داریم که آن چمن آرای جهان- جَلَّ شَأنُه- آفریننده زمین، آسمان ها و تمامی چیزهایی است که - از لطف بیکران خویش- در آنها به ودیعه نهاده است. این سخن خود بر ثبوت و استقرار جهان هستی دلالت دارد، گرچه هستی اش هم در مرتبه وهم و خیال باشد. مع هذا، این خیال بودن عالم به هیچ وجه به معنای پذیرش سوفسطایی گری نیست؛ زیرا، عالم خیال عرفا واقعی است و حال آنکه از دید سوفسطاییان، خیال واقعیتی ندارد.[1]

«پس، صوفیّه اشیا را در خارج، وجود وهمی که ثبات و استقرار دارد و به ارتفاعِ وهم مرتفع نمی گردد، اثبات می نمایند... و علما اشیا را در خارج موجود می دانند... مَعَ ذلِک وجود اشیا را در جنبِ وجود حق- جَلَّ و عَلا- ضعیف و نحیف تصور می نمایند و وجود ممکن را نسبت به وجود واجب- تَعَالی و تَقَدَّسَ- هالک می دانند. پس نزد فریقین، اشیا را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشاء و آن نشاء [=دنیا و عقبا]، بدان مربوط است و به ارتفاع وهم و خیال، غیر مرتفع است. فَارتَفَعَ النِّزاعُ وَ زَالَ الْخِلاف.»[2]

شیخ اجلّ، سعدی شیرازی، در این باره چنین می فرماید:

ره عقـل جـز پیـــچ در پیـچ نیـست	برِ عارفان جز خـدا هیـچ نیست
تـوان گفتـن این با حقیـقت شنـاس	ولـی خـرده گیـرند اهـل قیاس
که پس، آسمـان و زمیـن چیســتند	بنـی آدم و دام و دَد کیستند؟
پسندیـده پرسیـدی ای هـوشـمنـد	بگـویم جوابت گـر آید پسنـد
که هـامون و دریـا و کـوه و فلک	پری، آدمیـزاد و دیـو و ملک
همـه هر چـه هستنـد از آن کمترند	که با هستیَـش نام هستی برند

[1]. جهت روشن تر شدن تمایز میان عالم خیال عرفا و سوفسطاییان، بنگرید به: **مکتوبات امام ربّانی**، ج۲، مکتوب ۴۴ و ۹۸.

[2]. **مکتوبات امام ربّانی**، ج۲، مکتوب ۴۴، ص ۱۴۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس، عالم بین وجود مطلق و عدم مطلق قرار دارد. یعنی برزخ بین وجود و عدم است. هم وجود است و هم معدوم. نه موجود است و نه معدوم؛ یعنی خیال است.[1] «ابن عربی» هم در این باره می گوید: «عالم متوهّم است و وجود حقیقی ندارد. معنای خیال همین است... پس بدان که تو خیالی. جمیع آنچه را درک می کنی و غیر از خود می دانی نیز خیال است. پس همه هستی خیال اندر خیال است. وجود حقیقی فقط خداست...»[2]

از جمله تمثیل های رایجی که در توضیح خیال بودن عالم در آثار عرفای کرام به چشم می خورد، «تمثیل آینه» و «تمثیل سایه» است، که می توان گفت حقاً در این راستا حق مطلب را ادا کرده اند:

تمثیل آینه برای نشان دادن این حقیقت مناسب است که مخلوق از خود هیچ استقلالی ندارد و قائم به خالق می باشد. اگر عمل خلقت را به تجلی برگردانیم و تجلی را به ظهور در آینه تشبیه کنیم، آنگاه [می بینیم که]... عالم قائم به خداست و با توجه و تجلی خدا باقی است، همان طور که تصویر آینه تا زمانی برقرار است که شخص ناظر در برابر آینه قرار داشته باشد و بدان بنگرد... همان طور که آینه غیر از آنچه از جانب صاحب تصویر دریافت می کند هیچ چیز از خود ندارد، جهان مخلوق نیز هیچ وجودی از خود ندارد.[3]

آینه ساخت عالم و خود را به خود نمود — عکس جمال اوست نهان و عیان که هست

چون حسن او به نقش جهان کرد جلوه ای — ظاهر نمود این همه کون و مکان که هست

در تمثیل سایه نیز رابطه عالم با خدا مانند رابطه سایه با شخص صاحب سایه است. سایه چون نه نور است و نه ظلمت یا هم نور است و هم ظلمت، هم موجود است و هم معدوم، می تواند نمایش دهنده پارادوکس [= تناقضِ] هستی و نیستی باشد. یعنی سایه به عالم می ماند که در عین اینکه هیچ نیست موجود است. سایه چون برزخ بین نور و

[1]. وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت، ص ۴۵۸

[2]. همان، ص ۴۵۹

[3]. همان، ص ۴۷۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

ظلمت است می تواند مثال مناسبی برای خیال بودن و متوهّم بودن عالم باشد.[1]

در عرصه کاینات با دقت و فهم　　بسیار گذشتیم به سرعت چون سهم

گشتیـم همـه چشم و ندیدیم درو　　جز ظِلّ صفات آمده ثابت در وهـم

کوتاه سخن اینکه چون عارف، عالم را ظِلّ و سایه وجود حق تعالی می داند، آن را توهّمـی بیش نمی انگارد. او در تلاش است تا از قید و بند وجود خیالی جهان و جهانیان برهد و دست بر فتراک توحید زند؛ توحیدی که به فرموده «امام ربانی»- سَلَّمَهُ الله تعالی- «عبارت از تخلیص قلب است از توجه [به] مادون او سبحانه. تا زمانی که دل را گرفتاری به ماسوای [او] متحقق است، اگر چه اقلّ قلیل باشد، از ارباب توحید نیست. بی تحصیل این دولت واحد گفتن و واحد دانستن نزد ارباب حصول از فضول است.»[2]

توحید به عرف صوفی ای صاحب سَیر　　تخلیـص دل از توجه اوست به غـیر

لیکن، این توحید به حکم «دع نَفْسَک و تَعال» (نَفْست را رها کن و بیا) جز با فنا و گسستن از هستی موهوم خویش محقّق نشود:

پرده تو هستـــی موهـــوم تـــوست　　وصل خواهی شو فنا از خود نخست

*

در حقیقت آن زمان عارف شوی　　کز خودیّ خود به کلّ بیرون شوی

چون نمـاند این نیستیِ هستی نما　　هستِ مطـــلق را ببـینی در بقـــا

[1]. همان، ص ۴۸۳

[2]. **مکتوبات امام ربّانی**، ج۱، مکتوب ۱۱۱

(c) ketabton.com: The Digital Library

جان کلام اینکه، برای نیل به توحید حقیقی- خواه ناخواه- می باید خرقه فنا در پوشید. اما، فنا خـود دو وجه دارد: «فنای اولیا » -که مخصوص اهل شهود و حال و جذبه است- و «فنای علمی».

به جرأت می توان گفت که تعمّق و تدبّر در حقایق و دقایق این مجموعه و به کار بستن رهنمودهای آن، به خواست حضرت باری تعالی، آدمی را به «فنای علمی» و «توحید علمی» می رساند؛ فنا و توحیدی که گر چه در مرتبه پایین تری از فنا و توحید اولیای الهی است، لیکن- به حسب قابلیت و استعداد- شهد شیرین قرب الهی را به فرد می چشاند. در همین راستا، جناب «هارون یحیی» در این مجموعه همت خود را ساز کرده است تا از ساده ترین راه، قافله این ادعاها را به حرم حق و حقیقت برساند- البته آن هم در سایه علم روز؛ ادعاهایی که پیش از این جزو اسراری بود که به قول لسان الغیب «چون راه گنج بر همه کس آشکار نبود.» ولی، اکـنون به کمک رشته های نو بنیادی چون فیزیک کوانتوم درک آن برای همگان میسر گشته است؛ ادعاهایی که گلبانگ والای «لا اله الا الله» را عملاً به اثبات می رساند:

زین پیش دلی بود و هزار اندیشه اکـــنون همــه لا الــه الا الله است

کسی که این حقایق را کماهوحقه دریابد، دامنه این نفی و اثبات از دید وی چنان وسعتی پیدا می‌کند که نه تنها الله- جَلّ‌وعَلا- را تنها خدای احد و واحد می داند، بلکه، هر چه جز او تعالی باشد را وهم و خیالی بیش نمی‌انگارد. وهم و خیالی که این خودِ الله تعالی است که نقش آن را- آن هم فقط همان گونه که خود بخواهد- در خیالکده مغز آدمی مرتسم می‌سازد، و هر زمان هم که اراده فرماید آن را چون نقشی بر آب، بر هم می‌زند و به‌عدم‌می‌سپارد. پس، چگونه موجوداتی وهمی و خیالی می توانند- به حکم «لا یَنفَعُکَ وَ لا یَضُـرُّکَ»؛ هیچ سود و زیانی به تو نمی رسانند. (یونس/۱۰۷- ۱۰۶)- نافع آدمی و دافع ضرر از او باشند؟! حاشا و کلا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عزیزان ارجمند، این بود شمه ای از دکّان توحید عرفا. امید است مطالعه و فهم حقایق این مجموعه، افق جدیدی را به سوی بحر محیط حقیقت توحید فرا رویمان بگشاید. ان شاء الله.

فرو رفتم به دریایی که نی پا و نه ســـــر دارد ولی هر قطره ای از آن به صد دریا اثر دارد

تو هستی مرد صحرایی چه بشتابی درین دریا کـه با هر قطـره دریا دل مردان به ســـر دارد

سعادت دارَین مُحصَّلتان باد!

﴿شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لا إلهَ إلاَّ هُوَ و المَلاَئِكَةُ و اُولُوا العِلمِ قآئِمَاً بِالقِسطِ لا إلَهَ إلاّ هُوَ العَزيزُ الحَكيمُ﴾

خداوند، که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و صاحبان دانش [نیز گواهی می‌دهند که] جز او، که شکست ناپذیرِ باحکمت است، هیچ معبودی نیست. (آل عمران/ ۱۸)

کمترینِ تردامن،

ستّار صحرایی

عفی عنه

(c) ketabton.com: The Digital Library

هشـــــدار

فصلی که فرارویتان است، از روی یکی از اسرار بسیار مهم زندگیتان پرده برمی دارد. پس، لازم است با دقت و توجه کامل آن را بخوانید؛ زیرا، از موضوعی سخن می گوید که چه بسا در نگرشتان نسبت به دنیای خارج تغییـری بنیـادی ایجاد کند. موضوع این فصل صرفاً یک دیدگاه یا رویکردی متفاوت و یا اندیشـه ای فلسـفی و سـنّتی نیسـت، بلکـه، حقیقتی است که همگان – ایمان دار و بی ایمان– می باید بدان اعتراف کننـد؛ حقیقتـی کـه علـم روز هـم بـر آن مُهـر تصدیق می نهد.

«سـرّی در پـس مـاده»

سرّی در پس ماده «وحدت وجود» نیست

هستند کسانی که مبحث «ماهیت حقیقی ماده» را به باد انتقاد می گیرند. این افراد با برداشت نادرستی که از اصل موضوع دارند، ادعا می کنند مطلبی که از آن به نام «سرّی در پس ماده» یاد می شود، عیناً همان آموزه های نحله «وحدت وجود» است. قبل از هر چیز باید گفت که نویسنده این کتاب، مسلمانی است که به شدت پایبند عقاید اهل سنت است، و به هیچ وجه از مکتب وحدت وجود دفاع نمی کند.

با این حال، این را هم باید به یاد داشته باشیم که «وحدت وجود» مورد حمایت شماری چند از علمای برجسته اسلام از جمله «محیی الدین ابن عربی» قرار گرفته است. درست است که در گذشته علمای فرهیخته فراوانی با توجه به بعضی از مطالبی که در این کتاب ها [و با عنوان«سرّی در پس ماده»] آمده است به شرح مقوله وحدت وجود پرداخته اند، با این حال، آنچه در این کتاب ها بیان می شود، چیزی است غیر از وحدت وجود.

عده ای از مدافعان دیدگاه وحدت وجود تحت تأثیر پاره ای آموزه های نادرست قرار گرفته و ادعاهایی را بر زبان آورده اند که با قرآن کریم و تعالیم اهل سنت منافات دارد؛ به عنوان مثال، آنان آفرینش الهی را به کلی انکار می کنند. با این حال، هرگاه سخن از«سرّی در پس ماده» به میان می آید، قطعاً، خبری از این گونه ادعاها نیست. این بخش به شرح این مطلب می پردازد که تمامی موجودات را خداوند متعال آفریده، و اینکه تنها اوست که اصل این موجودات را می بیند. این در حالی است که افراد فقط تصاویری از این موجودات را می بینند که در مغزشان شکل می گیرد و بس.

کوه، دشت، گل، انسان ها، دریا– در یک کلام، تمام چیزهایی را که می بینیم و هرآنچه پروردگار متعال در قرآن کریم ما را از وجود آنها مطلع فرموده و آنها را از نیستی خلعت وجود بخشیده است– همگی هستی یافته اند و مسلماً وجود دارند. با این همه، افراد از دیدن، احساس کردن یا شنیدن ماهیت حقیقی این موجودات از طریق اعضای حسی شان عاجزند. تنها چیزی که آنان می بینند و احساس می کنند، نسخه ای است [از آن موجودات] که در مغزشان شکل می گیرد. این یک حقیقت علمی است که تمامی مدارس پزشکی هم آن را تدریس می نمایند. همین مطلب درمورد رساله ای که هم اکنون در حال خواندن آن هستید نیز صدق می کند. شما نمی توانید ماهیت حقیقی آن را

(c) ketabton.com: The Digital Library

ببینید یا لمس کنید. بعضی از سلول های چشم، نوری را که از اصل این رساله می آید، به علایم الکتریکی تبدیل می کنند و سپس آن را به مرکز بینایی واقع در پس مغز منتقل می نمایند. این همان جایی است که تصویر رساله در آن جا نقش می بندد؛ به عبارت دیگر، شما در حال خواندن رساله ای نیستید که فراروِیتان قرار دارد و از دریچه چشمانتان بدان می نگرید؛ در حقیقت، این رساله در مرکز بینایی واقع در پشت مغزتان پدید می آید. رساله ای را که هم اینک در حال خواندن آن هستید، «کپی و نسخه ای از رساله» درون مغزتان است. این فقط پروردگار متعال است که اصل رساله را می بیند و بس.

در پایان باید گفت این حقیقت که ماده توهّمی است که در مغز شکل می گیرد، وجود ماده را «نقض» نمی کند، بلکه، به ما اطلاعاتی درمورد ماهیت حقیقی ماده می دهد: اینکه هیچ کسی نمی تواند با اصل آن ارتباطی داشته باشد.

بیرون از ما ماده وجود دارد، ولی، ما نمی توانیم بدان دسترسی داشته باشیم

... این گفته که ماده یک توهّم است بدان معنا نیست که ماده وجود ندارد؛ کاملاً برعکس: چه ما عالم ماده را درک کنیم چه درک نکنیم، عالم ماده قطعاً وجود دارد. منتها، ما آن را به عنوان کپی و نسخه ای در درون مغزمان، یا به عبارت دیگر، به عنوان تعبیری از حواسمان می بینیم. بنابراین، عالم فیزیکی ماده برای ما توهّمی بیش نیست.

تنها ما قادر به دیدن ماده بیرون نیستیم، بلکه، موجودات دیگری هم هستند که آن را می بینند. فرشتگانی هم که پروردگار متعال آنان را به عنوان نگهبان گمارده است، شاهد این عالم اند:

﴿ **إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ** ﴾ ؛ آنگاه که دو [فرشتهٔ] دریافت‌کننده از راست و از چپ مراقب نشسته‌اند. [آدمی] هیچ سخنی را بر زبان نمی‌آورد مگر اینکه نگهبانی آماده نزد اوست [وآن را ثبت می‌کند]. (ق ۱۸-۱۷)

از همه مهم تر، خداوند متعال همه چیز را می بیند. او آفریننده این سرای هستی با تمامی جزئیاتش است، و ذره ذره آن را زیر نظر دارد. قرآن کریم در این باره چنین می فرماید:

﴿ **...وَاتَّقُواْ اللّهَ وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** ﴾ ؛ ... و از خدا بترسید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست. (بقره/۲۳۳)

﴿ **قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً** ﴾ ؛ بگو میان من و شما، گواه بودن خدا کافی است؛ چرا که او به احوال بندگانش آگاه و بیناست. (اسراء/۹۶)

حتماً فراموش نشود که خداوند متعال در کتابی که «لوح محفوظ» نام دارد، همه چیز را نوشته و به شمار آورده است. حتی اگر ما همه چیزها را هم نبینیم، آنها در «لوح محفوظ» وجود دارند. پروردگار متعال در آیات شریفه زیر نشان می دهد در «أُمُّ الْكتاب»[=کتاب اصلی]، که «لوح محفوظ» نام دارد، حساب همه چیز را نگه داشته است:

(c) ketabton.com: The Digital Library

﴿ **وَإِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ** ﴾ ؛ و همانا، که آن در اُمّ الکتاب [= لوح محفوظ] نزد ما بسی بلند مرتبه و پر حکمت است. (زخرف/۴)

﴿ **... وَعِندَنَا کِتَابٌ حَفِیظٌ** ﴾ ؛ ... و پیش ما کتابی ضبط کننده است. (ق/۴)

﴿ **وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِی السَّمَاء وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُّبِینٍ** ﴾ ؛ و هیچ نهفته ای در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. (نمل/۷۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

مرد کوچکی بر فراز برج

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقـــد مه

شما در چگونه دنیایی به سر می برید؟

دنیایی بـا زمینـی سـخت و دارای انسـان، درخـت، اقیـانوس هـایی بـا ابرهـایی بـر فـراز آن و بـالاتر از همـه اینهـا، خلأ عظیم فضا؟

آیا شما یکی از میلیاردها افراد این جهانید؟

اگر پاسخ شما به این سؤالات «بله» باشد، در اشتباهید!

اگر به آنها پاسخ «مثبت» ی بدهید، می رساند کـه چـه بسـا در طـول حیـات خـود، حقیقـت بسـیار مهمـی را نادیـده پنداشته اید.

حقیقت این است که شما به هیچ وجه در این دنیایی که در بالا توصیف شد، زنـدگی نمـی کنیـد. در دنیـای شـما هـیچ مسافتی، حتی چند متر مربع هم وجود ندارد، چه برسد به میلیون ها کیلومتر و یا کهکشان هایی که چندین سال نـوری دور هستند. در واقع، شما در یک فضای بسته وکوچک به سر می برید؛ در یک اتاق بسیار کوچـک و چفـت و بسـت شده ای در بالای بُرجی عظیم. شما هرگز این اتاق را ترک نکرده، هـیچ گـاه پایتـان را از آن بیـرون نگذاشـته و جـای دیگری نرفته اید. هر آنچه دیده اید، شکل ها، افراد و مکان های مختلفی بوده که روی دیوارهای این اتاق منعکس شده است. شما فقط صداهایی را شنیده اید که از بلندگوهای مستتر در آنجا ساطع شده است. همانا، در آن اتاق کوچکِ بر فراز آن برج، هیچ کس دیگری نیست جز شما. شما تنهای تنهایید!

این«برج» ی که از آن سخن می گوییم، بدن شما و اتاق کوچکِ بر فراز آن (یعنی، دنیای شما)، همان مغز شماست.

مغز شما اتاقی است مقفَّل که هرگز نمی توانید از آن خارج شوید؛ زیرا، آنچه به تصور شما «دنیای خارج» (outside world) است، در حقیقت، متشکل از ادراکاتی(perceptions) است که در مراکز شنوایی و بینایی مغزتان تجربه می کنید. شما هرگز نمی توانید فراسوی این ادراکات گام نهید و مستقیماً چیزی را تجربه کنید که ما از آن به «ماده واقعی»(real matter) نام می بریم؛ حتی اگر چنین چیزی هم وجود داشته باشد. شما علایم الکتریکی ای(electrical signals) را که به مرکز بینایی مغز می رسند، می توانید ببینید، اما، هیچ گاه قادر به دیدن منبع حقیقی این علایم نیستید. در واقع، شما صفحه نمایشگر روی دیوارهای «اتاق» تان را نگاه می کنید، و هرگز نمی توانید مستقیماً اصل آن تصاویر را تجربه نمایید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این همان حقیقتی است که ما در این کتاب بدان خواهیم پرداخت. در اینجا، سخن از مطالبی به میان خواهد آمد که چه بسا با آرا و عقاید و مفاهیم بسیار زیادی که شما تاکنون با آنها آشنا بوده اید، مغایرت داشته باشد. با وجود این، حقیقتی است مسلّم و مبتنی بر قراین و شواهد علمی. از این رو، اگر کسی به جای چسبیدن به پیش فرض های معمول، بر اساس عقل و منطق به این حقیقت بیندیشد، بعید است از درِ انکار و کتمان آن در آید.

هرگز فراموش نکنید که نادیده گرفتن این حقیقت یا امتناع از فکر کردن در مورد آن، برای آدمی سودی در بر ندارد. اگر کسی بگوید: «نه، من روی یک سیاره و در دنیایی عظیم به سر می برم، نه در یک اتاق بسته»، لازم است این مطلب را ثابت کند. اگر نتواند، پس باور کورکورانه به چنین عقیده ای صرفاً منجر به خود فریبیِ همیشگی وی خواهد شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل اول

دنیای بسیار کوچک

درون جمجمه

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

می توان افراد را با برخی تصاویر متقاعد کننده فریب داد؛ تا بدان حدّ که چه بسا بپندارند آن تصاویر، «واقعی» هستند.

نخستین فیلم سینمایی ای که بر روی پرده رفت، نمونه جالبی از این دست است. در سال ۱۸۹۵ در پاریس، دو مخترع فرانسوی به نام های «آگوست» و «لویی لومیئر» (Auguste and Louis Lumièr)، تصویر قطاری را روی پرده بردند که داشت به یک ایستگاه نزدیک می شد. گرچه این قطار، فقط تصویری دو بعدی بود که به صورت لرز لرزان و سیاه وسفید روی پرده ظاهر شد، اغلب تماشاچیان آن آمفی تئاتر از وحشت پا به فرار گذاشتند؛ زیرا، یقین داشتند که چیزی نمانده است قطار آنان را له و لورده کند!

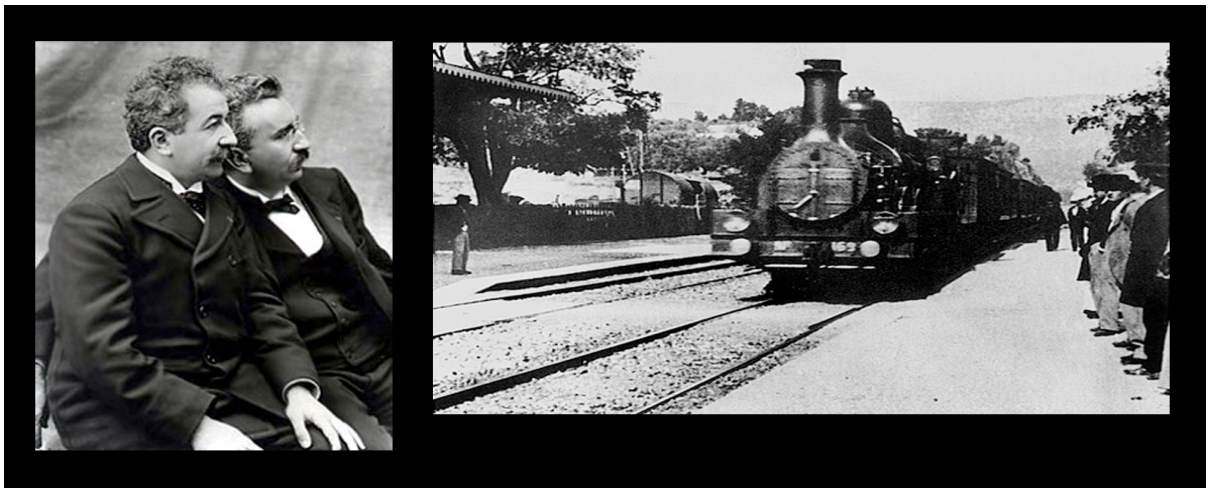

هنگام پخش اولین فیلم سینمایی در سال ۱۸۹۵، تماشاچیان از وحشت
پا به فرار گذاشتند، چون فکر می کردند قطارِ روی پرده واقعی است.

همان گونه که این مثال نشان می دهد، ادراک فرد در مورد «واقعی» پنداشتن تصاویر، دقیقاً به کیفیت فنّی تصویر بر می گردد.[1] با وجود این، امروزه حتی می توان به واسطه عینک های ویژه پدید آورنده هولوگرام (holograms) (تصاویری که به عنوان صوَر سه بعدی ادراک می گردند)، به جلوه های سینمایی واقع گرایانه تری دست یافت.[2] افرادی که این گونه عینک ها را به چشم می زنند، تصور می کنند که دنیای مجازی (virtual world) جلوی چشمانشان واقعی است، و لذا، نسبت به آن واکنش نشان می دهند. با این همه، آنان در تمام این مدت این را هم می دانند که این تصویر، تصویری است کاملاً مجازی.

[1] . آنچه امروز فیلم های سینمائی حرکات اشیاء و افراد را نشان می دهند در حقیقت یک رشته فیلم های ثابت و بی حرکتی هستند که هر کدام نمودار حالت خاصی است. زمانی که هر ۲۴ فیلم در ثانیه به روی پردهٔ سینما بیفتد ادراک حرکت طبیعی حاصل می شود. در واقع احساس حرکت در ادراک ماست، نه بر روی پردهٔ سینما. (پارسا، محمّد: **زمینهٔ روانشناسی**. مؤسسهٔ انتشارات بعثت، چاپ دوازدهم، ص ۱۳۷)- م.

[2] . با به چشم زدن عینک های سه بُعدی ، فرد می تواند به عقب و جلو برود یا به چپ و راست بپیچد و یک چرخ ۳۶۰ درجه بزند و تمام تصاویر را به صورت سه بعدی ببیند. گرچه محیط آنها سه بعدی کامل است اما آنها را روی صفحه ای نمایش می دهند که کاملاً تخت است. این عینک های آبی و قرمز به مغز این القا را می کنند که اطلاعاتی که چشم دریافت می کند، اطلاعاتی درست است. و این همه به دلیل اعمالی است که مغز روی اطلاعات دریافتی از چشم انجام می دهد. (*http : // Forum. p30 world.com /archive/index.php/t –76183.html*)- م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عینک های خاصی وجود دارند که پدید آورنده تصاویر سه بعدی اند،
و می توانند کاری کنند که فرد مُدرک فکر کند آن تصاویر واقعی اند.

اینک، وضعیت تصاویری که آنها را «دنیای واقعی» (real world) می نامیم به چه صورتی است؟ آیا ممکن است اینها هم مثل تصاویر سه بعدی ای باشند که با کیفیت فنّی خود ما را می فریبند؟

برای یافتن پاسخ این سؤالات، اول از همه لازم است در مورد میزان شناخت خود از «قوه بینایی» و به طور کلی فرآیند های بصری، تجدید نظری داشته باشیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در خارج هیچ نوری وجود ندارد

در سایه آخرین یافته ها، دانشمندان به یکی از جالب ترین نتایج خود رسیده اند: حقیقتـاً، دنیـای مـا تاریـکِ تاریک است. اینک، نور به عنوان مفهومی کاملاً ذهنی شناخته شده است؛ به عبارت دیگر، نور صرفاً ادراکی است کـه در مغز افراد شکل می گیرد. در واقع، هیچ نوری در دنیای خارج وجود ندارد.

نه لامپ، نه چراغ های جلوی اتومبیل و نه حتی خورشید هم،که ما آن را به عنـوان بـزرگ تـرین و نیرومنـدترین منبع نور در نظر می گیریم، به هیچ وجه نوری از خود ساطع نمی کنند.

تمام چیزی که خورشید و دیگر «منابع نور» انجام می دهند، انتشار فوتون (photon) است، کـه شـامل انـواع گوناگون ذرات الکترومغناطیسی با طول موج های (wavelength) متنوع است. این ذرات در سراسر عالم به طریقـی کـه ساختارشان اجازه می دهد، گسترش می یابند. برخی از آنها به زمین می رسند و در آن جا دوبـاره بـه تولیـد تـأثیرات متنوعی می پردازد که ساختارشان تعیین کرده است. فوتون ها بر اساس حجـم، وزن، سـرعت و فرکـانسِ ایـن ذرات، تغییر می یابند.

برای نمونه، بسیاری از ذرات پرتوزا (radioactive particles) وارد بدن ما می شوند و از آن عبور می کنند. فقط سپرهای رسانگر هستند که سدّ راه آنها می شوند. بعضـی از این ذرات آن قدر سنگین اند و از طریق انـرژی شـارژ می شوند که معمولاً هر مولکولی را که سر راهشان قـرار گیرد، متلاشی می کنند و با انـدک انحرافـی بـه راه خـود ادامه می دهند. این پدیده، مبنـای راهـی اسـت کـه از آن طریق، اشعه [ماوراء بنفش] منجر به سرطان می شود.

دستگاه هـای اشـعه ایکـس، از اشـعه ایکـس- شـکل ضعیف تری از اشعه- استفاده می کنند و تـأثیرات امـواج رادیـویی الکترومغناطیسـی (electromagnetic radio waves) را به «نور مرئی» تبدیل می نمایند؛ یعنی به شـکلی کـه برای چشم ما قابل رؤیت باشد.

از جمله اشعه هایی که برای چشم غیر مسلح قابل رؤیت نیست، اشعه ایکس است که در معاینات پزشکی به کار می رود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظر به اینکه امواج رادیویی، فاقد ذرات پرتوزا هستند، در لحظه برخورد با بدن افراد هیچ گونه صدمه ای وارد نمی کنند. گرچه رادیوهای خانگی این امواج را به امواج صوتی ای تبدیل می کنند که گوش ما قـادر به درک آنها باشد، اما، هیـچ یک از حـواس مـا قادر به درک آنها نیست. صدای خش خشی که در نبـود برنامه، از رادیـوهایی که در منـزل داریم به گـوش می رسد، در واقع صـدای پرتوهای کیهـانیِ پس زمینه ای (cosmic background radiation) است– انرژی بـاقیمـانده از انفـجاربزرگ،[1] انفـجاری که عالم از آن هسـتی یـافـت. واژه «صـوت» در اینـجا به ادراکی اشـاره می کنـد که پس از اینـکه رادیوهایمان این امـواج را بـه ارتعـاشاتی در هوا تبدیل کرد که گوش قادر به شنیدن آنها باشد، در مغزمان شکل می گیرد.

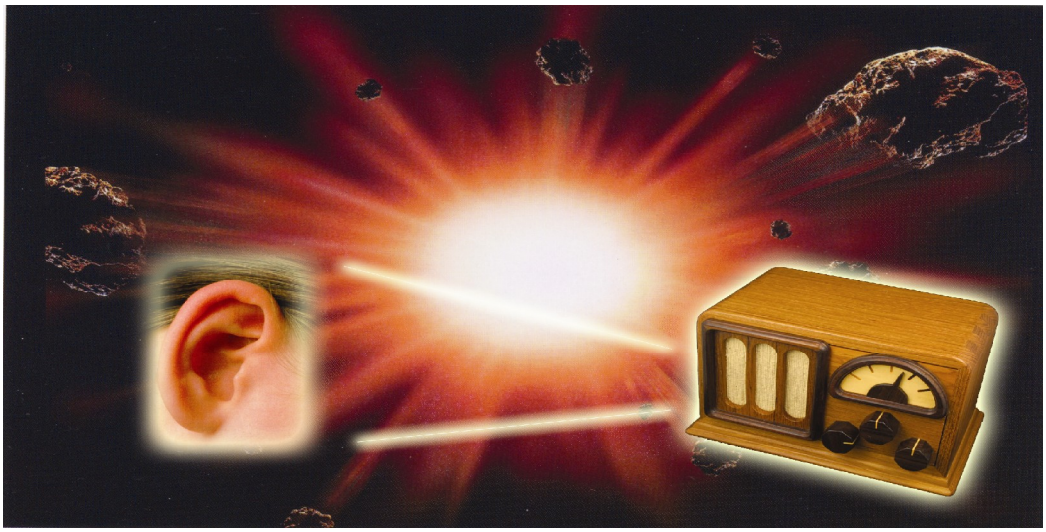

هیچ یک از حواس ما قادر به درک امواج رادیویی نیست. با این حال، رادیوهایی که در منزل داریم آنها را تبدیل به امواج صوتی ای می کنند که گوش می تواند به راحتی آنها را بشنود.

فوتون ها که منشأ ادراکی هستند که ما آن را «نور» می نامیم، ذرات بسیار سبک تری هستند که معمولاً پس از برخورد با اولین مولکول، به عقب جهش پیدا می کنند. در این حال، آنها به محلی که به آن برخورد می کنند، تقریباً هیچ گونه صدمه ای وارد نمی سازند. اشعه های ماوراء بنفش به دلیل فرکانسی که دارند– سرعتی که آنها را به لرزش در می آورد– با انرژی بیشتری شارژ می شوند و می توانند با عمق بیشتری در پوست ما نفوذ کنند، و هر از گاهی هم به کُدهـای ژنتیکی سلول ها آسیب برسانند. به همیـن دلیل است که قـرار گرفتن بیش از حد در معرض اشعه های خورشید می تواند منجر به سرطان پوست شود.

[1] . Big Bang: نظریهٔ انفجار بزرگ تلاشی است در راستای بیان آنچه در لحظه های نخستین جهان اتفاق افتاده است. یافته های علم ستاره شناسی و علم فیزیک، از ورای شک و شبـه های عقلانی به این مسئـله می نگرنـد و می گوینـد که این جهان حقیقتاً بدایت و آغازی دارد... جهـان پس از ظهـور اولیه اش، ظاهراً باد کرده (انفجار بزرگ)، گسترش یافته و سپس سرد شده است، و از ذره ای بسیار بسیار کوچک و بسیار بسیار داغ، به اندازه و دمای کنونی جهان، سیر طریق کرده است. (*http : // www.allaboutscience.org / big –bang–theory.html*) جهت مزید اطلاع، بنگرید به یکی دیگر از کتاب های این مجموعه بنام « **بی زمانی و حقیقت سرنوشت**»، فصل اول– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چشم ما فقط آن دسته از اشعه های نوری ای را درک می کند که بین اشعه های ماوراء بنفش و مادون قرمز، روی طیف می افتند.

آن دسته از فوتون هایی که به دلیل فرکانس شان به مادون قرمز (infra-red) معروفند، مقداری از انرژی خود را بر جای می گذارند، که موجب افزایش سرعت ارتعاش اتم های آن جا می شود؛ و این یعنی گرم کردن سطحی که با آن برخورد می کنند. به همین سبب، اشعه های مادون قرمز (infra-red rays) را اشعه های گرمایی (heat rays) نیز می نامند. اجاق های زغال سوز و بخاری های برقی، میزان فراوانی ارتعاش مادون قرمز منتشر می کنند که بدن ما آن را به عنوان گرما «می بیند» یا به بیان دقیق تر آن را درک می نماید.

یک بخاری گازی روشن، علاوه براشعه ماوراء بنفش، گرما را نیز ساطع می کند.

برخی از فرکانس های فوتون، میان فرکانس های اشعه های ماوراء بنفش و مادون قرمز قرار می گیرد. هنگامی که این فرکانس ها روی قشر شبکیه واقع در پس چشم می افتند، سلول های آن جا، آنها را تبدیل به علایم الکتریکی می کنند. لـذا، ما این فوتـون ها را که در واقع ذراتـی فیزیکی اند، به عنوان«نـور» درک می کنیم. اگرسلول های موجود در چشم، فوتون ها را به عنوان «گرما» درک می کردند، چیزهایی را که ما به آنها نور، رنگ و تاریکی می گوییم، دیگر وجود نمی داشتند. در این صورت، اگر به شی ای نگاه می کردیم، آن را فقط «گرم» یا « سرد» درک می کردیم و بس.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این چشم نیست که می بیند

هدف از ارایه اطلاعـات علمـی در مـورد اشـکال مختلـف اشـعه، صـرفاً بیـان ایـن مطلـب اسـت کـه آنهـا سبب پدیده معـروف «نـور» نیسـتند. ایـن ذرات پرتـوزا پـس از برخـورد، بـه عقـب مـی جهنـد و منجـر بـه پدیـده های فیزیکی و شیمیایی می شوند که گه گاه خساراتی را هـم بـه بـار مـی آورنـد. بـا ایـن همـه، هرگـز نمـی تـوان این پدیده هایی را که از ذرات شکل می گیرند، «نور» نامید.

تنها دلیل جهت توجیه برخی از این ذرات به عنوان «پرتوهای نوری» (light rays) این است که چشم ما قادر به درک آنها می باشد. فوتون هایی که روی قشر شبکیه چشم می افتند، توسط گیرنده های سلولی آن جا به تکانه های الکتریکی (electrical impulses) تبدیل می شوند.

اعصاب بینایی، این جریان الکتریکی را به مرکز بینایی واقع در پس مغز منتقل می کنند. این مرکز هم جریان الکتریکی را تفسیر کرده و موجب تشکیل تصاویر می گردد.

با بررسی این فرایند، ما به نتیجه بسیار جالبی می رسیم: درحقیقت، چشم ما اصلاً قادر به «دیدن» نیست. چشم صرفاً عضوی است رابط که فوتون ها را به علایم الکتریکی تبدیل می کند، و به هیچ وجه قادر به فهمیدن و تعبیر کردن نیست. این چشم نیست که نظاره گر دنیای تابناک اطراف ماست. هیچ احساس نور یا رنگی، در چشم شکل نمی گیرد.

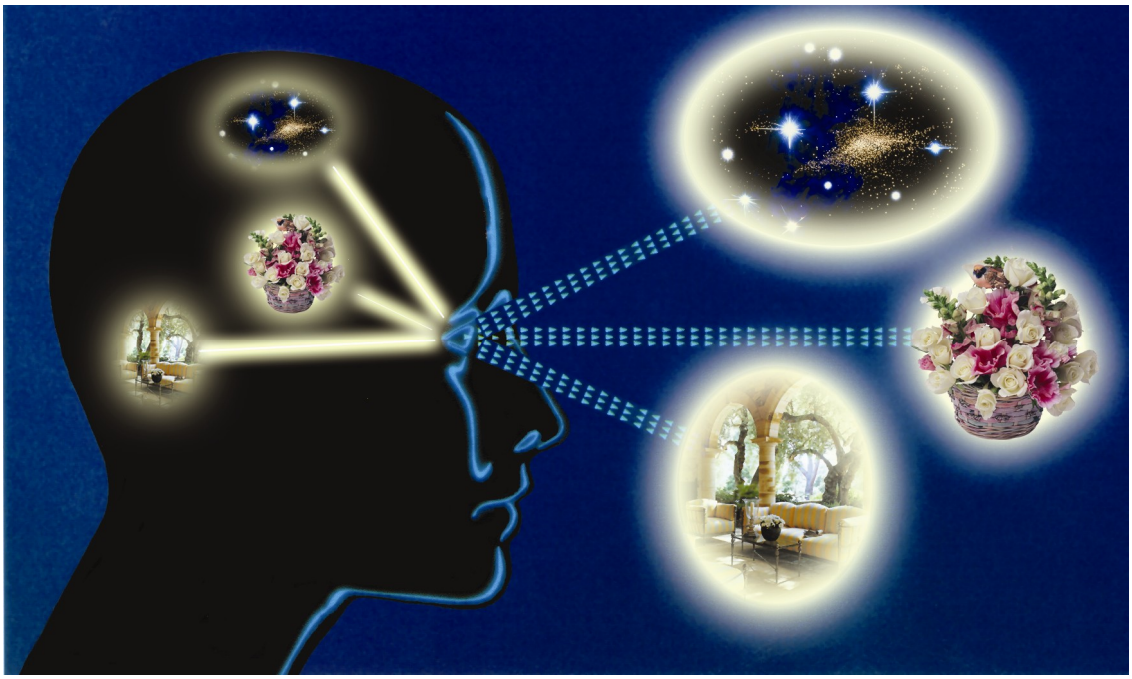

در واقع، چشمان ما فاقد خاصیت «بینایی» است. چشم صرفاً بخشی است که در این میان شبکیه اش فوتون های از راه رسیده را به علایم الکتریکی تبدیل می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به منظور بهتر فهمیدن این موضوع، بیایید تعریف علمی بینایی را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم.

ما در فرکانس های گوناگون ارتعاش، نام یک رنگ را بر فوتون ها می نهیم. بر اساس شدت ارتعاش این فوتون ها، از تأثیرات قابل رؤیتی که تولید می کنند، به عنوان رنگ های قرمز، آبی یا زرد نام می بریم.

وقتی که همه فرکانس ها با هم ترکیب می شوند، حاصل کار، رنگ سفید خواهد بود. برف سفید به نظر می رسد، زیرا، تمام فرکانس های موجود در نور خورشید را منعکس می کند- فرکانس هایی که نور سفید از ترکیب آنها پدید می آید. برگ سبز است، زیرا، با اینکه تمام فوتون ها را جذب می کند، فقط فوتون های موجود در فرکانسی را منعکس می نماید که ارایه دهنده احساس رنگ سبز است. درست مثل هوا ، شیشه شفاف و فرا نماست؛ زیرا، فوتون ها از هر دوی آنها عبور می کنند و پس از برخورد با هر نوع مانعی– از قبیل ابر یا گرد و غبار– به ما می رسند. یک تکه پارچه سیاه هیچ رنگی را منعکس نمی کند، زیرا، عملاً تمام فوتون هایی را که به آن برخورد می کند، جذب می نماید؛ به دیگر سخن، هیچ فوتونی از آن به چشم ما نمی رسد و ما هم آن را فقط به عنوان شکلی تیره و تار درک می کنیم. آیینه از تصویر نسخه برداری می کند؛ زیرا، سطح بازتابنده و صیقلی اش تقریباً هیچ یک از فوتون هایی را که به آن برخورد می کند، جذب نمی نماید، بلکه، آنها را به عقب بر می گرداند. آنها تقریباً بدون اینکه دستخوش هیچ گونه تغییر شکلی قرار گیرند، نسبت به هم یک مسیر موازی را دنبال می کنند.

کوتاه سخن اینکه، مفاهیم «نور»، «سفید»، «سبز» و «شفاف»، به ادراکات موجود در مغز اشاره می کنند و صرفاً توصیفاتی هستند نسبی. حقیقت این است که در دنیای خارج چیزی بنام نور یا رنگ وجود ندارد. تنها چیزی که هست، اشعه های مختلفی است که ما آنها را این گونه درک می کنیم. ما هستیم که این اشعه ها را تعبیر و تفسیر می کنیم؛ حتی، اگر فوتون های از راه رسیده، به علایم الکتریکی تبدیل شوند و مرکز بینایی چشم هم عملکرد خاص خود را داشته باشد، باز هم خطا یا تفاوتی که ممکن است در ساختار چشم رخ دهد، موجب می شود که چیز مشخصی را به شکل های بسیار متفاوتی درک کنیم. به همین دلیل است که افراد کوررنگ، پاره ای از رنگ ها را متفاوت تر از افراد عادی درک و تفسیر می کنند.[1]

حاصل کلام اینکه حرکت فوتون ها، که ما آن را نور یا رنگ می نامیم، چیزی نیست جز پدیده های فیزیکی ای که در تاریکی مطلق مغز اتفاق می افتد. جسم ما– که شامل چشم و کلّ عالم ماده ای (the material world) است که ما آن را به مثابه چشم اندازی تابناک و سه بعدی درک می کنیم و بعضی ها هم ادعا می کنند که واقعیتی محض را به تصویر می کشد– کلاً در همان ظلمت و تاریکی قرار دارد.

---

۱. گاهی بر پایهٔ عادت و تجربه های گذشته، نه بر اساس مشاهدهٔ قاطع، اتفاق می افتد که در ادراک ما خطا یا لغزشی به وجود آید. در روانشناسی این گونه لغزش ها را «خطای ادراک» می نامند. ... برای نمونه، اگر مدادی را به درون یک لیوان آب فرو ببریم، چنین بنظر می رسد که مداد شکسته یا خم شده است در صورتی که می دانیم مداد سالم است. در اینجا می گوییم ادراک ما به خطا رفته است. (**زمینهٔ روانشناسی**، ص۱۳۵)؛ همچنین بنگرید به (آل عمران/۱۳) و (انفال/۴۴) :

چون تو برگردی و برگردت سرت　　خانه را گردنـده بیـند منظرت
ور تو در کشـتی روی بر یمّ روان　　ساحل یمّ را همی بینی دوان　　(مثنوی) – م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

دیواری سه لایه بین شما و دنیای خارج

بررسی دقیق این حقایق علمی، نشان دهنده حقیقت بسیار مهمی است: ما هرگز نمی توانیم با دنیای خارج، تماسی واقعی و مستقیم داشته باشیم.

به عنوان مثال، وقتی می نشینیم و به تلویزیون نگاه می کنیم، در واقع، اصلاً نمی توانیم صفحه تلویزیون را ببینیم. تمام چیزی که به ما می رسد، فوتون هایی است که از لامپْ تصویر تلویزیون به چشم می خورد. این فوتون ها نور نیستند، بلکه، فقط ذرات امواج اند. درست به همین شکل، ما اشیای داخل اتاق را از طریق فوتون هایی«می بینیم» که آنها را منعکس می کنند؛ درست مثل توپ تنیسی که از دیوار می جهد و به سوی ما برمی گردد؛ یعنی، حتی در این مرحله، فعلاً از خود تصویر تلویزیون هم خبری نیست.

هنگامی که فوتون های شیء به چشم برسد و به شبکیه برخورد کند، آنزیم های (enzyme) آن جا آنها را به انرژی الکتریکی تبدیل می کنند. با این حال، بین ما و تلویزیون همچنان مرحله دیگری وجود دارد.

هنگامی که اعصاب، این انرژی الکتریکی را به مرکز بینایی واقع در مغز می برند، این مرکز بار دیگر شکل آن را با گرفتن شکلی که ما آن را «تصاویر» می نامیم، تغییر می دهد. این مرحله سوم است. تنها گام دیگری کافی است تا فاصله بین خود و صفحه تلویزیون را از بین ببریم. با این حال، هنوز با مرحله سوم سروکار داریم.

اگر بخواهیم با زبان تمثیل بگوییم، این کار درست شبیه انجام دادن بازی «تلفن» است که به «نجوای چینی»(Chinese Whispers) هم معروف است، و با شرکت سه نفر در سه اتاق به هم پیوسته انجام می گیرد. آیا شخص اولی واقعاً همان جمله ای را می گوید که در گوش شما خوانده می شود؟ آیا شخص دومی یا سومی آن را به نحوی تغییر نداده است؟ آیا شخص سومی تمام حرف ها را از خودش در نمی آورد؟ اصلاً نمی توانید مطمئن باشید؛ حتی نمی توانید مطمئن باشید که آیا اولین و دومین بازیکن اصلاً وجود دارند یا نه.

درست مثل بازی کودکانه « نجوای چینی» یا « تلفن»، هر تصویری که به مغز می رسد، سه مرحله را پشت سر می گذارد. آخرین نفر هرگز نمی توانـد مطمئن باشد که آیا سخنانی که در گوشش زمـزمه می شود، درست همان سخنانی است که از دهـان اولین نفر بیرون آمده است یا نه.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جهت روشن تر شدن مطلب، باز هم می توانیم مثال دیگری بزنیم: تصور کنید در طول یک سال گذشته، شما را در اتاقی بسته در یک زیر زمین حبس کرده اند، وتنها ارتباط شما با دنیای خارج، یک صفحه تلویزیون مدار بسته است. وقتی تلویزیون را روشن می کنید، متوجه پیغام زیر می شوید:

> تصاویری که اکنون روی این صفحه تلویزیون شاهد آن هستید، به طور زنده از طریق دوربین هایی مستقر در قاره آفریقا پخش می شود. تصاویر این دوربین ها به طور زنده روی ماهواره ارسال شده و از آن جا به گیرنده های بالای این اتاق و سرانجام به داخل آن ارسال گردیده است.

آیا این پیغام صحت دارد یا نه؟ حقیقتاً نمی توانید مطمئن باشید؛ زیرا، احتمال دارد مرحله به مرحله ارسال این تصاویر، از منبعی تصنّعی سرچشمه گرفته باشد. در واقع، این دوربین ها– که ادعا می کنند دارند به طور زنده از آفریقا برنامه پخش می کنند- ممکن است در حال نشان دادن نوار ویدیویی ای باشند که سال ها پیش آن را فیلمبرداری کرده اند. و این تصویرِ از پیش ضبط شده می تواند همان چیزی باشد که اکنون از ماهواره به شما می رسد. به علاوه، احتمال دارد اصلاً هیچ دوربین یا ماهواره ای هم در کار نباشد، و این نوار ویدیویی را هم از اتاق بغلی برای شما به نمایش گذاشته باشند. بدون اینکه خودتان شخصاً به آفریقا سفری نکرده باشید، نمی توانید از آنچه درک کرده اید، اطمینان حاصل کنید. با این همه، از آنجایی که نمی توانید اتاق را ترک کنید، این امکان هم وجود ندارد که به آفریقا بروید و آن چشم اندازِ «اصلی» (original) را خودتان مشاهده کنید.

وقتی به صفحه تلویزیون نگاه می کنیم، فکر نمی کنیم شاید تصویری که ما می پنداریم داریم آن را به طور زنده و از مسافتی بسیار دور می بینیم، واقعاً برنامه از پیش ضبط شده ای باشد که در اتاق همجوار آن را برایمان پخش می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

به هر حال، علی رغم این شک و تردیدها، آنچه شما قبل از ورود به این اتاق از دنیای خارج تجربه کرده اید و نیز با آگاهی از این مطلب که سرانجام روزی از آن بیرون خواهید رفت، ممکن است این باور را در شما بـه وجـود آورد که آنچه روی صفحه تلویزیون می بینید صحت داشته و حقیقتی است که جایی«آن بیرون» وجود دارد. با ایـن وصـف، اگر از روزی که متولد می شدید در آن اتاق به سر می بردید چطور؟ اگـر هرگـز نمـی توانسـتید از آن خـارج شـوید چطور؟ اگر در تمام طول زندگیتان تنها از طریق آن صفحه تلویزیون «دنیای خارج» را مـی دیدیـد چطـور؟ اگـر ایـن گونه می بود، شما دیگر دلیلی نمی داشتید تا ثابت کنید که تمام آنچه روی صـفحه تلویزیونتـان مشـاهده کـرده ایـد، دارای نمونه ای «اصلی» است. بنابراین، این باور که در واقع چیزهایی را که شما می بینید «اصلی» دارند ، دیگـر بـه یک اندیشه نسبتاً متزلزلی مبدل می شد؛ زیرا، در حقیقت، تمام چیزهایی که آنجا وجود داشـته، تصـاویری بـوده اسـت روی تلویزیونتان.

حقایق موجود در حوزه قوه بینایی، در مورد حواس سامعه، لامسه، ذائقه و شامه هم صدق می کنـد. مـا تمـامی این تأثرات [= تصاویر ذهنی] (impressions) را درون اتاق های بسته موجود در مغز (مراکز سامعه، لامسـه، ذائقـه و شامه) درک می کنیم. ما هیچ گاه نمی توانیم تماسی مستقیم با اصل آنها در دنیای خارج داشته باشیم. صدایی را که از رادیو می شنویم، از مرکز شنوایی درون مغزمان سرچشمه می گیرد. در حقیقت، در خارج هیچ صدایی وجود ندارد، بـه جز نقل و انتقالاتی فیزیکی در هوا که ما از آن به «امواج صوتی» (sound waves) نام مـی بـریم. ایـن نقـل و انتقـالات فیزیکی، پس از طی کردن فرآیندهای مختلفی در گوش داخلی، به عنوان علایم الکتریکی به مـا مـی رسـند. آیـا ایـن علایم الکتریکی ای که ما به عنوان صدا درک می کنیم، با چیز دیگری در خارج همخوانی و مشابهت دارد یا نه؟ اصلاً نمی توان دانست. با برگشتن به مثال اتاق بسته، صدای غرش شیری که در جنگل های آفریقا برای ما پخش می شـود، در واقع می تواند صدایی باشد که به طور مصنوعی در استودیویی درست در نزدیکی اتاق ما ساخته شده باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

جسم ما و رؤیاهای ما

تا اینجا برای درک منطقی تر موضوع، مـدام بـه اشـیای پیرامونمـان اشـاره مـی کـردیم. مـا هرگـز نمـی تـوانیم «اصـــل» یک برنامـه تـــلویزیونی را درک کنـیم یـا بـه «اصـــل» یـک میـز گـرد رادیـویی گـــوش فـرا دهـیم. تمـامی تصـاویر، صـداها، بوهـا و مـزه هـا، در مراکـز مربوطـه واقـع در مغزمـان شـکل مـی گیـرد.[1] مـا در دنیـای خارج زندگی نمی کنیم، بلکه، در دنیایی در درون خودمان به سر می بریم.

عاملی که فهم این مطلب را مشکل می سازد این است که افراد درخصوص جسمشان فریب می خورند. دست ها و پاهایی که هنگام نگاه کردن به خود از بالا می بینند و نیز ادراکات لامسه موجود در سراسر پوستشان، آنان را به سوی درکی کاملاً اشتباه از دنیا سوق می دهد. آنان به دلیل تأثرات حسی ای که دریافت می کنند، چنین تصور می کنند که واقعاً دارند در «دنیای خارج» به سر می برند.

امّا، حقیقت این است که جسم شما- مانند هر شیء دیگری- عاملی است فریبنده. همه اطلاعات مربوط به وجود جسمتان- تصاویر آن و تمام ادراکاتی که به مغز می رسد- همگی ادراکاتی هستند در مراکز مربوطه واقع در جمجمه.

بررسی رؤیاها می تواند ما را در فهم این مطالب یاری دهد. شما در عالم رؤیا خودتان را در دنیایی کاملاً خیالی می بینید. اشیا و افرادی را که در اطراف خود مشاهده می کنید، هیچ گونه واقعیتی ندارند. زمینی که روی آن راه می روید، آسمان بالای سرتان، خانه ها، درختان، ماشین ها و تمامی چیزهای دیگر، همگی تخیلاتی محض اند. آنها هیچ گونه اصل مادی ای ندارند. جملگی درون مغز شما، یا به بیان دقیق تر، درون ذهن شما قرار دارند نه جایی دیگر.

با بررسی های بیشتر می بینیم که همین امر در مورد جسم ما نیز صدق می کند. وقتی که در خواب، درست مثل حالا، به پایین نگاه می کنید، جسمی را که دست و پا یی دارد، فردی که راه می رود، نفس می کشد و حس لامســه را تجربه می کند، درک می کنید. این جسمی که شما در رؤیا هایتان می بینید، می تواند بـا جســمی کـه در اصـل از آن برخوردارید، بسیار متفاوت تر باشد. در خواب ممکن است خودتان را هیولایی ببینید با سـه دسـت و چهـار پـا. و نیـز ممکن است که از هر سه دست هم حس لامسه را احساس کنید. در رؤیایی دیگر، امکان دارد خودتان را شبیه موجودی بالدار ببینید، و ممکن است این احساس را هم داشته باشید که این بال ها به طرز بسیار متقاعد کننده ای در حال به هم خوردن هستند. تمام این شکل و شمایلاتی که در رؤیاها تجربه می کنید، صرفاً توهماتی است مجازی و واقع در ذهن. امّا، شما آنها را طوری درک می کنید که گویی بیرون از مغزتان قرار دارند.

---

۱. « فلامـاریون» هیأت شناس فرانسوی می گوید وقتی ما دقت بیشتری روی ادراکات خود نماییم خواهیم دید که آنها ما را به اشتباه می اندازند زیرا تمام رنگ ها و نورهائی که می بینیم هیچ کدام وجود خارجی ندارند بلکه امواجی هستند که پس از برخورد با سلول ها و اعصاب چشم ما احساس رنگ و نور می دهند و ممکن است هیچ گونه شباهتی با حقیقت اشیا نداشته باشند- م. (فیضی، زهرا: **مبانی روانشناسی (احساس و ادراک)**. پشتوتن، چاپ دوم، ص ۱۲۷)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مثال ثابت می کند که اگر شما حتی جسمتان را به طرزی بسیار واقع بینانه هم درک کنید، به این معنی نیست که حقیقتاً در حالت فیزیکی هم از چنین جسمی برخوردارید. با وجود عدم چنین جسم فیزیکی، باز هم ما ادراکات فیزیکی و جسمی ای را درک می کنیم که تماماً در ذهنمان قرار دارند.[1]

اگر خواب ببینیم که داریم پرواز می کنیم، بدین معنا نیست که واقعاً می توانیم پرواز کنیم. با این حال، هر قدر خواب بیشتر ادامه پیدا کند، ما هم بیشتر متقاعد می شویم که دارای چنین توانایی ای هستیم.

پس تفاوت بین خواب دیدن و زندگی واقعی در چیست؟ در واقع، رؤیاها نسبت به ادراکاتی که ما آن را زندگی واقعی می نامیم، دوام کمتری دارند و از نظر منطقی، خیلی ثبات مند و منسجم نیستند.

با این حال، از نظر علمی باید گفت که هیچ تفاوتی بین خواب دیدن و«زندگی واقعی» وجود ندارد؛ زیرا، هر دوی آنها ناشی از تحریک مراکز حسی درون مغزند.

در صفحات پیشین، به بررسی مواردی پرداختیم که در بخش هایی نظیر مراکز شنوایی و بینایی مغز جهت ایجاد «دنیای واقعی» رخ می دهند. اینکه خواب دیدن هم در واقع عیناً به همین صورت رخ می دهد، در یکی از دانشنامه ها چنین آمده است:

۱. صاحب « شرح گلشن راز » در تعریف اجسام طبیعی چنین می گوید: « حکیم طبیعدان که بحث از اجسام طبیعی می نماید، تعریف جسم طبیعی بـه طول و عرض و عمق نموده است و این ابعاد ثلاثه، اعراض و امور عدمی اند و ترکّب و تحقّقِ وجود از اعدام ... مجرّد وهم است و تحقّقـی و حقیقتـی ندارد و این همه، نمودار و دلایل عدمّیتِ وجود ممکنات است– م. (لاهیجی گیلانی، محمد: **شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز)**. پیشگفتار و ویـرایش: دکتر علی قلی محمودی بختیاری، نشر علمی، ص ۳۹۸).

تا چند حدیث جسم و ابعاد و جهات — تا کی سخـــن معـدن و حیـــوان و نبات
یـک ذات بُـــوَد محقـــق نـه ذوات — این کثرتِ وهمی ز شؤون است و صفات (لوایح جامی)– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواب دیدن، مانند هرفرآیند ذهنی دیگری، محصول مغز و فعالیت آن است. خواه فرد خوابیده باشد یا بیدار، مغز پیوسته امواج الکتریکی منتشر می کند. دانشمندان این امواج را با وسـیله ای بنام«دستگاه نوار مغز» (electroencephalograph) **ارزیابی می کنند. غالباً در حین خواب، امـواج مغـز بزرگ و کند است، امـا، در وقت های بخصوصی، کوچک تر و تندتر می شـود. وقتی که امـواج مغـز سـریع است، چشـم به سرعـت تکـان می خـورد، چنانکه گویی شخص خوابیـده در حـال مشاهده دسته ای از حوادث است. این مرحله از خواب کـه خـوابِ آر.ایـی.ام (حرکـت سـریع چشم)** (REM (Eye Rapid Movement) sleep) **نامیـده می شود. هنگـامی است که غالـب رؤیـاها در آن اتفـاق می افتد. اگر فـرد در طی خوابِ آر.ای.اِم بیدار شود، احتمال دارد که جزئیات خواب را به خاطر بیاورد...**

در طول خواب آر.ای.اِم، مسیـرهایی که تکـانه های عصبی (nerve impulses) **را از مغـز به سوی عضـلات می برند، مسدود می شوند. در نتیجه، بدن در طول رؤیا نمی تواند حرکت کند. گفتنی است که «کُرتکس مغز»** (the cerebral cortex) **– بخشی از مغز که درگیر کارکردهای ذهنی پیچیده تری است- در حین خواب آر.ای.اِم نسبت به خواب بدون رؤیا، بسیار فعال تر می باشد. «نورون ها»** (neurons) **(سلول های عصبی) که تکانه ها را از بخشی از مغز بنام « ساقـه مغـز»** (brain stem) **حمل می کنـند، کرتـکس را تحـریک می کنند.**[1]

به دیگر سخن، رؤیا چیزی نیست جز مجموعه ادراکاتی که از تعبیر تکانه های رسیده به بخش های مربوطه مغز، نشأت می گیرد.

توجه داشته باشید چیزی را که ما به آن «زندگی واقعی» می گوییم نیز دقیقاً به همین صورت اتفاق می افتد. تکانه های الکتریکی به بخش های مربوطه مغز می رسند و در آن جا تعبیر و تفسیر می شوند، که در نتیجه آن، ما مجموع این ادراکات را به عنوان «دنیای واقعی» درک می کنیم.

وقتی خواب می بینیم موجود بالداری هستیم،
کاملاً یقین داریم که آنچه می بینیم، صحت دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینک، سؤال بسیار مهمّی پیش می آید: منشأ تمامی این ادراکات کجاست؟ قـاعدتـاً بـاورمـان به مـا می گوید که تمامی آنها از اشیای موجود در «دنیای خارج» سرچشمه می گیرند. اما حقیـقت این است کـه این تصور، تصوری است بی اساس.

برای بهتر فهمیدن این مطلب، بیایید به بررسی رؤیاها برگردیم. از فردی که دارد خواب می بیند، بپرسید: «منشأ تمام این ادراکاتی که داری آنها را تجربه می کنی، کجاست؟» به احتمال بسیار زیاد آن فردِ نیمه بیدار چنین پاسخ می دهد: «اشیای موجود در دنیای خارج که چشم و گوشم آنها را درک می کند.» با این همه، در این مثال، نه دنیای خارجی وجود دارد و نه هیچ جسم فیزیکی ای که بتوان آن را درک کرد. تمام چیزهایی را که افراد در حین خواب تجربه می کنند، صرفاً متشکل از علایمی است که مراکز مربوطه واقع در مغز آنها را درک می کنند.

هر آنچه می بینیم، می شنویم، لمس می کنیم، می چشیم و می بوییم، همگی علایمی است که مراکز مربوطه واقع در مغز آنها را درک می کنند. پس چگونه می توانیم مطمئن باشیم که این چیزها واقعاً از دنیای خارج نشأت می گیرند؟

وقتی که بیدار هستیم، آیا تصور می کنیم مکان ها و وقایعی که خوابشان را دیده ایم، با اشیای مادی یا وقایع موجود در مکان ها و ابعاد دیگر واقعاً مطابقت دارند؟ به عنوان مثال، اگر خواب ببینیم که داریم روی سیاره مریخ قدم می زنیم، آیا می توانیم ادعا کنیم که پاهایمان واقعاً با سطح این سیاره تماسی داشته است؟

اگر چنین ادعایی نداشته باشیم، نمی توانیم این را هم تصریح کنیم که دنیایی که هم اکنون داریم آن را درک می کنیم– و آن را «دنیای خارج» می نامیم– با واقعیتی فیزیکی همخوانی دارد. نمی توان مطمئن بود که هر کدام از این تصاویر، صداها، لمس کردن ها، بوها و مزه هایی که تجربه می کنیم، با واقعیتی در خارج از مغز مان مطابقت و همخوانی دارد.

کسی که به چیزی غیر از این باور دارد، همزمان بر این باور است که او «مرد کوچکی بر فراز برج» است.

چرا چنین است؟ در فصل بعد خواهیم دید که چرا.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل دوم

مرد کوچکی بر فراز برج

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیایید به اختصار به بیان مطالبی بپردازیم که در فصل گذشته از آنها سخن گفتیم: هر آنچه می بینیم، می شنویم، لمس می کنیم و آن را «ماده» می نامیم، در حقیقت، متشکل از ادراکاتی است که درون مغزمان تجربه می کنیم. ما هرگز نمی توانیم از مغزمان خارج شویم و درک مستقیمی از آنها داشته باشیم، و لذا، نمی توانیم اذعان کنیم که آیا آنها واقعاً در دنیایی واقعی وجود دارند یا نه. از نظر علمی، هیچ گونه تفاوتی بین خواب دیدن و زندگی واقعی وجود ندارد؛ ما هر دوی آنها را درون مغزمان درک می کنیم. دنیای پهناوری که ما تصور می کنیم این همه بزرگ است. در واقع، مجموعه ای از ادراکاتی است که به داخل مغزمان انتقال می یابد. کهکشان های عظیمی که تصور می کنیم میلیون ها کیلومتر از ما فاصله دارند، حقیقتاً تنها ادراکاتی هستند واقع در مرکز بینایی مغز. آنها به هیچ وجه «در عالم خارج» نیستند، بلکه، درست در وجود خود ما قرار دارند.

اکثریت قریب به اتفاق مردم از این حقیقت بسیار مهم بی خبرند. با این حال، حتی اگر دیگران هم از آن بی خبر باشند، باز هم این توجیهی برای بی اطلاعی ما نیست- زیرا، این «دیگرانِ» مورد بحث هم خودشان تصاویر ذهنی ای هستند واقع در مغز. ما این تصاویر را تجربه می کنیم و نسبت به برداشت خود از هر آنچه می بینیم مسئولیم؛ حتی، اگر همه کسانی هم که دور و بر ما هستند به ما بگویند: «این دنیا واقعی است، نه یک ادراک و مفهومی ذهنی»، باز هم چیزی تغییر نمی کند. در عالم رؤیا، ممکن است صدای هزاران نفر را بشنوید که یک صدا فریاد می زنند: «این دنیا واقعی است، نه یک ادراک و مفهومی ذهنی»، با این همه، رؤیا به زودی به پایان می رسد و تمامی آن افراد به ناگاه از بین می روند، و به جز ادراکاتی چند، چیز دیگری از آنان برجای نمی ماند.

زندگی واقعی هم روزی- با مرگ- به پایان خواهد رسید. تمام آن چیزهایی را که می بینیم (حتی کسانی هم که به ما گفته اند: «این دنیا واقعی است») از بین خواهند رفت و جای خود را به واقعیتی کاملاً نو- یعنی، جهان پس از مرگ- می دهند. خداوند متعال در قرآن کریم پرده از روی این حقیقت برمی دارد، آن زمان که جزع و فزع کسانی را وصف می کند که تمام همّ و غمّ زندگیشان موجودات و اهداف خیالی این جهان است، یا سایر کسانی که از این چیزها طلب یاری و استعانت می کنند، و لذا، از آنها بُت می سازند:

﴿... إِذَا جَاءتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُواْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللّهِ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا وَشَهِدُواْ عَلَى أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَافِرِينَ﴾ ؛ ... آنگاه که فرستادگان ما [= فرشتگان قبض روح] به سراغشان بیایند که جانشان را بگیرند، می گویند: «کجایند آنانی که به جای خدا می خواندید؟» در پاسخ گویند: «آنان از ما روی برتافته اند» و علیه خویش گواهی دهند که کافر بوده اند. (اعراف / ۳۷)

کسانی که نسبت به حقایقی که در اینجا گفته می شود لب به اعتراض می گشایند، ماده گرایان هستند؛ همان کسانی که بر این باورند ماده واقعیتی است بنیادی، و اینکه ذهن آدمی تنها شکل دیگری است از ماده. به طور کلّی باید گفت که مادّیون در مورد حقیقت روشنی که در این جا از آن سخن می رود، تمایلی به اندیشیدن و بحث و

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفت وگو ندارند؛ این حقیقت که ما هیچ گاه نمی توانیم تماس مستقیمی با ماده داشته باشیم. آنان اغلب حتی از تصور این مطلب هم عاجز می مانند.

اگر به قرن هیجدهم میلادی برگردیم، می بینیم وقتی که «جورج بِرکلی» (George Berkeley)، فیلسوف و روحانی انگلیسی، به طور نظام مندی شرح داد چیزی که ما به آن ماده می گوییم، در حقیقت، مجموعه ای است از ادراکات درون مغز، مادّیون به خشم آمدند. «ساموئل جانسون» (Samuel Johnson)، متفکر ماده گرا، که در آن روزگار می زیست، با لگد زدن به سنگ، فریاد برآورد که با این کارش، استدلال «برکلی» را «رد» کرده است. با وجود این، واکنش اولیه «جانسون» و تأکیدات مشابه از سوی دیگر ماده گرایانی که پس از او آمدند، صرفاً نشان دهنده این مطلب است که آنان تا چه اندازه ای از شناخت حقیقت ماده به دور مانده اند. نه لگد زدن به سنگ و نه مشت زدن بر دیوار، دلیلی بر اثبات وجود سنگ و دیوار نیست– چه رسد به وجود ماده. تمام چیزهایی که اکنون انجام می دهیم و احساس می کنیم، مجموعه ای است از ادراکات موجود در مغـز. در واقـع، شمـا در خـواب هـم می تـوانید به طور واقع بینانه ای به سنگ لگد بزنید. اما، قطعاً این را هم قبول دارید که چنین سنگی اصلاً وجود ندارد.

به طورکلّی باید گفت که اصرار و ابرام ماده گرایان درباره این موضوع، دلالت بر ناکامی و ضعف ایشان در فهم این مطلب دارد. آنان باوری جزمی در مورد وجود ماده را بر خود تحمیل کرده اند و به شدت از به زیر سؤال بردن آن اجتناب می ورزند. در اینجا ما به بازبینی و تبیین حقیقتی می پردازیم که آنان هیچ گونه تمایلی نسبت به آن از خود نشان نمی دهند؛ زیرا، اگر وجود ماده را بپذیرند، بایستی خودشان را هم به عنوان «مرد کوچکی بر فراز برج» تلقی کنند.

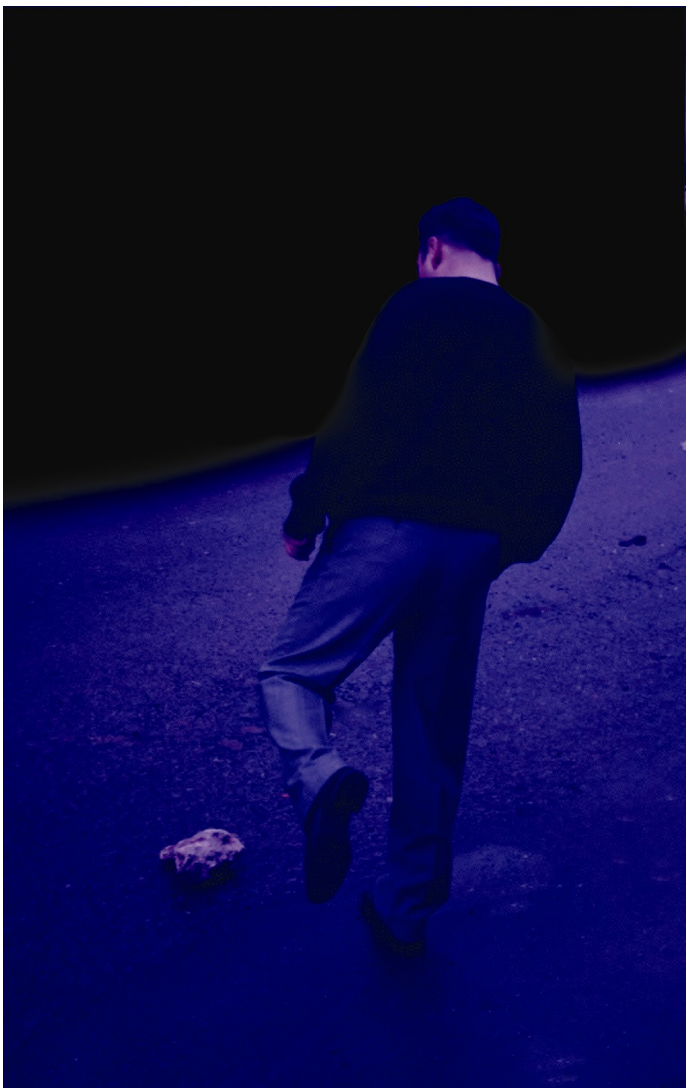

لگـد زدن به سنگ ثابـت نمی کند که سنگ واقعـاً وجود دارد. سنگ صرفاً ادراکی است موجود در مغز. می توان همین ادراک را هنگام خواب هـم تجـربه کـرد، با اینـکه « سنگِ داخـل خواب » حقیقتی ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

برج و اتاقی بسته بر فراز آن

تصویر برجی که عنوان این کتاب را تشکیل می دهد، صرفاً استعاره ای (metaphor) است که به منظور تبیین این موضوع از آن استفاده کرده ایم.

این مطلب می رساند کسی که قایل به وجود واقعی ماده- در خارج و جدای از تصویر دنیا و جسم موجود در مغز- است، می باید به وجود جسم غول پیکری هم باور داشته باشد که تمام تصاویر موجود در درون جمجمه اش را حمل می کند. در این صورت، هر چقدر هم که اشیا زیادی را در مغزتان درک کنید باز هم شما مرد کوچکی هستید که در اتاقی بسیار کوچک و بر فراز برجی عظیم محبوس شده اید.

چگونه به این نتیجه رسیدیم؟ بگذارید مرحله به مرحله به بررسی آن بپردازیم:

۱. اگر هم اکنون به اطـراف خـود نگـاهی بیندازیـد، چیزهـای زیـادی را خواهیـد دیـد: اثـاث منـزل، دیوارهـا، خانه ها، افـراد، ماشـین هـا، آسـمان- و عـلاوه بـر تمـامی اینهـا، جسـم خودتـان. همـه ایـن اشـیا، از جملـه جسمتان، در مکان واحدی قرار دارد.

۲. در کجا؟ اگر توضیحات صفحات پیشین را به یاد داشته باشید، خواهید فهمید که این «مکان» جایی نیست جز مرکز بینایی واقع در مغزتان؛ به عبارت دیگر، تمام دنیایی که شما با آن سر و کار دارید، از جمله جسمتان، در ناحیه ای قرار دارد که اندازه اش تنها چند سانتی متر مکعب است و در پس مغز و درون جمجمه تان جای دارد. درست در همین لحظه، شما دارید از آن ناحیه از مغزتان به این کتاب نگاه می کنید. دست هایی را که هنگام ورق زدن این صفحات می بینید و احساس می کنید نیز درون مراکز بینایی و لامسه موجود در مغزتان قرار دارد. تمامی اعضای جسمتان نیز در همان محّل جای دارد. صندلی ای که هنگام خواندن مطالب روی آن می نشینید و اتاقی که صندلی درآن قرار دارد نیز در همان محل قرار دارد.

تمامی چیزهایی که ما فکر می کنیم دارای وجودی خارج از ما هستند، در حقیقت، ادراکاتی هستند که در مغز شکل می گیرند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

۳. بنابراین، آیا باور می کنید که خارج از این ادراکات درون جمجمه تان، باز هم از یک جسم مادی برخوردارید؟ اگر واقعاً به چنین جسمی باور دارید، باید این را هم بدانید که هیچ گاه آن را درک نکرده اید، و نیز هیچ گونه اطلاعی در مورد ماهیت وجودی آن ندارید. تمام کاری که از دست شما ساخته است، تصور کردن وجود چنین جسمی است و بس.

۴. اگر به وجود چنین جسمی باور داشته باشید، باید این را هم بپذیرید که خارج از این جسمی که اکنون شاهد آن هستید، موجود غول پیکر دیگری هم وجود دارد؛ زیرا، خودتان و هر آنچه می بینید- اتاقتان و همه اشیای خارج- همگی در مرکز بینایی درون جمجمه آن موجود غول پیکر قرار دارد. از این رو، جسم فیزیکی اش نیز بایستی بسیار بزرگ باشد. به علاوه، در قسمت پایینی این ناحیه ای که شما هم اکنون در آن جا قرار دارید، باید شانه، دست، میان تنه، ران و پاهایی هم وجود داشته باشد (البته اگر این جسم غول پیکر فردی باشد مثل خودتان دارای دو دست و دو پا).

(c) ketabton.com: The Digital Library

۵. اگر این گونه باشد، شما می باید آدم بسیار کوچکی باشید که در جمجمه موجودی غول پیکر به سر می برد؛ به بیان دیگر، تصور کنید در یک اتاق مقفَّل در بالای یک برج بسیار بزرگ زندانی شده اید، به گونه ای که هرگز قادر به خارج شدن از آن نیستید، و فقط تماشاگر صفحه نمایشگری هستید که فرا رویتان قرار دارد. در این تمثیل، این برج همان جسم مادی شماست که وجود آن را باور دارید، در صورتی که جسمی که آن را درک می کنید، فقط مرد کوچکی است که در بالای آن برج زندانی شده است.

شما هرگز نمی توانید این برج غول پیکر را (جسم فیزیکی ای که شما وجود آن را متصوّرید) ببینید؛ زیرا، درون اتاق بسیار کوچکی در آن بالا بالاها گیر افتاده اید. شما در تمام مدت عمرتان نمی توانید از آن خارج شوید، و فقط می توانید تصاویری را مشاهده کنید که روی دیوارهای آن اتاق منعکس می شود. بعضی از اشیای موجود در آن تصاویر (مثلاً ستارگان) ممکن است میلیون ها کیلومتر دور به نظر برسند. با این حال، حقیقت این است که شما همچنان در آن اتاق بسیار کوچک قرار دارید.

برای بهتر فهمیدن این موضوع، کارتون های تخیّلی ای را مثال می زنیم که اغلب از تلویزیون پخش می شوند. در بعضی از این فیلم های کارتونی، روبات غول پیکری را می بینیم که فردی که در مرکز فرماندهی واقع در سر این ماشین نشسته است، آن را کنترل می کند؛ به عنوان مثال، در فیلم معروف «ولتران»**، شاهد تعدادی روبات غول پیکر هستیم که مردی آنها را هدایت می کند که در مرکز فرماندهی واقع در سر آنها نشسته است. روبات بر اساس دستورات و اوامر آن فرد عمل می کند. فرمانده هم مرد بسیار کوچکی است که داخل مرد مکانیکی ای نشسته که به اندازه یک آسمان خراش است.

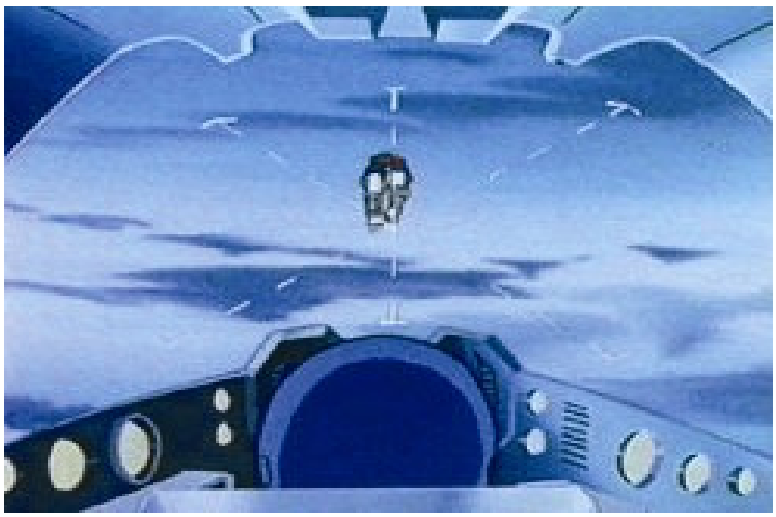

در فیلم کارتونی مشهور «ولتران»، خلبانی که در قسمت سر یک روبات غول پیکر نشسته است، آن را کنترل می کند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر شما بر این باور باشید جسمی را که هم اکنون می بینید و احساسش می کنید با واقعیتی مادی همخوانی و مطابقت دارد، پس باید وجود چنین دستگاه [غول پیکر] ی را نیز پذیرا باشید؛ یعنی، باید بپذیرید مرد کوچکی هستید که در یک اتاق و بر فراز یک برج یا بالای یک روبات غول پیکر نشسته اید.

در نظر بگیرید بدنی که شما هم اکنون آن را می بینید و تجربه می کنید، تقریباً ۵ پا و ۹ اینچ- یا به عبارتی، یک متر و هشتاد سانتی متر- ارتفاع دارد؛ به تناسب آن، باید این را هم بپذیرید جسمی که به وجود آن در «خارج» معتقدید، اندازه ای غول آسا دارد. اگر این جسم یک برج باشد و این «من» که آن را درک می کند فردی باشد واقع در سلولی انفرادی در بالای آن برج، آن برج می باید ده ها متر ارتفاع داشته باشد. اگر شما دارای تصویری ۵ پا و ۹ اینچی از بدن خود باشیـد که از آن به «مـن» تعبیر می کنید، پس، جسم فیـزیکی خارج- موجـودی که شما بدان معتقدید- باید ده ها متر ارتفاع داشته باشد.

با این وصف، مثالی دیگر می تواند این مطلب را روشن تر سازد. فردی که مدعی است در خارج ماشینی وجود دارد، و اینکه او دارد آن ماشین را می بیند، لازم است این گونه بیندیشد:

تصویر ماشین در مغز فرد شکل می گیرد. مرکز بینایی هم که اندازه ای بیش از چند سانتی متر مکعب ندارد. اگر تصویر ماشینی که دو- سه مترطول دارد در آن ناحیه جای بگیرد، پس آن مرکز بینایی می بایست حداقل به اندازه یک ماشین باشد.

وانگهی، اگر اندازه این مرکز نیز چند متر باشد، آن گاه مغز انسان هم باید به تناسب آن، دارای ابعاد بسیار بزرگ تری باشد.

اگر مغز انسان چنین فضای گسترده ای را اشغال کند، اندازه جسم فرد به تناسب مغزش، لازم است چندین کیلومترباشد.

اگر شما مدعی دیدن اصلِ درّه ای پهناورید، اندازه مرکز بینایی مغزتان می باید چندین کیلومتر باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ما در این جا تنها به فردی اشاره می کنیم که به یک ماشین نگاهی اجمالی می کند. اینک، فردی را در نظر بگیرید که دارد درّه ای را می بیند که چندین کیلومتر طول دارد. اگر او مدعی دیدن اصل درّه باشد، پس، مرکز بینایی اش باید ناحیه ای دست کم چندین کیلومتر مربع را در بر بگیرد. در این صورت، مغز، اعضای داخلی، دست ها و پاهای این فرد همگی باید با هم متناسب باشد– و لذا، در ابعادی بسیار بزرگ تر.

از آنجایی که چنین احتمالاتی [به دلیل امکان ناپذیری شان] ارزش بحث کردن ندارند، آیا واقعاَ غیرمنطقی نیست ادعا کنیم ماشینی که چندین متر طول دارد یا درّه ای که چندین کیلومتر مربع است، واقعاً در خارج وجود دارد، و اینکه فرد مُدرک هم واقعاً با آنها از طریق شکل اصلی شان سر و کار دارد؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

فصل سوم

باوری اشتباه

در برج

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مرد کوچکی بر فراز برج» از ابداعات ما نیست، بلکه، پیامد منطقی رشته ای از افکار و اندیشه هایی است که فلسفه ماده گرایی (materialism) مدعی آن است. هر ماده گرایی که مصرّانه قایل به وجود فیزیکی ماده بوده و بر این باور باشد که ما از ماهیت های مادی درک مستقیمی داریم، دقیقاً در همین موضع قرار می گیرد. او ادعا می کند خارج از این جسمی که می بیند و احساسش می کند، باز هم جسم دیگری وجود دارد که جسم اولی و محیط اطراف آن را حمل می کند.

بررسی های دقیق نشان می دهد وضعیتی را که این ادعای ماده گرایان به تصویر می کشد، تا چه اندازه ای چرند و مزخرف است.

در حقیقت، ماده گرایان هیولایی را توصیف می کنند که حتی خودشان را هم به وحشت انداخته است.

حال، بیایید با جزییات بیشتری به توصیف این تصویر وحشتناک بپردازیم: فرد ماده گرا موجود غول پیکری را توصیف می کند که کلّ سرای هستی را- با نگاه کردن به آن از یک نمای نزدیک- در یک منطقه بسیار کوچکی واقع در سر خود حمل می کند. از آنجایی که خورشید، ماه، ستارگان و تمامی دیگر منابع نور در سر او قرار دارند، این موجود غول پیکر ما قطعاً می باید غرق در ظلمت و تاریکی باشد. در مقایسه با خود ما، دست ها و پاهای این موجود غول پیکر، ده ها متر دراز است؛ به عبارت دیگر، فرد ماده گرا به این نتیجه می رسد که این موجود باید آدم غول پیکری باشد که کلّ عالم هستی را درون سر خود حمل می کند، و هیچ کس هم نمی داند به کجا می رود، آن هم کلاً در تاریکی مطلق.

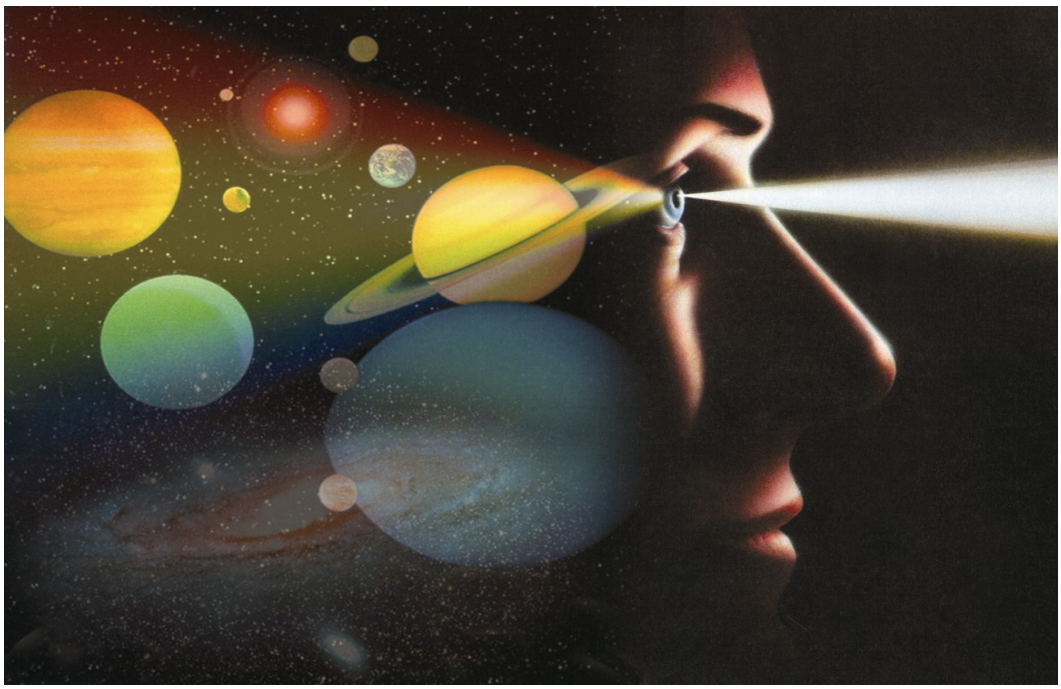

با توجه به ادعاهای ماده گرایان، آدمی مجبور است مدعی این امر کاملاً چرند باشد که فرد غول پیکری در مغزش وجود دارد که عالم هستی را حمل می کند و حتی نمی داند دارد به کجا می رود!

(c) ketabton.com: The Digital Library

با این حال، اگر با دقت بیشتری به این موضوع بپردازیم، می بینیم که باور به نظریه «آدم غول پیکر» فقط یکی از ملزومات فلسفه ماده گرایی است نه چیز دیگر. به همین دلیل، دیگر نیازی نیست به وجود جسمی فیزیکی در خارج از این جسمی که ما آن را می بینیم و لمس می کنیم اعتقاد داشته باشیم– جسمی که هرگز نمی توانیم نسبت به آن شناخت مستقیمی داشته باشیم. چرا باید به وجود چنین جسمی باور داشته باشیم؟ چرا باید وجود چنین موجود غول پیکری را با وجود عدم هیچ گونه دلیل و مدرکی بپذیریم، در صورتی که هیچ کسی هم تاکنون هیچ اثر و نشانه ای از چنین موجودی به دست نیاورده است؟

به جز پذیرشی کورکورانه از سوی فلسفه ماده گرایی، دیگر هیچ گونه دلیل و برهانی دالّ بر اعتقاد به وجود چنین فرد مادی و خیالی ای وجود ندارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

چرا وجود جهــانی رابپــذیریم که هــرگز قادر به دیــدن آن نیســتیم؟

باور به وجود فرضی «عالم ماده» حتی بعیدتر از باور به وجود انسان خیالی ای است که لحظاتی پیش به شرح آن پرداختیم. ما فقط با ادراکات درون ذهنمان ارتباطی مستقیم داریم. به جز این ادراکات، هیچ چیز دیگری را هرگز نه دیده ایم، نه شنیده ایم، نه چشیده ایم، نه بوییده ایم و نه وجودش را لمس کرده ایم. دنیایی که ما در آن به سر می بریم، دنیای ادراکات است. غیر از این ادراکات، چرا باید به وجود چیز مادی ای که ممکن است نسخه فیزیکی این ادراکات باشد، اعتقاد داشته باشیم؟

اعتقاد به وجود «ماده» (matter)، درست مثل اعتقاد به این است که شخصیت های مجازی یک فیلم کارتونی یا یک بازی رایانه ای نیز در یک دنیای فیزیکی و واقعی به سر می برند؛ و این تصور، چرندی بیش نیست. وقتی ما کارتون «پلنگ صورتی» (Pink Panther) را می بینیم، می دانیم که این پلنگ، پلنگی صورتی و مادی نیست. بنابراین، دیگر نیازی نیست تصور کنیم علایم الکتریکی موجود در مراکز بینایی مغزمان واقعاً با نسخه های مادی [خارج از مغز] همخوانی و مطابقت دارد.

به همین صورت، دیگر دلیلی نداریم تا باور کنیم افراد و اشیایی که در رؤیاهایمان می بینیم، دارای نسخه های مادی هستند، و نامعقول است اگر چنین ادعایی هم داشته باشیم.

هر آنچه می بینیم، می شنویم، احساس می کنیم، می بوییم یا می چشیم، همگی ادراکات و مفاهیم ذهنی هستند، و به جز آنها، چیز دیگری وجود ندارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماده در عــالم ادراکات و تخیّــلات پدید آمد [1]

اینک، به سوی حقیقتی بس مهم گام بر می داریم: از آنجایی که تنها دنیایی که ما می توانیم با آن سر و کار داشته باشیم، دنیای ادراکات است، پس، تمامی این ادراکات را می بایست آفریدگاری حکیم، خردمند و توانا آفریده و بر ما عرضه کرده باشد. این آفریدگار، خداوند متعال- یا به تعبیر قرآن کریم، پروردگار جهانیان- است.

اگر بخواهیم این حقیقت مهم را با زبانی روشن تر بیان کنیم باید بگوییم: خداوند متعال تمام عالم وجود را از نیستی آفریده است. با این حال، همان گونه که علمای اسلام هم نوشته اند، همه موجودات در عالم «ادراکات و تخیلات» (perceptions and imagination) خلعت وجود یافته اند. نظر به اینکه پروردگار متعال «از روح خویش» در پیکر انسان دمیده، آدمی بخشی از این ادراکات را درک کرده و بر آنها نام هایی چون «دنیا»، «جهان هستی»، «ماده» و «اشیا» نهاده است. [2] به هر حال، این خداوند متعال است که به آدمی این اسامی را می آموزد. [3] تمامی این ادراکاتی که پروردگار متعال آنها را آفریده است، بدون چون و چرا تسلیم امر اویند و طبق خواسته و مشیت حضرتش ﷻ عمل می کنند. هیچ موجودی مستقل از خداوند متعال پا به عرصه وجود نمی نهد. تنها پروردگار متعال است که وجودش حقیقی است؛ موجودات دیگر همگی توهّماتی هستند در سطح ادراکات. [4]

---

۱. حُسـن روی تو به یک جلوه که در آینـه کرد — این همـه نقـش در آیینـهٔ اوهــام افتــاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود — یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد (حافظ)- م.

۲. در « شرح گلشن راز » در این باره چنین آمده است : « چون هستی و وجود عالم به جملگی اعتباری و نمودی وهمی است ، [شیخ شبستری] فرمود که :

جهـان را نیسـت هسـتی جــز مجــازی — سـراسـر کـار او لهـو اسـت و بازی

اشارت است به آیهٔ « إِنَّمَا الحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعبٌ وَ لَهْوٌ » [زندگی دنیا بازی و سرگرمی ای بیش نیست. (محمد / ۳۶)] یعنی جهان را هستی و وجود حقیقی نیست و هستیِ عالم، مجازی و اعتباری است و هیچ تحققی ندارد و سراسر کار عالم از حیات و ممات و لذّت و ألم و بزرگی و کوچکی و خوشحالی مانند لهو و بازی کودکان است که صورتی چند سازند و هر یکی از آن را نامی می نهند و از سفال و گِل ، شکل تنکه [= قطعه فلز نازک و پهن] می سازند و به سبب آن با یکدیگر جنگ می کنند و آخرِ همه هیچ است. کار و بار دنیا به عینه چنین است. (**شرح گلشن راز**، ص۴۰۲)- م.

۳. ﴿**سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا**﴾ ؛ [بار الها!] منزهی تو، ما را دانشی نیست جز آنچه تو [خود] به ما آموخته ای. (بقره / ۳۲)- م.

۴. صاحب « گلشن راز» چنین می فرماید:

کثــرت اشیــا ، نمـود وهمـی است — جــز خــدا ، موجـود در عــالم کی است
هـر کـه او بگـذشت از وهم و خیال — پیــش او نقــش دویـی باشــد ضــلال

***

ایــن نقــش و نگــار نیــست الا — نقــش دومیــن به چشــم احــول
در نقــش دوم چــو بــاز بیــنی — بــاقـی همــه نقشــها مخــیَّل- م.

www.Rahbar.com The Digital Library

يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ

آنان از جنبهٔ ظاهری زندگی دنیا آگاهند،

لیکن از آخرت بی خبرند.

(روم / ۷)

www.ketabton.com The Digital Library

إِلَى اللّـهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعـاً

فَيُنَـبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

بازگشت همهٔ شما به سوی خداوند است و او شما را از آنچه انجام می دادید ، آگاه خواهد کرد.

(مائده / ۱۰۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

«امام ربّانی» که در زمره بزرگترین عالمان جهان اسلام است، در«مکتوبات» خویش این مطلب را چنین شرح می دهد:

کاَنَ اللهُ وَ لَمْ یَکُنْ مَّعَهُ شی ءٌ.»[1] و چون خواست که کمالات مکنونه خود را ظاهر سازد، هر اسمی از اسماء الهی– جَلَّ سُلْطَانُه– طلب مظهری از مظاهر فرمود تا کمالات خود را در آن مظهر جلوه فرماید.[2]

و مظهریّت وجود و توابعِ وجود را غیر از عدم قابل نیست، چه مظهر و مرآت شیء، مباین و مقابل شیء است و مباین و مقابل وجود، عدم است فقط. [3]

پس حضـرت حـق – سُبْحاَنَهُ و تَعاَلی– به کمـال قدرت خویـش در عـالمِ عدم، هـر اسمی را از اسماء، مظهری از مظاهر تعّیین فرمود و آن را در مرتبه حس و وهم هر گاه که خواست و هر طور خواست، خلق فرمود . . . ثبوتِ عالم در مرتبه وهم و حس است، نه در مرتبه خارج . . .

و در خارج، غیر از ذات و صفات واجبی جَلَّ سُلْطَانُه – هیچ چیز ثابت و موجود نَبُوَد . . . [2]

«امام ربّانی» در مکتوبی دیگر مجدداً تأکید می فرماید که عالم ماده، کلاً در عالم ادراکات و تخیّلات پدید آمده است:

و آنکه گفتم که حضرت حق– سُبْحَانَه و تَعَالی– آن را در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است، یعنی اشیا را در مرتبه ای ایجاد فرموده است که آن مرتبه را حصـولی و ثبوتی نیست مگـر در حس و وهم.[3]

---

۱. تنها خدا بود و چیزی با وی نبود– م.

۲. در« شرح گلشن راز» آمده است: « هر یکی [از موجودات عالم] مظهر اسمی از اسماء الهیّه اند و آن یک تجلّی [= ظهور اسما و صفات حق]، در هر فردی به اعتبار اختلاف خصوصیات اسماء، نوعی [متفاوت] نموده است. (**شرح گلشن راز** ، ص ۴۰۶)؛

خلـق را چون آب دان صاف و زلال — انـدر آن تـابـان صفـات ذوالجـلال
علمـشـان و عدلـشـان و لطـفشـان — چـون ستـارهٔ چـرخ در آب روان
پادشـا هـان مظهـر شـاهیّ حق — فـاضـلان مـرآت آگـاهیّ حـق
خـوبـرویـان آیـنـهٔ خـوبی او — عشـق ایـشـان عکـس مطلوبی او
هم به اصـل خود رود این خط و خال — دائـمـاً در آب کـی مـانـد خیـال
جملـه تصویـرات عکـس آب جوست — چون بمالی چشمِ خود، خود جمله اوست
عکسـها را مـانـد این و عکـس نیست — در مثـالِ عـکس حـق بنمـودنی است (مثنوی)– م.

۳. عـدم آئـینـه هسـتی است مطلـق — کـزو پیـداست عکـس تـابـتش حـق
عـدم چـون گشـت هسـتی را مقـابل — درو عکـسی شـد انـدر حـال حـاصـل (گلشن راز)

صاحب« شرح گلشن راز» در شرح بیت نخست چنین می گوید: « ... و مقر است که هر چه هست به ضّد ظاهر می شود، که « اَلاَشیاءُ اِنّما یَتَبَیَّن بِاَضْدادها» [همانا، هر چیز را به ضدّش توان شناخت] و تقابل میان نماینده [= نیستی] و نموده [= هستی] جهت نمایش ضروری است و مقابل هستی جز نیستی نیست پس عدم آیینهٔ وجود باشد. (همان، ص ۱۲۲)؛

آیـنـه آوردمـت ای روشـنی — تـا چـو بیـنی روی خـود یـادم کنی
آیـنـهٔ هسـتی چه باشد؟ نیستی — نیسـتی بـگـزین گـر ابلـه نیسـتی (مثنوی)– م

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر بیشتر دقت کنیم، می بینـیم کـه «امـام ربّـانی» تأکیـد مـی فرمایـد ایـن دنیـایی کـه مـا مـی بینـیم و نیـز همـه موجـوداتِ «عـالم تخـیلات»، در مرتبـه ادراکـات پـا بـه عـالم هسـتی نهـاده انـد؛ و بـه جـز آن، هـر چـه هسـت، «وجـود پروردگارمتعـال» اسـت و بـس. در حقیقـت، مفهـوم «خـارج»، فقـط مفهـومی اسـت نظـری؛ زیـرا، تخیّل فاقد جسـم اسـت و هـیچ فضـایی راهـم اشـغال نمـی کنـد. «امـام ربّـانی» توضـیح مـی دهـد کـه موجـودات – کلّ ماده– فاقد وجود خارجی اند:

هیچ چیز غیر از حقّ– جَلَّ وعَلا– در خارج موجود نیست، چه اعیان[= ماهیت های اشیا] و چه آثار اعیان، بلکه ثبوت اینها در مرتبه حس و وهم است . . . اشیا را چنانچه در خارج وجودی نیست، نمودی هم ایشان را به خانه خارج بر همان بی رنگی خود است... اگر ثبوت است، به صنع خداوندی – جَلَّ شَأنُه– هم در مرتبه وهم است.[4]

همان گونه که دیدیم، حقایق علمی ای که ما به واسطه فیزیک و فیزیولوژی جدید بدان دست یافته ایم، صدها سال پیش مورد توجه علمای اسلام قرار گرفته است. آنان همگی این حقیقت را تصدیق می کنند که ماده توهمی بیش نیست، و تنها چیزی که حقیقتاً وجود دارد، خداوند متعال است و بس؛ همو که ماده را از نیستی پدید آورده است.[1]

۱. « امام ربّانی»- قدس الله سرّه الاقدس- در نامه ای دیگر چنین می فرماید: « عالَم که ماسوای اوست- سُبحانه- موهوم و متخیّل [است]، هر چند عالم به صُنعِ حضرت حق- سبحانه و تعالی- اتقان و استحکام بر نهجی پیدا کرده است که به ارتفاعِ وهم و خیال مرتفع نیست ... ، امّا ثبوت آن در مرتبهٔ حس و وهم است و بیرون حس و وهم، او را قدمگاهی نیست.» (مجدّد الف ثانی، احمد: **مکتوبات امام ربّانی**. مقدمه، تصحیح و تعلیق: حسن زارعی و ایوب گنجی، انتشارات صدیقی، ج ۲، مکتوب ۹۸، ص ۳۰۶)– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ماده گرایی: دیدگاهی فرضی که زندگی این دنیا را واقعی تلقی می کند

به محض فهمیدن حقیقتی که در اینجا بیان کردیم، جهان بینی افراد به کلّی تغییر خواهد کرد.

بسیارند کسانی که در بی خبری از این حقیقت شگرف به سر می برند. آنان تصور می کنند هرچه با چشمانشان ببینند، در دست بگیرند و آن را «ماده» بنامند، دارای وجودی مطلق و عینی است. کسانی که دچار این اشتباه می شوند، به یکی از این دو دیدگاه قایل اند:

۱. «ماده گرایی»(Materialism): آنان که به وجود مطلق ماده اعتقاد دارند، بر این باورند که جز ماده چیز دیگری وجود ندارد. نام این باور فلسفی، فلسفه اصالت ماده یا ماده گرایی است. پیروان این مکتب، وجود پروردگار متعال، روح و حیات پس از مرگ را انکار می کنند.

۲. «نیمه ماده گرایی»(Semi-materialism): هستند کسانی هم که علاوه بر اعتقاد به وجود مطلق ماده، به بُعد وجودیِ دیگری نیز ورای ماده معتقدند- گرچه هنوز هم فکر می کنند که ماده وجودی «مطلق» (absolute) دارد و اینکه بُعد وجودی دیگر، صرفاً بُعدی نسبی است. امّا، این اشتباهی است که زیر نقاب مفاهیم شایعی نظیر «مابعد الطبیعه» (metaphysics) و «ماوراء الطبیعه» (the supernatural) پنهان است. کسانی که به این چنین عقایدی باور دارند، فکر می کنند ماده وجودی مطلق دارد و خداوند متعال هم چیزی است شبیه به امواج رادیویی. (گرچه به یقین، خداوند متعال از این اوصاف مبرّاست.) اعتقاداتی خرافی از قبیل بودن حق تعالی «در آسمان» و یا جایی دیگر در این عالم، همگی از نتایج همین کژباوری است.

این دو دیدگاه کاملاً اشتباه هر دو ریشه در عجز و ناکامی در شناخت ماهیت حقیقی عالم دارد. خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

﴿... **يَنصُرُ مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ** ﴾: ... او هر که را بخواهد نصرت و پیروزی می بخشد؛ و اوست مقتدر مهربان. این وعدهٔ خداست. خدا در وعده اش خلاف نمی کند. ولی، بیشتر مردم [از این حقیقت] آگاه نیستند. آنان از جنبهٔ ظاهری زندگی دنیا آگاهند، لیکن از آخرت بی خبرند. [1] (روم / ۷- ۵)

۱. در « **تفسیر کابلی**» زیر این آیه شریفه چنین آمده است: « علم این مردم به سطح ظاهری زندگی دنیا محدود است- محض آسایش و آرایش، خوراک و پوشاک، زراعت، ... - مگر آنها هیچ خبر ندارند که در اعماق این زندگی، راز یک زندگی دیگر نهان است مادامی که درآنجا رسیدند نتائج خوب و بد این زندگی دنیوی پیش آنها بروز می کند [؟] ...» ؛ مولانای روم نیز در این باره می گوید:

چند بازی عشق با نقش سبو — بگذر از نقش سبو رو آب جو
صورتش دیدی ز معنی غافلی — از صدف دُرّی گزین گر عاقلی - م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

در این آیات شریفه، واژه «ظاهر» به چشم می خورد. مفهوم «ظاهر» به صورت و جلوه بیرونی اشاره می کند. در مقابل، مفهوم «باطن» نیز وجود دارد که به معنای ماهیتی است از اشیا که به ظاهر قابل رؤیت نیست، یا منظور همان جنبه درونی آنهاست.

منکران وجود خدای متعال فقط از شکل ظاهری این دنیا خبر دارند، و به همین دلیل است که قادر به درک وجود پروردگارمتعال و استیلا و حاکمیت حضرتش ﷻ بر تمام عالم وجود نیستند. دسته ای از منکران وجود پروردگار، ماده گرایان هستند؛ بعضی دیگر هم– نیمه ماده گرایان– به وجود پروردگار اعتقاد دارند، اما، از درک قدرتش عاجز و ناتوان اند. قرآن کریم به تفصیل به کسانی اشاره می فرماید که به وجود پروردگار متعال ایمان دارند، لیکن، قادر به درک قدرت بی کران و حاکمیتش بر تمام هستی نیستند، و به همین دلیل، برای حضرتش ﷻ شریکان متعددی قایل اند.

از سوی دیگر، آن که دریابد ماده ادراک و مفهومی ذهنی است، از تمامی این لغزش ها مصون می ماند و جنبه «باطن» ی حیات این دنیا را نیز در می یابد.

از جنبه های مهم این موضوع، حذف مفهوم مکان است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حذف مفهوم مکان

تمام چیزهایی را که ماده می پنداریم- جسممان، اشیای اطرافمان، زمینی که روی آن راه می رویم، خورشید، ستارگان و سیارات- درست مثل رؤیاهایمان ادراکاتی بیش نیستند. بنابراین، فاقد حجم اند و هیچ فضایی را هم اشغال نمی کنند؛ و از آنجایی که هیچ کس هیچ فضایی را اشغال نمی کند، پس چیزی بنام «مکان » هم نمی تواند وجود داشته باشد.

کسی که به فهم این حقیقت نایل آید، از اشتباهاتی که اغلب مردم در آن دست و پا می زنند، مصون می ماند.[1] سر لوحه این اشتباهات، این سؤال است که «خدا کجاست؟»، که آن هم ریشه در اعتقاد به مفهوم مکان دارد. از آنجایی که اغلب مردم تصور می کنند هر شی ای که درک می کنند، مکان ویژه ای را اشغال می کند، می پندارند خدای متعال هم یا جایی بر فراز آسمان‌هاست و یا در گوشه‌ای از این عالم هستی به سر می برد (قطعاً، خداوند متعال برتر از این سخنان است).

قرآن کریم این باور جاهلانه را در ماجرای فرعون بیان می فرماید؛ او که ادعا می کرد خودش خدای مصر است و پروردگار در آسمان هاست. آیات شریفه زیر این مطلب را چنین بیان می فرمایند:

﴿ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحاً لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ. أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَـهِ مُوسَـى ... ﴾ ؛ و فرعون [به وزیرش] گفت: «ای هامان، برای من برجی بساز تا شاید به آن راه ها برسم؛ راه های [دستیابی به] آسمان هـا، تـا از خدای موسی اطلاع یابم ... (غافر / ۳۷ — ۳۶)

علی ای حال، از آنجایی که به جز حق تعالی هیچ موجود دیگری وجود ندارد، پس، او در همه جا هست و بر هر مکانی هم احاطه دارد. این حقیقت در قرآن کریم این گونه آمده است:

﴿ وَلِلّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾؛ مشرق و مغرب از آنِ خداست؛ پـس بـه هر سو رو کنید، آنجا رو به خداست. بی گمان خدا احاطه کنندۀ [همه چیز و همه کس و] داناست. (بقره / ۱۱۵)

نظر به اینکه خدای متعال در همه جا حضور دارد، پس، از هر چیز دیگری به ما نزدیک تر است. این حقیقت، مفهوم «بُعد و مسافت» را از میان بر می دارد، مفهومی که اغلب مردم فریب آن را خورده اند. افراد معمولاً چیزهایی را که درکنار خود می بینـند، به عنوان اشیـای «نزدیک به خود» تلقی می کنند. اگر از کسی بپرسید: «نزدیک ترین چیز به شما چیـست؟»، در پـاسخ خـواهد گفـت: «لبـاس هایم»، «ساعتم»، «عینـکم» و یا دیگری می گوید: «جسمم». حقیقت

۱. « عین القضات همدانی» در این باره می فرماید: « اگر کسی معنی مکان و زمان را به درستی درک کند معرفت قرب حق تبارک و تعالی در عین تنزّه و تقدس برای او میسّر خواهد شد. البته معرفت مکان و زمان، در معنی درست آن، از اسرار است و کلید گنج معرفت شناخته می شود.» ... او معتقد است زیر بنای بسیاری از قضایای مربوط به توحید را در ادراک درست مکان و زمان باید جست و جو کرد. (**غایة الإمکان فی درایة المکان**، تهران. انتشارات مولی، ص ۳) به نقل از (ابراهیمی دینایی، دکترغلامحسین: **دفتر عقل و آیت عشق**. انتشارات طرح نو، جلد دوّم، ص، ۴۳)- م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این است که پروردگار متعال از تمامی این چیزها به ما نزدیک تر است. یکی از آیات قرآن کریم چنین به بیان این مطلب می پردازد:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛ و ما انسان را آفریده ایم و مـی دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند. ما از رگ گردنش [یعنی شاهرگش] به او نزدیک تریم. [1] (ق / ۱۶)

کسی که به درک این حقیقت نایل آید، خواهد فهمید که تنها دوست، حافظ و یاور او خدای متعال است. و در این راستا، سرّ نیایش سوره «فاتحه»- نخستین سوره قرآن- این گونه تجلی می یابد: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴾؛ «تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوییم.» بدین ترتیب، فرد مؤمن می داند تمام چیزهایی که در این دنیا اتفاق می افتد، طبق اراده و مشیت الهی است و بر اساس سرنوشت و تقدیری صورت می گیرد که حضرتش ﷻ برایش رقم زده است، و هیچ گاه نمی تواند از خواسته و اراده الهی سر باز زند. این پی بردن به همان سرّی است که در آیه شریفه زیر آمده است:

﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ﴾ ؛ و هر که در آسمان ها و زمین اسـت از آن ِ اوسـت. همـه فرمـانبردار و مطیع اویند. (روم / ۲۶)

فهمیدن این مطلب که فضا صرفاً ادراک و مفهومی ذهنی است، همه کژ فهمی ها و شک و تردیدهای مربوط به چگونگی حیات اخروی را از بین می برد. اغلب کسانی که به آخرت ایمان ندارند و یا نسبت به آن در شک و گمان اند، از درک این نکته عاجزند که هستی- که تصور می کنند ثابت و لایتغیَّر است- زمانی پایان می پذیرد و جای خود را به دنیای کاملاً جدیدی می دهد که شامل بهشت و دوزخ است. حقیقت این است همین دنیایی که آنان تصور می کنند ثابت و لایتغیَّر است، از مجموعه ادراکاتی تشکیل شده است که پروردگار متعال به روح آنان الهام می فرماید. برای خداوند متعال بسی آسان است که ادراکات فردی را برداشته و در عوض، ادراکات دیگری را به او ببخشد. همان طورکه شما پس از بیدار شدن از خواب، خودتان را در دنیای کاملاً متفاوت تری می بینید (دنیایی که به تصور شما «واقعی» است) درست به همین شکل، از حیات دنیوی به حیات اخروی نقل مکان خواهید کرد. دنیایی که تصور می کنید ثابت و لایتغیّر است- ولی، حقیقتاً لحظه به لحظه از طریق آفرینش الهی هستی می یابد- در یک آشوب و مهلکه ای عظیم از بین خواهد رفت و به دنبال آن، بهشت و دوزخ ظهور خواهند کرد.

---

۱. « **تفسیر کابلی**» در شرح این آیهٔ شریفه چنین می فرماید:

« خداوند در داخل انسان [و در جان او] نزدیک است اما رگْ خارج از جان است.» ...

جان نهـان در جسـم و او در جـان نهـان ای نهـان انـدر نهـان ای جـانِ جـان ؛

به دیگر سخن، چون خداوندِ قریب- عزّ اسمه- از روح خویش در آدمی دمید، این روح تمام وجود وی را فراگرفت. پس، « هیچ ذرّه ای از ذرّات جسم و قالب بشری از سیطرهٔ روح خالی نیست. و در اینجا می توانیم ادعا کنیم که جان [= روح] در مورد هر یک از اجزای جسم، از خود ِآن جزء به آن جزء نزدیک تر است.» (**دفتر عقل و آیت عشق**، جلد دوّم، ص، ۴۴)- م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

کسی که دریابد ماده توهمی بیش نیست، اینکه چیزی به نام فضا وجود ندارد و اینکه در دنیای به سر می برد که خدای متعال آن را در عالم تخیلات و ادراکات آفریده است، به کشف اسرار زیاد دیگری نیز دست خواهد یافت. برخلاف بیشتر افراد، او از سردرگمی ناشی از تلاش در جهت فهم«علت ها» (causes) (وقایع و اسبابی که پروردگار آنها را آفریده است) رهایی می یابد. لذا، تنها به نیایش تمام وقت، که تنها مسبب و علت حقیقی است، متوسل می شود. او خواهد فهمید که در حقیقت، نیک و بد هر دو از جانب خدای متعال است، و لذا، در هر امری به سوی حضرتش ﷻ دست نیاز دراز می کند و از او طلب یاری می نماید. او به مال و مکنت تمایلی نشان نمی دهد؛ زیرا، می داند مادّیاتی که در چشم دیگران این همه بزرگ جلوه می کند– مثلاً خانه های مجلّل، خودروهای شیک، جامه های فاخر و اعتبار اجتماعی و سیاسی– همگی وهم و خیالی بیش نیست؛ [1] پس برای آنها ارزشی قایل نخواهد بود؛ زیرا، می داند که پروردگار متعال این زینت های پر زرق و برق را تنها به منظور امتحان و آزمایش آفریده است [2] و آنها را به هر کسی که بخواهد می بخشد و از هر کسی هم که بخواهد پس می گیرد.

آن که دریابد ماده و فضا وهم و خیالی بیش نیست، از ترس از هر موجود دیگری غیر از خداوند متعال رهایی می یابد؛ زیرا، هر آنچه می بیند، ادراکی است که پروردگار متعال آن را آفریده است، و بدون اذن و اراده حضرتش ﷻ هیچ کسی نمی تواند ضرری متوجه او کند. لذا، سزاوار است تنها از خداوند متعال بترسیم و بس. همان طور که آیه شریفه زیر بیان می فرماید، کسی که این مطلب را بفهمد، به ارزش های رفیع اخلاقی پیامبران ﷺ دست خواهد یافت:

﴿الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللَّهَ ...﴾ ؛ [خداوند می ستاید] آنـان کـه پیـام خـدا را ابـلاغ می کنند و از او می ترسند، و از هیچ کس جز خدا نمی ترسند ... (احزاب / ۳۹)

---

۱. ایـن عمـر بی بقـا که نـدارد به کس وفـا / ویـن دولـت دو روزهٔ بی اعـتبار هیـچ
این تخـت و تـاج و سلطـنت و جـاه و کوکبه / ویـن لشـگر و خزانه و این گیر و دار هیـچ
این میـری و زیـری و خَـرگـاه و طُمُـطراق / ویـن اسب و اشتـران و قطـارِ مهار هیـچ
این ملک و مـال و آب و زمیـن و سـرا و باغ / ویـن نقد و جنس و دردسر بی شمار هیـچ
این جستجوی منصب و اسبابِ حرص و جاه / ویـن کارو بار دُنیی و این سعی و کار هیچ– م.

۲. چونکـه حـق و باطلی آمیـختـند / نقد و قلب اندر چرمدان ریختند
پس محک می بایـدش بگزیده ای / در حقـایق امتحـانها دیده ای
تـا شـود فـاروق ایـن تـزویـرها / تـا بـود دستـور ایـن تدبیـرها (مثنوی)– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

وَ مَـا الْحَيَـاةُ الدُّنْيَـا إلاَّ مَتَـاعُ الْغـُرُورِ

و نیست زندگانی دنیا جز عیش و نشاطی فریبنده

(آل عمران/ ۱۸۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

روابط علت و معلولی تعیین شده از سوی خداوند متعال

کسی که دریابد ماده و فضا وهم و خیالی بیش نیست، به درک سرّ مهم دیگری نیز دست خواهد یافت که بر بیشتر مردم پوشیده است: روابط علت و معلولی (cause-and-effect relationships) موجود در این سرای هستی، نتیجه خواص فیزیکی ماده یا کنش متقابل میان افراد نیست. از آنجایی که ماده صرفاً ادراک و مفهومی ذهنی است، لذا، فاقد علل و تأثیرات فیزیکی می باشد. هر یک از علل فیزیکی، خود به طور مجزّا به عنوان ادراک و مفهومی ذهنی به وجود می آید؛ به عنوان مثال، سنگ، شیشه را نمی شکند، بلکه، تصاویر پرتاب کردن سنگ و شکستن شیشه، خود به طور جداگانه ای به وجود می آید. نیروی بالا برنده آب که کشتی را شنـاور نگه می دارد و نیز خیزش آیرودینامیکی (aerodynamic lift) که هواپیما را در هوا نگه می دارد، توهمی بیش نیست. درحقیقت، تمامی این «نیروها» متعلق به پروردگار متعال است. قرآن کریم در عبارات زیر این گونه توجه ما را به این حقیقت جلب می فرماید:

﴿**أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ**﴾ ؛ آیا به پرندگانِ بـالای سرشان ننگریسته اند، با بال های [گاه] گشوده و [گاه] جمع بسته؟ جز خدای مهربان [کسی] آنها را [در آسمان] نگاه نمـی دارد. او به هر چیزی بیناست. (مُلک / ۱۹)

﴿**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاء أَن تَقَعَ عَلَـى الْـأَرْضِ إِلَّـا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ**﴾؛ آیا ندیده ای که خداوند آنچه را در زمین است رام و مطیع شما گردانید و کشتی ها به فرمان او در دریا روانند و آسمان را نگاه می دارد تا بر زمین فرو نیفتد، مگر به اذن خودش؟ همانا، خداوند نسـبت بـه انسـان هـا بسیار رئوف و مهربان است. (حج / ۶۵)

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتنی است مؤمنی که به فهم این سرّ نایل آید، با دیگران روابط معنادار و هدف مندی برقرار خواهد کرد که غیر از آن نوع روابط علت و معلولی سطحی و ظاهری ای است که مورد پسند عامه مردم است. نظر به اینکه خدای متعال آفریننده همه انسان ها و نیز سرنوشت آنان است، پس، روابط علت و معلولی گوناگون میان افراد، درست همان گونه خواهد بود که حضرتش ﷻ تعیین فرموده است؛ برای نمونه، حق تعالی در یکی از آیات شریفه خود اینچنین از این سرّ سخن می گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده اید ، به فکر [ایمان] خویشتن باشید. تا زمانی که شما به راه هـدایت باشـید، گمراهـان را یارای زیان رساندن به شما نیست. بازگشت همهٔ شما به سوی خداست و او شما را از آنچه انجام می دادیـد، آگـاه خواهـد کـرد. (مائده / ۱۰۵)

اگر مسلمانان صراط مستقیم را در پیش گیرند، گمراهان هیچ گاه نمی توانند ضرری متوجه آنان کنند؛ این حکم و سنت الهی است .[1] البته، این مطلب تنها در حق مؤمنینی صادق است که قدرت پروردگار متعال را درست آن گونه که شایسته و بایسته است درک می کنند و به حضرتش ﷻ ایمان [راسخ] دارند. حق تعالی در آیه ای دیگر این گونه به بیان یکی دیگر از سنت های خود می پردازد:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾؛ هر کس از مرد یا زن کار نیکی کند و مؤمن باشد، وی را زندگی پاکیزه ای خواهیم بخشید، و به آنان بهتـر از آنچـه انجام می دادند پاداش خواهیم داد. (نحل /۹۷)

بسیاری از این قبیل اسرار، دنیا را برای مؤمنین به مکان بس متفاوت تری مبدل می کند. حیات این دنیا برای کافران، ماتمکده ای است آگنده از مصیبت، ترس، شک و تردید و دلواپسی. امّا، برای مؤمنین، پیش مزه ای است از فردوس برین.

۱. قرآن کریم در این باره چنین می فرماید: ﴿وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ ؛ و [در راه خدا] سستی نورزید و اندوهگین نباشید؛ و شما برترید اگر به راستی مؤمن [و راسخ الایمان] باشید. (آل عمران / ۱۳۹)؛

مـدّعی خواست که از بیخ کَنَد ریشـهٔ ما فـارغ از آنکه خـدا هست در اندیشهٔ ما– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نتیجه گیری

این کتاب، ماهیت و کُنْه «ماده» را از چشم انداز نسبتاً متفاوت تری نسبت به آنچه در دیگر کتاب های ما آمده، مورد بررسی قرار داده است. (جهت مزید اطلاع، بنگرید به: هارون یحیی، «ماده : نام دیگری برای توهّم»، انتشارات آراستیرما، استانبول، ۲۰۰۱)[1]

تمثیل «مرد کوچکی بر فراز برج»، حقیقت شگفت انگیز دیگری را نیز به دنبال دارد:

اگر شما به وجود ماده به عنوان واقعیتی فیزیکی اعتقاد داشته باشید، در این صورت، جسم حقیقی تان نمی تواند شبیه این جسمی باشد که اکنون شاهد آن هستید.

وانگهی، شما می باید جسم دیگری در «خارج» داشته باشید- یعنی، خارج از ذهنتان- که هرگز نه آن را دیده و نه احساس کرده اید.

به علاوه، این جسم، موجودی است «غول پیکر» که بسیار بزرگ تر از جسمی است که اکنون شاهد آن هستید. از این گذشته، شما یک زندانی ای هستید که در اتاقی بسیار کوچک و بر فراز یک برج حبس شده اید.

به دیگر سخن، چه بسا همواره با این تصور زیسته باشید که جسمتان در این دنیا به سر می برد، و اینکه خود شما هم از دریچه چشمانتان به بیرون نگاه می کنید. اما، این توهّمی بیش نیست.

در حقیقت، نتیجه معقولانـه ای کـه از ایـن بحـث مـی تـوان گرفـت ایـن اسـت کـه ابـداً چنـین«بـرج» ی وجـود ندارد. اصـلاً هـیچ دلیلـی هـم دالّ بـر وجـود آن در دسـت نیسـت! تنهـا چیـزی هـم کـه ایـن بـاور را در مـا ایجـاد می کند، این پیش فرض است که ماده وجود دارد.

به محض اینکه از این پیش فرض رهایی یابیم، متوجه خواهیم شد که این دنیا، حقیقتاً بسیار متفاوت تر از آن چیزی است که ما تصورش را کرده ایم؛ یعنی هر آنچه می بینیم و احساس می کنیم، ادراکی است که حق تعالی آن را به روحمان الهام می فرماید. تنها وجود مطلق، خداوند متعال است و بس؛ همو که پروردگار جهانیان و آفریدگار این سرای هستی است.

---

۱. Harun Yahya, "Matter: The Other Name for Illusion", Istanbul, Arastirma Publishing, 2001

البته، همان گونه که در« پیشگفتار مترجم» هم عرض کردیم، مجموعهٔ « سرّی در پس ماده» شامل هفت کتاب است که گلچینـی از آن را در چهـار کتاب تقدیم حضورخوانندگان ارجمند کرده ایم، که مشتمل بر مطالب سه کتاب دیگر (از جمله همین کتابِ « **ماده: نام دیگری بـرای تـوهّم**») نیـز می باشد- م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

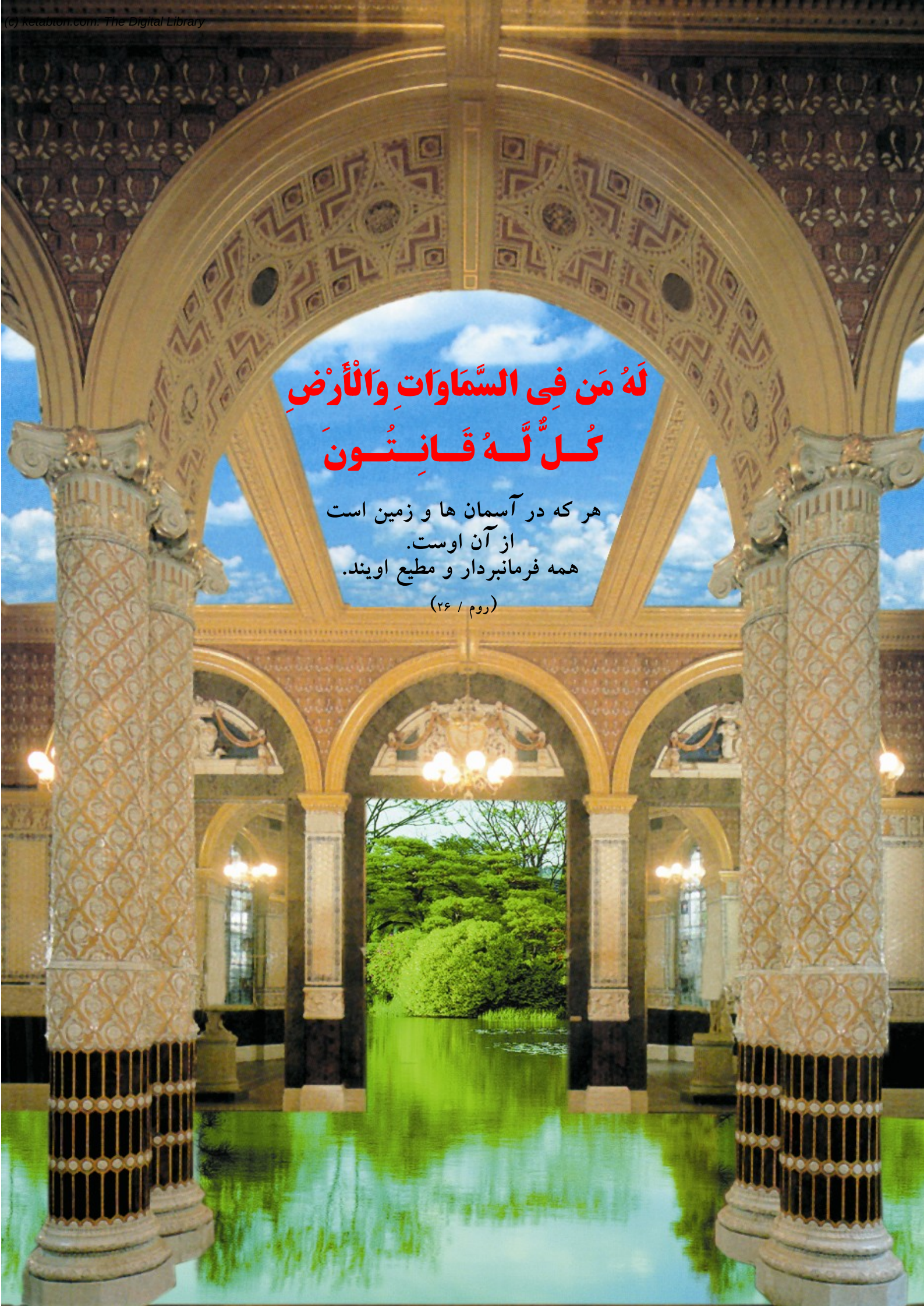

لَهُ مَن فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
كُـلٌّ لَّـهُ قَـانِـتُـونَ

هر که در آسمان ها و زمین است
از آن اوست.
همه فرمانبردار و مطیع اویند.

(روم / ۲۶)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمیمه ۱

حاشیه هایی بر« مردی بر فراز برج »

دیدگاه دانشمندان و متفکران معاصر

هنگام تهیه و تدوین این کتاب، درخصوص حقایقی که در اینجا بدانها پرداختیم، از شماری چند از دانشمندان و متفکران نظر خواهی کردیم. از طریق اینترنت، برای عده ای از استادان ارجمند دانشگاه ها شرح دادیم که به چه دلیل آنان هرگز نمی توانند شناخت مستقیمی از ماده داشته باشند؛ سپس، خواستار دیدگاه های آنان شدیم.

بیشتر آنان اظهار داشتند که این مسئله یکی از مهم ترین سؤالاتی است که ماده گرایان می پندارند هرگز نمی توان برای آن پاسخی ارایه داد، و اینکه خودشان هم نمی توانند هیچ گونه توجیهی در این باره ارایه دهند. گزیده ای از پاسخ های آنان به شرح زیر است:

ما هیچ گونه تماس «مستقیم»ی (direct) با محیط اطراف خود نداریم. دستگاه های حسی، از این اطلاعات، امور انتزاعی (abstractions) می سازند. این دستگاه های حسی حتی برای حادتر کردن اشیا، اطلاعات را به صورت فرم بندی یکسانی نگه نمی دارند- تمام اطلاعات حسی (لامسه، دما، چشایی، بینایی، صوت، بویایی) در مغز به علایم الکتریکی و شیمیای تبدیل می شود. گفتنی است که نمونه این علایم الکتریکی و شیمیایی است که ما در محیط خود از آن به عنوان«اشیا» نام می بریم...

دکتر دبرا اسپیر (Debra Spear, PhD)

گروه روانشناسی، دانشگاه ایالت داکوتای جنوبی (South Dakota State University)

... بنده فکر می کنم ما انسان ها روح هستیم؛ موجوداتی متفکر و غیر مادی ای که معمولاً به جسممان متّصلیم، آن هم به گونه ای که تجربه کردن، احساس کردن، فکر کردن و غیره ما همگی بستگی به حالات فیزیکی مغز و دستگاه های عصبی مرکزی ما دارد.

علی ای حال، این دیدگاهی است بحث برانگیز. بسیاری از مردم فکر می کنند که ما انسان ها موجوداتی مادی - تکه های بزرگی از گوشت- هستیم. در خصوص این سؤال شما هم که «کیست که تصویر این پیام را روی مغز می بیند؟»، آنان پاسخ می دهند: «ای بابا! خُب مسلماً خود شما!» هنگامی که نمونه های الکتریکی خاصی در مغزتان شکل می گیرد، شما- این گوشتپاره بزرگ- از تجربـه های بینایی برخوردارخواهید شد. بعضی هـا ممکن است بگویند که این تجارب بینایی فقط نمونه هایی هستند الکتریکی. از این دیدگاه، داشتن حسّ بینایی سبز، تنها در گروِ داشتن نمونه الکتریکی خاصی است که در مغزتان شکل می گیرد، نه چیزی دیگر. عده ای هم فکر می کنند که این تجارب بینایی از طریق نمونه های الکتریکی به وجود می آیند، گرچه از خود آنها هم مجزا هستند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنده فکر می کنم این مغز نیست که تجربه کردن، باور داشتن، امیدوار بودن، احساس کردن و غیره را انجام می دهد، بلکه، از دیدگاه بنده، این «من» است که این کارها را انجام می دهد، و اینکه «من»، چیزی است غیر از مغزم. من به شدت با مغزم در ارتباطم؛ شدت این ارتباط به حدی است که صدمه ای به مغزم، مرا از تمامی کارها باز می دارد. منتها، من از مغزم جدا هستم. پس من چیستم؟ چون چیزها را می بینم، پس من روح هستم.

دکتر تام کریسپ (Dr. Tom Crisp)

گروه فلسفه، دانشگاه ایالت فلوریدا (The Florida State University)

مردم دوست ندارند کسی برنامه های روزمره شان را به هم بزند. آنان خواهان نظم اند، می خواهند کنترل اوضاع را به دست بگیرند، و دوست دارند چیزها آن گونه پیش برود که آنان می پسندند. قادر به تحمل نا امنی نیستند، و می ترسند که مبادا برای سؤالاتشان پاسخی نیابند. چهار چنگی به مادّیات و موقعیت های اجتماعی خود می چسبند. اگر واقعیتی خارجی وجود نداشته باشد، تمامی اینها را از دست می دهند. از این گذشته، از تنهایی و از سروکار داشتن با این سؤالات، آن هم تک و تنها، وحشت دارند. آنان به قدرت اندیشه خود متکی نیستند، و از خود اختیاری ندارند. آنان واقعاً خود را نمی شناسند . لذا، از طریق چیزهایی که خارج از خودشان است، خود را تعریف می کنند. به همین دلیل [از بحث کردن بر سر ماده خودداری می کنند] .

بیرت شلینگ (Birte Schelling)

گروه فلسفه، دانشگاه هامبورگ (University of Hamburg)

بنده باور نمی کنم که هیچ برهان قاطعی دال بر این مطلب وجود داشته باشد که دنیای خارج، شبیه برداشت ما از آن است، یا حتی، دلیلی دالّ بر اینکه اصلاً دنیایی در خارج «وجود دارد.» اگر دلیلی هم باشد، چیزی نیست جز ادله ای مغالطه آمیز. (برای اینکه ثابت کنیم که آن ادله ها موثق اند یا نه، لازم است به حواسمان متوسل شویم.)

پرفسور جان هیل (Prof. John Heil)

مدیر گروه فلسفه، دانشکدهٔ دیوید سون(Davidson College)

ما خود را ترکیبی از جسم، ذهن و عواطف می پنداریم. با این حال، ماهیت حقیقی و اصلی ما را روح (spirit) تشکیل می دهد. داشتن بصیرت و فروغ درونی (inner light) و نیز پاسخ گویی به اغلب سؤالاتتان، از همین آگاهی نشأت می گیرد... همین آگاهی و هوش مطلق (ultimate awareness and intelligence) است... که اطلاعات را از درون و محیط اطرافمان دریافت و منعکس می کند. جان (soul) ما به مثابه عضوی است ادراکی برای [شناخت و درک] روح/خداوند؛ تا از این رهگذر، تجربه گر تجلیّات روح [یا خداوند] باشیم.

دکتر رابرت دبلیو. اُلسون (Robert W. Olson, PhD)

نویسنده کتاب « در فراسوی ضمیر» (Stepping Out Within)

(c) ketabton.com: The Digital Library

این مسئله ای است که فلاسفه به مدت ۳۰۰۰ سال در مورد آن به تحقیق پرداخته اند... درست مثل وقتی که درخت بزرگی در جنگلی می افتد اما کسی آنجا نیست تا صدایش را بشنود... آیا اصلاً صدایی هست؟

یقیناً ما اسیر دستگاه های حسّیِ گیرنده و مغز خود هستیم. آنها دستگاه های واسطه گری هستند که ما را از واقعیت فیزیکی دنیای خارج جدا می سازند... حالا این دنیا هرچه که می خواهد باشد. از این گذشته، بیشتر مردم متوجه این مطلب نیستند که جهاز حسی ای که داده های بیرونی را به مرکز مغز ما حمل می کنند، در طول مسیر خود در چندین نقطه با وقفه هایی (سیناپس هایی) (synapses) مواجه می شوند. در این مکث های سیناپسی، دیگر داده های آمده از بخش های گوناگون مغز افزایش می یابد... بدین ترتیب، داده های رسیده از بیرون غنی- یا ملوث- می شود. به همین دلیل است که محرکی واحد ممکن است در اوقات مختلفی برای ما متفاوت «به نظر برسد»... دنیا بر اساس نحوه احساس ما متفاوت به نظر می رسد. بنابراین، هر کسی که فکر می کند دنیا را درست آن گونه که هست تجربه می کند،...در اشتباه است.[1]

دکتر آرنولد بی. شیبل (Arnold B. Scheibel, MD)

گروه کالبد شناسی و روانپزشکی، دانشگاه کالیفرنیا- لس آنجلس (UCLA)

تصویر موجود در مغز و محیط فیزیکی اطراف ما، دو چیز متفاوتی هستند. واقعیت... تنها در مغز ما وجود دارد و بس. ما به جز از طریق مغز خود راهی برای تجربه واقعیت نداریم. گل، سرخ رنگ است؛ زیرا، طول موجی را جذب می کند که مکمل رنگ سرخ است. به هیچ طریقی نمی توان طول موج واقعی رنگ قرمز را که ۶۷۱ نانومتر[2] است، مشاهده کرد. گل، سرخ رنگ به نظر می رسد، زیرا، به ما گفته اند که سرخ رنگ است. و ما این تأثر را با گرما (آتش) یا هیجان (علامت قرمز) مرتبط می سازیم... . لذا، تمام ادراکاتی که محصول مغز است، آمیزه ای است از علایم فیزیکی و شیمیایی ای که در ما واقعی جلوه می نمایند، اما، حقیقتاً واقعی نیستند.

پرفسور دکتر نوربرت هیلشمَن (Prof. Dr. Norbert Hilschmann)

(استاد باز نشسته)

مدیر مؤسسهٔ طب تجربی ماکس پلانک (the Max-Planck-Institute for Experimental Medicine)

---

۱. « اما نوئل کانت»، فیلسوف نامور آلمانی، در زمینهٔ ادراک بینایی معتقد است که « ما اشیا را نه آن گونه که هستند، بلکه به گونه ای که ما خود هستیم می بینیم.» به دیگر سخن، ادراک ما از وضع موجود بر حسب تجربه های گذشته ما حاصل می گردد. (پارسا، محمّد: **زمینهٔ روانشناسی**. مؤسسه انتشارات بعثت، چاپ دوازدهم، ص ۱۲۷)- م.

۲. nm (nanometer): هر نانومتر برابر است با یک میلیونم میلی متر- م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

بدون شک، [شکل گیری] تصویر بستگی به نور ندارد. با ضربه ای که به سر شما وارد می شود، تصور می کنید که دنیا دارد دور سرتان می چرخد و این خودش توهّمی محض است...

چیـــزی که شما از آن صحبـت می کنیـد، در مورد همـه احساسات ما صدق می کند. همه چیزی که ما تاکنون از واقعیـت فهمیده ایم، بازنمـایی و تجسّـم(representation) واقعیـت است که روی آرایه های سلـول های مغـز «نقش می بندد.»

بعضی اوقات ما آن را اشتباهی می گیریم؛ مثلاً خیال یک «عضو کاذب» (phantom) پس از قطع آن عضو... .

از دیدگاه نظری، ممکن است هیچ چیزی آن بیرون نباشد؛ یعنی تمام زندگی یک توهّم به تمام معناست. و یا اینکه مانند فیلم سینمایی «ماتریکس» (Matrix)، ما کالبدهای واقعی ای هستیم که به یک برنامه رایانه ای متّصلیم و این برنامه، علایم خیالی مربوط به یک واقعیت مجازی را به مغزمان می خوراند.

قطعاً، راهی برای شناخت این توهّم وجود ندارد؛ حتی اگر چیز خوبی هم باشد.

دکتر آندرو پال بِندراپس (Andrew Paul Bendrups)

کارشناس ارشد علوم و دکترای علوم انسانی (MSc PhD)

گروه فیزیولوژی و کالبد شناسی انسانی، دانشگاه لاتروب، استرالیا

(Department of Human Physiology and Anatomy La Trobe University, Australia)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ضمیمهٔ ۲

نیرنگ تکامل

داروین گرایی(Darwinism)، به عبارت دیگر، نظریه تکامل(the theory of evolution)، با هدف انکار حقیقت آفرینش مطرح گردید. اما، درحقیقت چیزی نیست جز اباطیلی مردود و غیرعلمی. این نظریه که مدعی است حیات به طور تصادفی از ماده بی جان سر برآورده است، از طریق شواهد و قراین علمیِ مربوط به «طراحی» آشکار در عالم هستی و آفرینش جانداران [= نظام احسن] رنگ بطلان به خود گرفت. بدین ترتیب، علم بر این حقیقت مهر تصدیق نهاد که پروردگار متعال است که جهان و جانداران آن را هستی بخشیده است. این تبلیغاتی هم که امروزه جهت زنده نگه داشتن نظریه تکامل صورت می گیرد، صرفاً مبتنی بر تحریف حقایق علمی، تعابیری مغرضانه، و کذب و دروغ هایی است که بر آنها جامه علم پوشانده اند.

با این همه، این تبلیغات نمی تواند حقیقت را پنهان سازد. این حقیقت که نظریه تکامل بزرگ ترین نیرنگ در طول تاریخ علم است، در طول بیست– سی سال گذشته بیش از پیش در جهان علم بر سر زبان ها بوده است. به ویژه، پژوهش های صورت گرفته پس از دهه ۱۹۸۰ نشان داد که ادعاهای داروین گرایان کاملاً بی اساس است، و این موضوعی است که خیل عظیمی از دانشمندان هم بدان اشاره کرده اند. بخصوص در ایالات متحده، دانشمندان فراوانی از رشته های مختلفی من جمله زیست شناسی، زیست شیمی و دیرین شناسی، بطلان داروین گرایی را تصدیق کرده و مفهوم «طراحی هوشمندانه» (intelligent design) را برای اصل حیات به کار برده اند. «طراحی هوشمندانه» بیان علمی این حقیقت است که پروردگار متعال، آفریدگار و هستی بخش تمامی جانداران است.

ما در بسیاری از آثار خود، به تفصیل به بررسی اضمحلال و فروپاشی نظریه تکامل و نیز شواهد و قراین آفرینش پرداخته، و همچنان بر سر این کاریم.

از این رو، نظر به اهمیت والای این موضوع، خالی از لطف نیست که در اینجا نیز به اختصار به بیان آن بپردازیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فروپاشی علمی داروین گرایی

گرچه قدمت «نظریه تکامل» به یونان باستان بر می گردد، اما، این باور در قرن نوزدهم میلادی به طورگسترده ای رشـد و توسعه یافت. مهم ترین رویـدادی که آن را موضوع اصلی جهـان علم ساخت، کتاب «خاستگاه گونه ها» ی (The Origin of Species) «چارلز داروین»[1] بود، که در سال ۱۸۵۹ انتشار یافت. او در این کتاب به انکار این حقیقت پرداخت که پروردگار متعال گونه های مختلف موجودات زنده را جداگانه [و نه به صورت نسل در نسل] روی زمین آفریده است؛ زیرا، او مدعی بود که همه موجودات زنده دارای جد و نیای مشترکی بوده و با گذشت زمان و به واسطه تغییراتی جزئی، تنوع پیدا کرده اند. نظریه داروین بر پایه هیچ گونه یافته علمیِ قطعی و مسلّمی نبود؛ و همان گونه که خودش هم اعتراف کرد، چیزی نبود جز «حدس و گمان»(assumption). از این گذشته، همان طور که خود داروین در فصل مفصّلی از کتابش با عنوان «دشواری های نظریه» (Difficulties of the Theory) اذعان داشت، این نظریه در برابر پرسش های منتقدانه فراوانی با شکست مواجه شد.

داروین تمام امیدهای خود را بر سر کشفیّات علمی جدیدی گذاشت که انتظار داشت حلّال این مشکلات باشد. منتها، برخلاف انتظاراتش، یافته های علمی به ابعاد این دشواری ها دامن زد. شکست داروین گرایی در رویارویی با علم را می توان براساس سه موضوع عمده زیر مورد بازبینی قرار داد:

۱ . این نظریه از بیان چگونگی آغاز حیات روی زمین عاجز است.

۲ . هیچ یافته علمی ای وجود ندارد که نشان دهد «سازوکارهای تکاملی»ای (evolutionary mechanisms) که این نظریه مطرح می کند، اصلاً دارای توان تکاملی(evolutionary power) است.

۳ . ثبت سنگواره ای(The fossil record)، درست خلاف آنچه این نظریه پیشنهاد کرده است را اثبات می کند.

در این بخش، اجمالاً به بررسی این سه نکته اساسی خواهیم پرداخت.

---

۱. Charles Darwin: «چارلز داروین» (۱۸۸۲ – ۱۸۰۹) در « شروز برگ» انگلستان دیده به جهان گشود. در سال ۱۸۸۲ میلادی وارد مدرسـهٔ شـبانه روزی « شروز برگ» شد. سه سال بعد، در سن ۱۶ سالگی آنجا را رها کرد و به خواست پدرش، به همراه برادر بزرگ ترش در دانشـگاه « اِدینبـرگ» و در رشته پزشکی مشغول به تحصیل شد. داروین به علت انزجار از جراح های اوایل سدهٔ نوزدهم، در سال ۱۸۲۷ از دانشگاه « اِدینبـرگ» تـرک تحصـیل کرد، و به قصد پوشیدن کسوت روحانیت، در دانشکدهٔ «کریستِ» دانشگاه کمبریج نام نویسی کرد. در سـال ۱۸۳۱ مـدرک کارشناسـی خـود را در رشـته الهیات کسب کرد. در آگوست سال ۱۸۳۱ از او به عنوان یک طبیعیدان جهت خدمت روی عرشهٔ کشتی« بیگِل» دعوت به عمل آمد. داروین پـذیرفت، و بدین ترتیب، سفری پنج ساله و سرنوشت ساز را آغاز کرد.

این سفر با « بیگِـل» بود که «چارلز» در طی آن پژوهش هایی را آغاز کرد که زیر بنای اثر معروفش«خاستگاه گونه ها» شد.

عاقبت الامر، داروین که در سِمت یک کشیش در «کلیسای انگلستان» آغاز به کار کرد، در زمرهٔ یکی از مخالفین تأثیرگذار آن در آمد.

داروین پایه گذار مکتب « تکامل» نبود، بلکه، فقط چیز تازه ای به این فلسفهٔ کهن افزود: سازوکاری بعید بنام « انتخاب طبیعی»– م.

(http: // www.Allaboutscience.org/Charles – Darwin .html)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اولین گام چیرگی ناپذیر: اصل حیات

نظریه تکامل فرض را بر این می گیرد که تمام گونه های زنده از یک تک سلولی تکامل یافته اند که ۳/۸ میلیارد سال پیش روی زمین نو بنیاد پدید آمده است. اینکه چگونه یک تک سلولی توانسته است میلیون ها گونه زنده و پیچیده را به وجود آورد، و اگر چنین تحوّل و تطوّری هم واقعاً روی داده است چرا بقایای آن در ثبت سنگواره ای قابل مشاهده نیست، از جمله سؤالاتی است که این نظریه از پاسخگویی به آنها عاجز است. با وجود این، نخست، لازم است بپرسیم: خود این «سلول اولیه» چگونه هستی یافت؟

نظر به اینکه نظریه تکامل، آفرینش و هرگونه دخل و تصرف ماورای طبیعت را کتمان می کند، مدعی است که این «سلول اولیه» به طور اتفاقی و بدون هیچ طرح، برنامه یا ترتیب و مقدماتی سر برآورده است و ریشه در قوانین و نوامیس طبیعت دارد. بر اساس این نظریه، ماده بی جان در نتیجه صُدفه و تصادف (coincidences)، سلول زنده ای را پدید آورده است. منتها، چنین ادعایی با انکار ناپذیرترین قوانین زیست شناسی منافات دارد.[1]

۱. از جملهٔ این قوانین، « قانون اول ترمودینامیک» است که می گوید: « محال است انرژی یا ماده، از نیستی پدید آید.»– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

حیات از حیات ناشی می شود

داروین در کتابش هیچ گاه به اصل حیات اشاره ای نکرد. در زمان او، شناخت اولیه از علم، متکی به این تصور بود که موجودات زنده دارای ساختاری بسیار ساده اند. از قرون وسطی به بعد، «نازیست زایی»[1] مقبولیتی عام یافت، اصل علمی ای که تصریح می کند مواد بی جان در راستای تشکیل سازواره های زنده (living organisms) با هم تلفیق پیدا می کنند. اغلب مردم بر این باور بودند که حشرات از پس مانده های خوراک و موش ها، از گندم به وجود می آیند. آزمایش های جالب توجهی در راستای اثبات این نظریه صورت گرفت: [مثلاً] مقداری گندم را روی یک تکه پارچه کثیف قرار می دادند و بر این باور بودند که پس از مدتی، تعدادی موش از آن پدید خواهد آمد.

بدین ترتیب، آنان تصور می کردند کرمک هایی که در گوشت فاسد رشد و نمو پیدا می کنند، دلایلی هستند بر نازیست زایی. اما، بعداً دریافتند که این کرمک ها به طور خودانگیزانه روی گوشت ظاهر نمی شوند، بلکه، مگس ها هستند که آنها را بدان جا می برند؛ آن هم هنگامی که به شکل شفیره هایی هستند که با چشم غیر مسلح دیده نمی شوند.[2]

حتی هنگامی که داروین کتاب «خاستگاه گونه ها» را نوشت، این باور که باکتری ها می توانند از ماده بی جان به وجود آیند، کاملاً مورد قبول دنیای علم بود.

با این حال، پنج سال پس از انتشار کتاب داروین، «لویی پاستور»[3] بعد از مطالعات و آزمایش های طولانی، نتایج خویش را اعلام کرد که به موجب آن، نازیست زایی، که شالوده و بنیاد نظریه داروین است، مردود اعلام شد.

---

۱. spontaneous generation یا abiogenesis: « نازیست زایی» یا « خودزایی» به معنای پدید آمدن موجود زنده از موجود بی جان است. البته گفتنی است « بیش از صد سال است که تلاش های« رِدی» (Redi) ، « اسپالانزانی» (Spallanzani) و در نهایت «پاستور» (Pasteur) بر آن مهر بطلان زده است. این تلاش ها آن قدر قطعی است که علم زیست شناسی به تدوین قانون« زیست زایی» (biogenesis) پرداخته است، که بر مبنای آن، حیات فقط از حیات پیشین ناشی می شود.»– م.
(http : //www. allabout science.org /what – is – spontaneous – generation – faq.html)

۲. در سال ۱۶۶۸، « فرانسسکو رِدی» علناً به مخالفت با عقیدهٔ نازیست زایی برخاست... به عقیده وی، کرمک ها از تخم مگس سر در می آورند. او برای امتحان این فرضیه، ... درون سه بطری- یکی سر باز، یکی مهر و موم شده و دیگری پوشیده شده با پارچهٔ توری- گوشت قرار داد. کرمـک هـا از درون بطری سر باز پدیدار گشتند؛ زیرا، مگس ها می توانستند به گوشت دسترسی داشته باشند. اما اثری از آنها در بطری مهر و موم شده و بطری پوشـیده بـا پارچهٔ توری نبود. در آن زمان، تصور نمی شد که این آزمایش بر نازیست زایی خط بطلان بکشد، بلکه، فقط جهت اثبات این موضوع به کـار رفـت کـه کرمک ها از گوشت به وجود نمی آیند– م. *(http : //www.allaboutscience.org/origion –of –life.html)*

۳. Louis Pasteur: « لویی پاستور» در سال ۱۸۲۲ در شهر « دول» فرانسه تولد یافت. از یافته های اومی توان به « نظریهٔ میکروبی» اشاره کرد که یکی از مهم ترین یافته های تاریخ علم پزشکی است. تلاش های او مبنای علم میکروب شناسی و زیربنای پزشکی جدید قرار گرفت. شاید بیشترین شهرت او به سبب ابداع « پاستوریزه سازی» باشد؛ فرآیندی که به موجب آن، میکروب های مضر موجود در مواد غذایی فاسد، به وسیلهٔ حرارت از بین می روند، و اصل محصول همچنان سالم باقی می ماند– م. *(http : //www.allaboutscience.org /Louis –Pasteur – faq.html)*

(c) ketabton.com: The Digital Library

در سال ۱۸۶۴، «پاستور» در نطق غرّای خود در دانشگاه «سوربُن» (Sorbonne) فرانسه چنین گفت: «اصل نازیست زایی، به دلیل ضربه مهلکی که این آزمایش ساده [بنده] بر پیکرش وارد ساخت، هیچ گاه اعتدال و توازن خود را باز نخواهد یافت.»[5]

هواداران نظریه تکامل، مدت های مدیدی علیه این یافته ها قد علم کردند. با این حال، هنگامی که پیشرفت علم نقاب از چهره ساختار پیچیده سلول جانداران برداشت، این تصوّر که حیات ممکن است به طور تصادفی به وجود آمده باشد، حتی با مشکل بحرانی تری مواجه شد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تلاش هایی بی نتیجه در قرن بیستم

اولین تکامل گرایی که موضوع اصل حیات را در قرن بیستم پیش کشید، «الکسـاندر اُپـارین» (Alexander Oparin)، زیست شناس شهیر روسی، بود. وی با رساله های متعددی که در دهه ۱۹۳۰ ارایه کرد، در تـلاش بـود تـا اثبـات کنـد سلول زنده می تواند از روی صُدفه و تصادف هم تکوین یابد. لیکن، این مطالعات با شکست مواجه شـد، و او مجبـور شد اعتراف خود را این چنین بیان کند:

با این حال، متأسفانه، می توان گفت کـه مسـئله خاسـتگاه سـلول، مـبهم تـرین نکتـه در تمـام مطالعات مربوط به تکامل سازواره هاست.[6]

تکامل گرایان طرفدار «اُپارین» سعی کردند برای حل این مسئله، دست به انجام آزمایش هـایی بزننـد. در سـال ۱۹۵۳، «استانلی میلر» (Stanley Miller)، شیمیدان آمریکایی، معروف ترین آزمایش را در این زمینه انجام داد. «میلر» در یکی از آزمایش های خود با ترکیب گازهایی که ادعا می کرد در جوّ اولیه زمـین وجـود داشـته اسـت و همچنـین بـا افزودن انرژی به این ترکیب [شیمیایی] ، چندین مولکول اندامی (اسیدهای آمینه) موجـود در سـاختار پـروتئین هـا را تولید و سنتز کرد.

دیری نپایید که معلوم شد این آزمایش، که بعداً به عنوان گام مهمی به نام تکامل قلمداد گردید، باطل و از ارزش قانونی ساقط است؛ زیرا، جوّ به کار رفته در این آزمایش، با شرایط واقعی زمین بسیار متفاوت بود.[7]

«میلر» پس از سکوتی ممتد اعتراف کرد که متوسط جوّی که او استفاده کرده بود، غیر واقع بینانه بوده است .[8]

تمامی تلاش های تکامل گرایان در طول قرن بیستم در راستای بیان اصل حیات، بـه شکسـت انجامیـد. «جِفـری بـادا» (Jeffrey Bada)، زمـین شـیمی شناسـی از «مؤسسـه سـن دیگـو اِسـکریپس» (the San Diego Scripps Institute)، در مقاله ای که در مجله «زمین» (Earth) در سال ۱۹۹۸ به چاپ رسید، به این حقیقت چنین اعتراف می کند:

اکنون که داریم قـرن بیسـتم را پشـت سـر مـی گـذاریم، همچنـان بـا بـزرگ تـرین مسـئله حل ناشدنی ای روبه رو هستیم که با ورودمان به قرن بیستم با آن مواجه شدیم: چگونـه حیـات بر روی زمین شکل گرفت؟[9]

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساختار پیچیدهٔ حیات

نخستین دلیل اینکه چرا نظریه تکامل در مورد اصل حیات سر از چنین بن بست شگرفی در آورد این است که حتی سازواره های زنده ای هم که به عنوان ساده ترین سازواره ها قلمداد می شدند، به طور شگفت انگیزی از ساختار پیچیده ای برخوردارند. سلول یک جاندار، پیچیده تر از تمامی محصولات فنی ساخته دست بشری است.[1] امـروزه، حتی در پیشـرفتـه ترین آزمایشگـاه های دنیـا هم نمی تـوان بـا کنـــار هم گذاشتن مـواد شیمیـایی انـدامی (organic chemicals)، به تولید حتی یک سلول زنده پرداخت.[2]

شرایط مورد نیاز برای شکل گیری تنها یک سلول، بسی بیشتر از آن است که صُدفه و تصادف بتواند آن را توجیه کنـد.[3] احتمـال ترکیـب تصـادفی پروتئین ها(proteins)، که اجـزای سـازنـده سلـول اند، جهـت پروتئین متوسطی که

---

۱. عملکرد هر سلول زیرمیکروسکوپ، به پیچیدگی شهری کوچک است. اگر ما با میکروسکوپ های الکترون آن را ۵۰/۰۰۰ بار بزرگ نماییم، می بینیم که هر سلول از چندین ساختار پیچیده به وجود آمده است که هر کدام در عملکرد سلول، نقش متفاوتی را بر عهده دارند. با استفاده از این قیاس شهری، در اینجا نموداری آمده که نشان دهندهٔ پیچیدگی و طراحی حیرت انگیز یک سلول معمولی است:

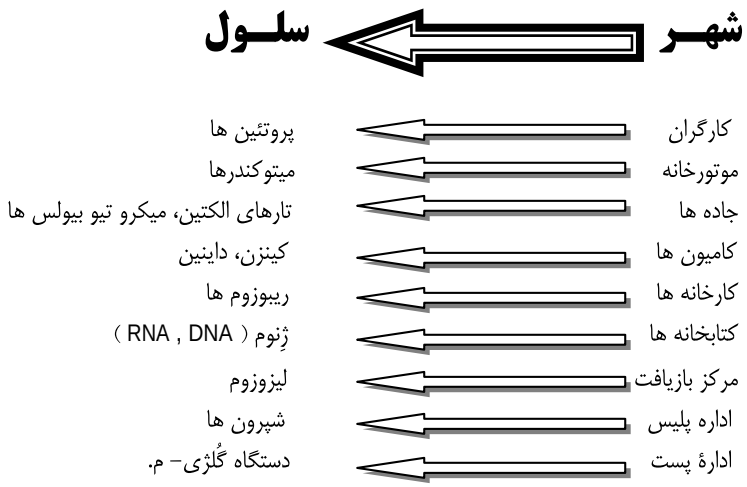

(Michaely Behe, Darwin`s black box:The biochemical challenge to evolution, Simon & Schuste,1996,p.18)

۲. حیات هر انسانی تنها با یک سلول آغاز می گردد... این یک سلول، خود حاوی کُد رقمی ای است که سازندهٔ هزاران نوع سلول دیگر می باشد: از سلول های چربی گرفته تا سلول های استخوان– از سلول های مغز گرفته تا سلول های شش. سلول های ماهیچه ای، سلول های پوست، سلول های عروق، سلول های مویرگ و سلول های خون نیز وجود دارند... بالاخره، از آن یک سلول اصلی، بدن انسان دارای نزدیک به ۳۰ تریلیون سلول خواهد شد ...– م. *(http : // www.allaboutthejourney.org/cell – structure.html)*

۳. « سِر فرِد هویل» [متخصص فیزیک فضایی] فقط به وجود آمدن تصـادفی پـروتئین هـای یـک آمیـب [= جانـدار تـک سـلولی ریشـه پـا] را ۱ در 10^{40000} محاسبه کرده است. *(Mark Eastman, MD, Creation by design , T . W . F . T . Publishers, 1996, p.21)*

همچنین، « مورو وتیز» [فیزیکدانی ملحد] با استفاده از محاسبات علم فیزیک به این نتیجه رسید که احتمال به وجود آمدن تنهـا یـک بـاکتری [کـه ساده ترین و کوچک ترین شکل زندگی گیاهی است] ۱ در $10^{100,000,000,000}$ [عدد ۱ با صد میلیارد صفر جلوی آن!] می باشد.

(Eastman and missle, The Creator beyond time and space, p.77)

سبحان الله! چگونه می توان این رقم آماری را درک کرد؟! مثل این است که یک نفر با خریدن تنها یک بلیت، تا میلیون ها سال متمادی، هر هفته در قرعه کشی کشوری برنده شود !!!– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از ۵۰۰ اسید آمینه (amino acids) تشکیل یافته باشد، ۱ در 10^{950} می باشد.[1] این در حالی است که علم ریاضیات، احتمالی را که کوچک تر از ۱ در 10^{50} [یعنی عدد ۱ با پنجاه تا صفر جلوی آن] بـاشد، عمـلاً به عنوان امـری غیر ممکن تـلقی می کند.

مولکول دی.ان.ای(DNA molecule)،که در هسته سلول قرار دارد و اطلاعات مربوط به وراثت را ذخیره می کند، خود یک بانک داده ای خارق العاده است. اگر اطلاعات رمز گذاری شده موجود در دی.ان.ای روی کاغذ بیاید، کتابخانه عظیمی به وجود می آید متشکل از دانشنامه ای تقریباً نهصد مجلّدی که هر مجلد آن خود کتابی پانصد صفحه ای خواهد بود.

اینک، معمای بسیار جالبی سر برمی آورد: دی.ان.ای تنها به کمک برخی پروتئین های ویژه (آنزیم ها) (enzymes) قابل تکثیر است. با این حال، تنها از طریق اطلاعات رمز گذاری شده موجود در دی.ان.ای می توان به ترکیب خود این آنزیم ها هم پی برد. از آنجایی که هر دوی اینها لازم و ملزوم یکدیگرند، لازم است برای تکثیر، همزمان کنار هم باشند. این موضوع، فیلمنامه ای را که مدعی است زندگی به خودی خود هستی یافته است، به بن بست می کشاند. پروفسور «لِزلی اُرجل »(Prof. Leslie Orgel)، از تکامل گرایان نامی دانشگاه «سن دیگو»ی (San Diego) کالیفرنیا، در سپتامبر سال ۱۹۹۴ در شماره ای از مجله «ساینتیفیک اَمِریکن»(Scientific American) چنین به این حقیقت اعتراف کرد:

۱ • تصورش را بکنید؛ این یعنی عدد ۱ با ۹۵۰ تا صفر در جلوی آن! – م.

$$10^{950} = \left\{ \begin{array}{l} 100,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000 \\ 000,000,000,000,000,000,000,000,000,000,\ 000,000,000 \end{array} \right.$$

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینکه پروتئین ها و اسیدهای نوکلئیک (nucleic acids)، **که هر دو از ساختاری پیچیده برخوردارند، خودانگیزانه و همزمان در یک محل از نیستی سر بر آورند، امری است بسیار بسیار بعید؛ حتی، وجود یکی بدون دیگری محال به نظر می رسد. بنابراین، فرد در نگاه اول ممکن است قهراً به این نتیجه برسد که حقیقتاً بعید است مواد شیمیایی پدید آورنده حیات باشند.**[10]

بی شک، اگر نشأت گرفتن حیات از علل طبیعی امری است محال، باید پذیرفت که حیات، به شکلی ماورای طبیعی(supernatural) «آفرینش» یافته است. این حقیقت، به صراحت بر نظریه تکامل خط بطلان می کشد، نظریه ای که هدف اصلی اش انکار آفرینش است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ساز و کار خیالی تکامل

دومین نکته مهمی که نظریه داروین را مردود اعلام می کند این است که معلوم شد مفاهیمی که این نظریه آنها را به عنوان «ساز و کارهای تکاملی» مطرح می کند، در حقیقت، فاقد توان تکاملی است.

داروین ساز و کار «انتخاب طبیعی»(natural selection) را به تمام معنا مبنای نظریه تکامل خویش قرار داد. اهمیتی که او نسبت به این ساز و کار قایل بود، از عنوان کتابش پیداست: «خاستگاه گونه ها، از طریق انتخاب طبیعی...»[1]

انتخاب طبیعی بر آن است آن دسته از جاندارانی که قوی تر و با شرایط طبیعی زیستگاه خود منطبق و سازگارترند، در تنازع بقا (the struggle for life) جان سالم به در می برند؛ به عنوان مثال، در یک گلّه گوزن، که آماج حملات حیوانات وحشی قرار می گیرد، تنها آنهایی از مهلکه می رهند که می توانند سریع تر بدوند. از این رو، این گله گوزن متشکل از سریع ترین و قوی ترین اعضا خواهد بود. با این حال، بی تردید، این ساز و کار سبب تکامل و تبدیل شدن گوزن ها به گونه های زنده دیگر، مثلاً اسب ها، نمی شود.

بنابراین، ساز و کار انتخاب طبیعی فاقد هر گونه توان تکاملی است. خود داروین به این حقیقت واقف بود، و به ناچار در کتابش، «خاستگاه گونه ها» ، این گونه از آن سخن گفت:

تا زمانی که تفاوت ها یا تنوعات خاص و مطلوب صورت نگیرد، از دست انتخاب طبیعی کاری ساخته نیست.[11]

---

۱. ...The Origin of Species, by Means of Natural Selection. نام کامل کتاب او این است:
(On the Origin of Species, by Means of Natural Selection, or the Preservation of Favoured Races in the Struggle for Life)
« دربارهٔ خاستگاه گونه ها، از طریق انتخاب طبیعی، یا حفظ نژادهای اصلح در تنازع بقا»– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

تأثیر «لامارک»

خوب، این«تنوعات مطلوب» (favorable variations) چگونه اتفاق افتاده است؟ داروین تلاش کرد تا از دریچه شناخت اولیه ای که در آن زمان از علم وجود داشت، به این سؤال پاسخ دهد. بنا به عقیده «شوالیه دو لامارک» (Chevalier de Lamarck) (۱۸۲۹–۱۷۴۴)، زیست شناسی فرانسوی که پیش از داروین می زیست، جانداران ویژگی هایی را که در طول حیات خویش کسب می کنند به نسل بعدی منتقل می نمایند. وی تصریح کرد این ویژگی ها، که از نسلی به نسلی دیگر انتقال می یابند، سبب شکل گیری گونه های جدید شده است؛ برای نمونه، او ادعا می کرد زرّافه نوع تکامل یافته بُز کوهی است: از آنجایی که آنها سعی در خوردن برگ های درختان بلند داشته اند، گردنشان نسل به نسل درازتر شده است.

داروین هم مثال هایی اینچنینی می زد؛ مثلاً در کتابش «خاستگاه گونه ها» می گوید برخی از خرس ها که برای یافتن غذا به داخل آب می رفتند، به مرور زمان تبدیل به نهنگ شده اند.[12]

منتها، قوانین وراثت که «گرگور مِندِل»[1] (۸۴ – ۱۸۲۲) کاشف آن بود و علم ژنتیک هم بر آن صحّه گذاشت و در قرن بیستم به اوج شکوفایی خود رسید، بساط این افسانه را به کلّی بر چید که می گفت ویژگی های اکتسابی به نسل های بعدی هم منتقل می شود. بدین سان، انتخاب طبیعی، که به عنوان ساز و کاری تکاملی مطرح بود، از لطف و رونق خویش افتاد.

۱. Gregor Mendel: وی را پـدر علـم ژنتـیک گوینـد– م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

داروین گرایی جدید و جهش یا موتاسیون

در اواخـر دهـه ۱۹۳۰، داروین گـرایان به منظـور یافتـن راه حلی منـاسب، «نظریه ترکیبی جدید» (Modern Synthetic Theory) یا چیزی که بیشتر به «داروین گرایی جدید» (Neo-Darwinism) معروف است را پیش کشیدند. داروین گرایی جدید، که جهش یا موتاسیون (mutations) را [به نظریه تکامل] افزود، اختلالاتی است که در ژن های جانداران– به سبب عوامل بیرونی از قبیل تابش (radiation) یا خطاهای برگشتی (replication errors)– به عنوان «علل تنوعات مطلوب» و نیز جهش های طبیعی، شکل می گیرد.

امروزه، در جهان برنامه ای که نماد تکامل باشد، نظریه داروین گرایی جدید است. این نظریه بر آن است که میلیـون ها موجود زنده در نتیجـه فراینـدی شکل گرفته اند که به موجب آن، اندام های پیچیـده و متعـدد این سازواره ها (organisms) (مثلاً گوش ها، چشم ها، شش ها و بال ها) دستخوش «جهش یا موتاسیون»، یعنی اختلال های ژنتیکی، قرار گرفته است. منتها، حقیقت علمی قاطعی هم وجود دارد که این نظریه را به تمام معنا به تزلزل می کشد: جهش یا موتاسیون نه تنها موجب رشد و بالندگی جانداران نمی شود، بلکه، تأثیرات مخربی را به دنبال دارد.

دلیل این امر هم بسیار ساده است: دی.ان.ای از ساختاری بسیار پیچیده برخوردار است، و لذا، تأثیرات تصادفی فقط موجب آسیب رساندن به آن می شود. «بی. جی. رانگاناتان» (B.G. Ranganathan)، وراثت شناس آمریکایی، این مطلب را چنین شرح می دهد:

> **نخست اینکه، در طبیعت، جهش های اصیل به ندرت رخ می دهد. دوم اینکه، اغلب جهش ها زیان آورند؛ زیرا، به جای اینکه تغییرات منظمی در ساختمان ژن ها** (genes) **باشند، تغییراتی هستند اتفاقی؛ و هر تغییر اتفاقی ای هم که در سیستمی بس منظم رخ دهد، منجر به خساراتی در آن می شود نه اصلاح آن؛ به عنوان مثال، اگر قرار باشد زمین لرزه ای ساختمان بس منظمی را به لرزه درآورد، تغییری اتفاقی در چهار چوب این ساختمان به وجود می آید که مسلماً، در راستای بهبودی و بهسازی آن نخواهد بود.**[13]

تعجبی ندارد که چرا هیچ گونه نمونه ای از جهش یا موتاسیونی که مفید وسودمند باشد، یعنی نشان دهنده رشد وپیشرفتی در کُد وراث (the genetic code) باشد، تاکنون مشاهده نشده است؛ حتی، ثابت شده است که تمامی جهش ها مضـر وزیـان آورند. پیـش از این تصـوّر می شد جهش یا موتاسیـون، که به عنوان «ساز و کـاری تکـاملی» معـرفی شده است، در واقع، اتفاقی است وراثتی که به جانداران آسیب می رساند و آنها را از کار می اندازد. (سرطان، رایج ترین تأثیر جهش یا موتاسیون روی انسان است.) بدیهی است که ساز و کاری مخرب نمی تواند «ساز وکاری تکاملی» باشد. از سوی دیگر، همان گونه که خود داروین هم اقرار می کند: «انتخاب طبیعی، به خودی خود کاری ازدستش ساخته نیست.» این حقیقت به ما نشان می دهد که هیچ گونه «ساز وکاری تکاملی» در طبیعت وجود ندارد. لذا، نظر به اینکه هیچ گونه ساز وکار تکاملی ای وجود ندارد، پس، بعید است فرآیند تخیلی ای هم که «تکامل» نامیده شود، اتفاق افتاده باشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ثبت سنگواره ای: عدم نشانه ای از اشکال میانی

ثبت سنـگواره ای، روشـن ترین حجّتی است دالّ بر عدم اتفـاق افتادن فیلمنامه ای که نظریه تکامل آن را مطرح می کند.

بر مبنای این نظریه، تمام گونه های زنده از نیای واحدی به وجود آمده اند؛ یعنی گونه های پیشین به مرور زمان به جانداران دیگری مبدل شده و به همین شکل، تمامی گونه های دیگر نیز هستی یافته اند؛ به عبارت دیگر، این دگردیسی و تغییر شکل(transformation)، در طول میلیون ها سال به تدریج ادامه یافته است.

اگر چنین می بود، می بایست گونه های میانی(intermediary species) فراوانی در طول این دوره طولانی دگردیسی وجود می داشت.

مثلاً بایستی جانداران نیمه ماهی و نیمه خزنده ای در گذشته زندگی کرده باشند که دارای برخی خصوصیات خزنـدگان و مـاهی هـای پیش از خـود بوده اند؛ یا اینـکه می بایست بعضی از موجـودات خزنده-پرنده ای نیز در گذشتـه موجود بوده باشند که دارای برخی خصوصیات پرندگان و خزندگان پیش از خود بوده اند. پس، از آنجایی که این جانداران در یک دوره انتقالی قرار داشته اند، می بایست موجوداتی ناتوان، معیوب و چلاقی بوده باشند. تکـامل گرایان از این جـانداران تخیـلی، که معتقـدند در گذشته می زیستـه اند، به عنوان «اشکال انتقالی»(transitional forms) نام می برند.[1]

اگر چنین جانورانی واقعاً وجود می داشت، بایستی میلیون ها و حتی میلیاردها گونه از آنها اکنون به چشم می خورد. از همه مهم تر، بقایای این موجودات عجیب و غریب می بایست در ثبت سنگواره ای دیده می شد. داروین در کتاب «خاستگاه گونه ها » چنین می گوید:

> **اگر نظریه بنده درست باشد، قطعاً باید گونه های میانی بی شماری وجود داشته باشد؛ گونه هایی که با تمام گونه های گروه خود دارای ارتباط کاملاً تنگاتنگی بوده اند ... در نتیجه، شواهد وجود آنها را تنها در میان بقایای سنگواره ای می توان به دست آورد و بس.**[14]

۱. حلقه گمشده [یا اشکال انتقالیِ] میان انسان و میمون، که از زمان داروین تاکنون فقدان آن مایهٔ تسلّی خاطر اصول گرایان مذهبی بوده است، چیـزی نیست جز فریبنده ترین رده بندی در خصوص جانداران تخیّلی... . دانشمندان هر چه بیشتر به جست و جوی این اشکال میانیِ موجـود میـان گونـه هـا پرداخته اند، با ناکامی های بیشتری مواجه شده اند – م. *(" Is man a subtile accidend," Newsweek, November 3, 1980.)*

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیدهای داروین بر باد رفت

با همه اینها، گرچه تکـامل گرایان از اواسط سده نوزدهـم به بعد، در راستای یافتن سنگواره ها همه جا را زیر و رو کردند و تلاش های مشقت باری را متحمل شدند، تاکنون موفق به کشف هیچ گونه شکل انتقالی ای نگردیده اند. بلکه، برخلاف انتظاراتشان، تمامی سنگواره ها بیانگر این مطلب است که حیات، به طور ناگهانی[1] و به صورتی تمام و کمال روی زمین پدید آمده است.

«دریک وی. اگِر» (Derek V. Ager)، از دیرین شناسان نامی انگلستان، با اینکه خودش یک تکامل گراست، اینچنین به این حقیقت اعتراف می کند:

این نکته پیش می آید که اگر ما مو به مو به بررسی ثبت سنگواره ای بپردازیم، چه در سطح راسته ها چه در سطح گونه ها- به کرّات- خواهیم دید که هیچ تحول تدریجی ای صورت نگرفته است، جز انفجار ناگهانی یک گروه آن هم به ضرر گروه دیگر.[15]

این بدان معناست که در ثبت سنگواره ای، همه گونه های زنده، به یکبار و بدون هیچ کم و کاستی هستی یافته اند، بدون اینکه هیچ گونه شکل میانی ای در این بین وجود داشته باشد. این مطلب، درست نقطه مقابل مفروضات و تصورات داروین است.[2] از این گذشته، این موضوع دلیل بسیار محکمی است دال بر اینکه همه جانداران آفریده شده اند. تنها توجیه در مورد تکوین ناگهانی و بی کم و کاست گونه های زنده، با تمامی زوایا و بدون هیچ گونه نیای تکامل یافته ای، این است که آنها آفریده شده اند. همچنین «دوگلاس فوچویما» (Douglas Futuyma)، زیست شناس وتکامل گرای پر آوازه، اینچنین به این حقیقت اعتراف می کند:

آفرینش و تکامل، در خصوص توجیهات ممکن در راستای اصل و خاستگاه جانداران، میان خود حق مطلب را ادا کرده اند. در نتیجه، سازواره ها روی زمین یا در کمال رشد و بالندگی ظهور یافته اند یا عکس قضیه صادق است. اگر عکس قضیه صادق باشد، می بایست از گونه های پیشیـن خود و از راه فرآیندی مثل «دگرش اندام»[3] نشو و نمـو پیدا کرده باشند ؛[4] اگر هم در کمال رشد و بالندگی پدید آمده باشند، قطعاً بایستی هوشی قادر و متعال آنها را آفریده باشد.[16]

---

۱. و این خود مهر تصدیقی است بر « نظریه انفجار بزرگ». قرآن کریم هم بارها از این حقیقت پرده دری می کند؛ از جمله در آیه شریفه زیر، آن جا که می فرماید: ﴿**وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ**﴾ ؛ اوست آن که آسمان ها و زمین را به حق [و از روی حکمت] آفریده است؛ و هر گاه [بخواهد چیزی را بیافریند، فقط] گوید: « باش!» پس [همان] می‌شود. (انعام/۷۳)؛ «شیخ محمود شبستری» در این باره چه زیبا می سراید: توانـایی که در یک طَـرفه الْعین ز کاف و نون پدید آورد کونین

چو قاف قـدرتش دم بر قلم زد هـزاران نقش بر لوح عـدم زد- م.

۲. البته، جالب اینجاست که خود داروین در کتاب« خاستگاه گونه ها» (صص ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۲۳۰) صراحتاً از فقدان این اشکال میانی سخن گفته است! — م.

۳. modification : دگرگونی سازواره بر اثر عوامل محیطی؛ یعنی همان چیزی که داروین آن را « انتخاب طبیعی» نامید- م.

۴. داروین در کتاب « خاستگاه گونه ها » می گوید: « اگر مشخص می شد هیچ عضو پیچیده ای وجود ندارد که به وسیلهٔ دگرش اندامِ شدید، متوالی یا جزیی شکل گرفته باشد، مسلماً نظریه بنده با شکست مواجه می شد.» که خوشبختانه همین طور هم شد!- م.

(Charies Darwin, Origion of species, Batman Books ,1999, p.158)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سنگواره ها نشان دهنده این مطلب اند که موجودات زنده، در کمال رشد و بالندگی و به شکل بی کم و کاستی روی زمین ظهور یافته اند؛ و این بدان معناست که بر خلاف تصور داروین، «خاستگاه گونه ها» تکامل نیست، بلکه، صنع و آفرینش [الهی] است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

قصه تکامل انسان

موضوعی که اغلب از سوی هواداران نظریه تکامل مطرح می شود، موضوع اصل و خاستگاه انسان است. ادعای داروین گرایان مبتنی بر این است که انسان امروزی، از جاندارانی میمون سان تکامل یافته است. در طی این فرآیند تکاملی فرضی، که تصور می شود ۴/۵ میلیون سال پیش آغاز شده، گویا تعدادی «اشکال میانی» میان انسان امروزی و اجدادش وجود داشته است. این فیلمنامه سرتاپا خیالی، به ارایه چهار «رده بندی» اساسی زیر می پردازد:

۱. « اُسترالو پیتیکوس»(Australopithecus)

۲. « هُمو هَبیلیس» (Homo habilis)

۳. « هُمو اِرِکتوس» (Homo erectus)

۴. « هُمو ساپی اِنز» (Homo sapiens)

تکامل گرایان، اجداد اولیه و به اصطلاح میمون سان انسان را «اُسترالو پیتیکوس» می نامند که به معنای «میمون آفریقای جنوبی» (South African ape) است. در حقیقت، این جانداران چیزی نیستند جز گونه قدیمی یک میمون منقـرض شده. پژوهـش های گسترده «لُـرد سالی زوکـرمَن» (Lord Solly Zuckerman) و «پـروفسـور چـارلز اُکسنـارد» (Prof. Charles Oxnard)، دو نفر از مشهورترین کالبد شناسان جهان از کشورهای انگلستان و آمریکا، در مورد گونه های مختلف «اُسترالو پیتیکوس» نشان می دهد که این میمون ها متعلق به گونه ای میمون معمولی و انقراض یافته اند، و هیچ گونه تشابهی هم با انسان ها ندارند.[17]

تکامل گرایان مرحله بعدی تکامل انسان را با عنوان«هُمو» (homo) طبقه بندی می کنند که به معنی«انسان» است.

بر اساس ادعای آنان، جانداران سلسله «هُمو» نسبت به «اُسترالو پیتیکوس» موجوداتی پیشرفته تراند. تکامل گرایان با انتظام بخشیدن به سنگواره های مختلف این جانداران به شکلی خاص، طرح تکاملی خیالبافانه ای را ابداع کرده انـد. این طرح از آن رو تخیلی است که رابطه تکاملیِ میـان رده هـای مختلـف آن هـیچ گـاه بـه اثبـات نرسـید. «اِرنسـت مَیـــر»(Ernst Mayr)، از برجســته تــرین تکـــامل گرایـــان ســده بیســتم، در کتـــابش بنـــام «یـــک بحـــث مفصّـــل» (One Long Argument) تصـریح می کند: « [معماهای] ویژه تاریخی از قبیل اصل حیات یا «همو سـاپی اِنـز»، معماهـای بسیار پیچیده ای هستند که ممکن است حتی نتوان توجیهی نهایی و رضایت بخش برای آنها یافت.[18]

تکامل گرایان با خلاصه کردن این زنجیره ارتباطی به «اُسترالو پیتیکوس» > «همو هَبیلیس» > «همو اِرِکتوس» > «همو ساپی اِنز»، می خواهند بگویند که هر یک از این گونه ها، نیای گونه دیگری است. منتها، یافته های اخیر دیرین-انسان شناسی نشان می دهد که «اُسترالو پیتیکوس»، «همو هَبیلیس» و«همو اِرِکتوس» به طور همزمان و در نواحی مختلفی به سر برده اند.[19]

(c) ketabton.com: The Digital Library

وانگهی، گروه خاصی از انسان ها که به عنوان «همو اِرِکتوس» طبقه بندی شده اند، تا عصر کنونی هم در قید حیات بوده اند. «همو ساپی اِنز نئاندرِ تالِنسیس»[1] و «همو ساپی اِنز» (انسان امروزی) نیز در سرزمین واحدی همزیستی کرده اند.[20]

این وضعیت به وضوح نشان دهنده بطـلان این ادعا است کـه آنها نیـا و جد یکدیگـرند. «اِستفـان جَی.گولـد» (Stephen Jay Gould)، دیرین شناسی از دانشگاه هاروارد، با اینکه خودش یک تکامل گراست، این بن بست نظریه تکامل را چنین شرح می دهد:

> **اگر سه رده همزیست در مورد انسان وجود دارد (آگاپانتوس آفریکانوس** (A. africanus)، **اُسترالو پیتیکوسِ قدرتمند و همو هبیلیس) پس چه بر سر نردبان[2] ما آمده که هیچ یک به روشنی از دیگری نشأت نگرفته است؟ از این گذشته، هیچ یک از این سه رده، هیچ گونه روند تکاملی ای را در طی دوران تصدّی خود روی زمین نشان نمی دهد.**[21]

کوتاه سخن اینکه، فیلمنامه تکامل انسان، که با کمک تصاویر متعدد برخی جانداران «نیمه میمون و نیمه انسان» به صراحت از طریق تبلیغات رسانه ای و کتاب های درسی«مورد حمایت» قرار می گیرد، چیزی نیست جز داستانی فاقد پایه و اساس علمی.

«لُرد سالی زوکِرمَن»، از مشهورترین و مقبول ترین دانشمندان بریتانیا، که سال ها در مورد این موضوع تحقیق کرده و به مدت ۱۵ سال به مطالعه سنگواره های «اُسترالو پیتیکوس» پرداخته است، با اینکه خودش یک تکامل گرا بود، عاقبت به این نتیجه رسید که حقیقتاً هیچ شجره نامه ای وجود ندارد که انسان را به جانداران میمون سان برساند.

«زوکرمن» همچنین به ساخت «طیف علمِ» (spectrum of science) جالب توجهی پرداخت که دامنه آن از زنجیره هایی که او علمی تلقی می کرد تا زنجیره هایی بود که در نظر وی غیر علمی بودند. بنا بر زنجیره «زو کرمن»، «علمی» ترین رشته های عـلوم- بر اسـاس داده های قطـعی شان- رشتـه های شیمی و فیزیک هستند. بعد از آن، عـلوم زیست شنـاختی و سپـس علـوم اجتـماعی قـرار دارد. در انتهـای ایـن زنجیـره، که«غیـر علـمی» تـرین بخش آن قلمداد می شود، «ادراک فراحسّی»(extrasensory perception)- مفاهیمی از قبیل دورآگاهی (telepathy) و حس ششم(sixth sense)- و سرانجام «تکامل انسان» قرار دارد. «زوکرمن» استدلال خود را چنین بیان می کند:

۱.Homo sapiens neandarthalensis: یا « انسان نئاندرتال» (Neanderthal Man) که« تصور می شد میمونی است انسان نما و دولا شده. اما، امروزه بر این باورند که « نئاندرتال» فقط گونه متفاوتی است از انواع انسان ها- م.

(http : // www.allaboutcreation.org/human–evolution.html)

۲. گویا منظور نردبـان حیـات است— م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پس، ما مستقیماً از فهرست حقایق عینی به سوی رشته های فرضیِ علم زیست شناسی نظیر ادراک فراحسی یا تعبیر تاریخچه سنگواره انسان حرکت می کنیم- جایی که برای [تکامل گرای] معتقد هرچیزی ممکن است، و آن جا که مُخلصان پروپاقرص [تکامل] گهگاه می توانند در آنِ واحد به چندین چیز ضد و نقیض باور داشته باشند.[22]

قصه تکامل انسان را در هیچ چیز نمی توان خلاصه کرد جز تعبیرات مغرضانه از برخی سنگواره های حفاری شده؛ تعبیراتی که به دست کسانی صورت گرفته است که کورکورانه به دنبال نظریه خود به راه افتاده اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فرمول داروینی!

جدای از تمامی شواهد علمی ای که تا این جا بدان پرداختیم، اینک، بیایید به بررسی خرافه پرستی ای بپردازیم که دامنگیر تکامل گرایان شده است؛ آن هم با ذکر مثالی آن قدر ساده که حتی برای کودکان هم قابل فهم باشد:

نظریه تکامل مدعی است حیات از روی صُدفه و تصادف شکل گرفته است. بر اساس این ادعا، اتم های بی جان و فاقد شعور، به منظور تشکیل سلول به هم رسیدند، و بعداً، به هر طریقی که بوده است، جانداران دیگر از جمله انسان را پدید آورده اند. بیایید در این باره اندکی بیندیشیم. وقتی ما عناصری از قبیل کربن، فسفر، نیتروژن و پتاسیم را، که اجزای سازنده حیات اند، کنار هم می گذاریم، فقط کُپه ای [از این عناصر] درست می شود و بس. هر کاری که دلتان می خواهد بر سر این کپه اتمی بیاورید، اما، از آنها حتی نمی توانید یک جاندار را هم به وجود بیاورید. اگر مایل باشید، می توانیم در این باره «آزمایشی» را انجام دهیم، و به نیابت از سوی تکامل گرایان، موضوعی را بررسی کنیم که آنان در خفا و تحت عنوان «فرمول داروینی» (Darwinian formula) مدعی آنند:

بگذارید تکامل گرایان مصالح فراوانی از قبیل فسفر، نیتروژن، کربن، اکسیژن، آهن و منیزیم را، که در ترکیب جانداران به کار می روند، داخل بشکه های بزرگی بریزند. به علاوه، بگذارید هر گونه موادی را، که تحت شرایط عادی وجود ندارند اما آنان آن را ضروری می دانند، به این بشکه ها بیفزایند؛ بگذارید تا دلشان می خواهد اسید آمینه–که امکان شکل گیری آن تحت شرایط طبیعی به هیچ وجه میسّر نیست– و پروتئین را–که احتمال شکل گیری تنها یکی از آنها 10^{-950} است– به این معجون اضافه کنند؛ بگذارید این معجون ها را تا دلشان می خواهد در معرض حرارت و رطوبت قرار دهند؛ بگذارید این مواد را با هر وسیله علمی پیشرفته ای که دوست دارند، مخلوط کنند؛ بگذارید سرشناس ترین دانشمندان را پیش این بشکه ها بیاورند؛ بگذارید این متخصصین به نوبت، میلیون ها و حتی میلیارد ها سال کنار این بشکه ها منتظر بمانند؛ بگذارید در به کار گیری هر گونه شرایطی، که از دید آنان جهت شکل گیری انسان ضروری است، آزادی عمل داشته باشند. منتها، هر کاری کنند نمی توانند از [محتویات] این بشکه ها آدم بسازند؛ این مسئله را باید از پروفسوری بپرسید که ساختار سلولی خودش را زیر میکروسکوپ الکترونیکی بررسی می کند. آنان هرگز نمی توانند زرافه، شیر، زنبور، قناری، اسب، دلفین، گل سرخ، اُرکیده، گل سوسن، گل میخک، موز، پرتقال، سیب، خرما، گوجه فرنگی، خربزه، هندوانه، انجیر، زیتون، انگور، هلو، طاووس، قرقاول، پروانه های رنگارنگ یا میلیون ها جاندار دیگر از این دست را به وجود آورند. در واقع، آنان حتی نمی توانند یک سلول از این موجودات را هم بسازند.

جان کلام اینکه، اتم های فاقد شعور، با گرد هم آمدن نمی توانند به وجود آورنده سلول باشند. آنها قادر به گرفتن تصمیمات جدید و تقسیم سلول به دو قسمت نیستند، تا پس از آن تصمیمات دیگری را بگیرند و پروفسورهایی را

(c) ketabton.com: The Digital Library

بیافرینند که نخست، میکوسکوپ الکترونیکی را ابداع کنند، و سپس، زیر همان میکروسکوپ به بررسی ساختار سلولی خود بپردازند. ماده ، خود کُپه ای بی جان و فاقد شعور است، و با آفرینش والای الهی است که هستی می یابد.

نظریه تکامل، که مدعی خلاف این امر است، سفسطه محضی است که با عقل منافاتی تام دارد؛ حتی، اگر درست مثل مثال فوق، تنها اندکی در مورد ادعاهای تکامل گرایان بیندیشیم، می توانیم پرده از روی این حقیقت برداریم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

فن آوری موجود در چشم و گوش

موضوع دیگری که همچنان از سوی نظریه تکامل بی جواب مانده، کیفیت شگرف ادراک موجود در چشم و گوش است.

پیش از اینکه به سراغ چشم[1] برویم، بیایید به اختصار به این پرسش پاسخ دهیم که ما چگونه می بینیم. پرتوهای نوری ای (Light rays) که از یک شیء می آید، به طور وارونه روی شبکیه (retina) چشم می افتد. حال، این پرتوهای نوری از طریق سلول ها به علایم الکتریکی تبدیل می شود و به نقطه بسیار کوچکی در پشت مغز، یعنی«مرکز بینایی»(the center of vision)، می رسد. پس از طی فرآیندی چند، این علایم الکتریکی در این مرکز به عنوان تصویر درک می شود. با آگاهی از این پیش زمینه علمی، اکنون بیایید اندکی بیندیشیم.

مغز از نور محفوظ است. این بدان معناست که درون آن کاملاً تاریک است و هیچ نوری هم به جایی که آن قرار دارد، نمی رسد. لذا، «مرکز بینایی» هیچ گونه تماسی با نور ندارد و حتی ممکن است تاریک ترین جایی باشد که شما تا به حال دیده اید. با وجود این ، در این تاریکی محض، شما شاهد دنیایی روشن و تابناک هستید.

تصویری که در چشم شکل می گیرد، آن قدر روشن و واضح است که حتّی فن آوری سده بیستم هم نتوانست بـدان دسـت یابد؛ برای نمونه، به کتـابی که در حال خوانـــدن آن هستیـد و نیز دستـانی که با کمک آن، کتاب را گرفته اید، بنگرید، و سپس سرتان را بلند کنید و به اطراف نگاهی بیندازید. آیا تاکنون در جایی دیگر، تصویری به این روشنی و وضوح دیده اید؟ حتی، پیشرفته ترین صفحه تلویزیون، که بزرگ ترین تولید کننده تلویزیون در جهان هم آن را تولیـد کرده باشـد، نمی تواند چنین تصویـر روشنی را برایتان فراهم سازد. این تصـویر، تصویری است سه بُعدی، رنگی و با وضوحی تمام. بیش از ۱۰۰ سال است که هزاران مهندس در تلاشند تا به تولید چنین وضوحی دست یابند. به همین منظور، کارخانه ها و مؤسسه های بسیار بزرگی تأسیس شده، پژوهش های فراوانی صورت گرفته و طرح ها و نقشه های زیادی هم به اجرا در آمده است [اما، از دستیابی به وضوحی چون وضوح چشم عاجز مانده اند] . دوباره به یک صفحه تلویزیون و کتابی که در دستانتان است، بنگرید. خواهید دید که تفاوت فاحشی میان روشنی و وضوح تصویر آنها وجود دارد. از این گذشته، صفحه تلـویزیون به شما فقط یک تصـویر دو بعدی را نشان می دهـد، در صورتی که شما با چشمـانتان شاهد تصویری سـه بعدی و عمق دار هستید.

---

۱. چشم انسان به طور شگرفی پیچیده است. نظامی است تمام و کمال و به هم مرتبط با حدود ۴۰ نظام فرعی و مجزّا از جمله شبکیه، مردمک، عنبیه، قرنیه، عدسی و عصب بینایی؛ برای نمونه، شبکیه دارای نزدیک به ۱۳۷ میلیون سلول ویژه ای است که نسبت به نور واکنش نشان می دهند و پیام ها را به مغز ارسال می کنند. نزدیک به ۱۳۰ میلیون از این سلول ها، میله ای شکل هستند و تصاویر سیاه و سفید را کنترل می کنند. هفت میلیون سلول دیگر، مخروطی شکل اند و به ما این امکان را می دهند تا اشیا را رنگی ببینیم... بخش ویژه ای از مغز به نام « پوستهٔ بینایی»، تکانه های عصبی را به رنگ، پادنمایی [= میزان تضاد بین دو رنگ]، عمق و غیره تفسیر می کند که به ما امکان دیدن« تصاویرِ» سرای هستی را می دهد. از همه شگفت انگیزتر اینکه چشم، عصب بینایی و پوستهٔ بینایی همگی نظام هایی فرعی و مجزّا هستند. با این حال، آنها با هم حداکثر ۱/۵ میلیون پیام تکانه‌ای را در یک هزارم ثانیه می گیرند، تحویل می دهند و تفسیر می کنند!– م.

(Lawrence O. Richards,“ It couldn`t just happen” ,Thomas Nelson, Inc,1989, pp.139–140)

(c) ketabton.com: The Digital Library

سال هاست که ده ها هزار مهندس، به ساخت یک تلویزیون سه بعدی و دستیابی به کیفیت قوه بینایی چشم کمر همّت بسته اند. درست است که یک دستگاه تلویزیون سه بعدی ساخته اند، امّا، بدون زدن عینک سه بعدی مخصوص، نمی توان به آن نگاه کرد. از این گذشته، این فقط یک دستگاه سه بعدی دست ساز است. هر چه پیش زمینه تارتر باشد، پس زمینه مانند یک صحنه کاغذی به نظر می رسد. هیچ گاه ساخت یک منظره روشن و واضح، نظیر منظره ای که چشم می بیند، میّسر نبوده است؛ زیرا، هم در دوربین و هم در تلویزیون، نقصانی در کیفیت تصویر مشاهده می شود.

تکامل گرایان ادعا می کنند ساز و کاری که این تصویر روشن و واضح را می سازد، بر حسب تصادف پدید آمده است. حال، اگر کسی به شما بگوید تلویزیونی که در اتاقتان قرار دارد در نتیجه صدفه و تصادف پدید آمده است، اینکه تمام اتم های آن بر حسب اتفاق دور هم جمع شده و این وسیله تصویر ساز را به وجود آورده اند، شما چه فکری می کنید؟ اتم ها چگونه می توانند کاری را انجام دهند که هزاران نفر از انجام آن عاجزند؟

اگر وسیله ای که تصویری ساده تر از تصویر چشم به وجود می آورد، نمی تواند از روی صُدفه و تصادف پدید آمده باشد، پس، چون روز روشن است که چشم و تصویری که چشم آن را می بیند، بعید است بر حسب اتفاق پدید آمده باشد.[1] همین وضعیت در مورد گوش هم صدق می کند. گوش بیرونی صداهای موجود را از طریق لاله گوش می گیرد و آنها را به سوی گوش میانی هدایت می کند، گوش میانی هم با تشدید آنها، ارتعاشات صوتی را منتقل می کند، و نهایتاً گوش داخلی با مخابره آنها به صورت علایم الکتریکی، این ارتعاشات را به مغز ارسال می نماید. عمل شنیدن نیز عیناً مثل چشم، به مرکز شنوایی (the center of hearing) موجود در مغز ختم می شود.

وضعیت موجود در چشم در مورد گوش هم صدق می کند؛ یعنی، مغز درست همان طور که از نور محفوظ است، از صدا هم محفوظ است. مغز نمی گذارد هیچ صدایی بدان وارد شود. بنابراین، بیرون هر چقدر هم که پر سر و صدا باشد، درون مغز سکوتی مطلق حکمفرماست. با این حال، در مغز است که شدیدترین صداها درک می شود. شما درون مغز کاملاً ساکتتان به سمفونی گوش فرا می دهید و تمام سر و صدای یک محل پر ازدحام را می شنوید. با وجود این، اگر در این حال میزان صدای موجود در مغزتان را با یک وسیله دقیق اندازه گیری کنند، متوجه می شوید که سکوتی محض در آنجا حکمفرماست.

---

۱. خود « داروین» در کتاب « خاستگاه گونه ها» در مورد پیچیدگی خارق العادهٔ چشم و احتمال به وجود آمدن آن بر حسب اتفاق می گوید : « اینکه فرض کنیم چشم با تمام تدابیـر بی‌نظیـرش در راستای تنظیم کانون فواصل مختلف، راه دادن میزان نور متفاوت و نیز اصـلاح اختلال های کروی و رنگین، ممکن است از طریق انتخاب طبیعی پدید آمده باشد، بنده علناً اذعان می دارم که امری است محال.»– م.

(Darwin, Origion of species, p.155)

(c) ketabton.com: The Digital Library

انسان در آرزوی ساخت و تولید صدایی که عیناً شبیه صدای اصلی باشد، چندین دهه به تلاش و کوشش پرداخته است. نتـایج این تلاش و کوشش شـامل ضبط صوت، دستگـاه های «هـای فای» (high-fidelity systems) ودستگاه هـای حسگر صـوتی (systems for sensing sound) است. علی رغم این همه فن آوری و هزاران مهندس و متخصصی که دراین راستا همّت خویش را ساز کرده اند، تاکنون هیچ گونه صـدایی که دارای روشنی و وضـوح صـدایی باشد که گوش آن را درک می کند، به دست نیامده است. حال، اندکی در مورد با کیفیت ترین دستگاه های «های فای»ای بیندیشید که بزرگ ترین شرکت های فعال در صنعت موسیقی آنها را تولید می کنند؛ حتی، هنگام ضبط صدا در این دستگاه ها نیز مقداری از آن به هدر می رود، یا وقتی که دستگاه «های فای»ای را روشن می کنید، همیشه قبل از شروع موسیقی، صدای خش خشی به گوش می رسد. با این همه، صداهایی که محصول فن آوری جسم انسان است، از روشنی و وضوح فوق العاده ای برخوردار است. گوش انسان هرگز صدایی را که توأم با خش خش و یا پارازیتی مانند آنچه در دستگاه های های فای است، درک نمی کند؛ بلکه، صداها را عیناً همان گونه که هستند روشن و واضح درک می نماید. و این همان روندی است که از زمان آفرینش انسان تاکنون همواره جاری و ساری بوده است.

به منظور درک داده های حسی(sensory data)، تاکنون هیچ گونه دستگاه صوتی یا تصویری دست سازی به پای حساسیت و موفقیت چشم و گوش نرسیده است. با وجود این، تا جایی که به قوه بینایی و شنوایی مربوط می شود، حقیقتی بس شگرف تر در پس همه اینها قرار دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شعوری که درون مغز قادر به دیدن و شنیدن است، از آنِ کیست؟

کیست آن که درون مغز، نظّاره‌گر این دنیای حیرت انگیز است، به سمفونی و جیک جیک پرندگان گوش فرا می دهد و بوی گل سرخ را استشمام می کند؟

تحریک هایی که از چشم، گوش و بینی فرد بر می خیزد، به عنوان تکانه های عصبی الکترو- شیمیایی (electro-chemical nerve impulses) راهی مغز می شود. شما می توانید در کتاب های زیست شناسی(biology)، تنکرد شناسی (physiology) و زیست شیمی(biochemistry)، جزئیات فراوانی را در مورد چگونگی شکل گیری این تصویر در مغز به دست آورید. منتها، هیچ گاه به این حقیقت بسیار مهم برنمی خورید: کیست آن که این تکانه های عصبی الکترو- شیمیایی را به عنوان تصویر، صوت، بو و رویدادهای حسّی در مغز درک می کند؟ شعـــوری (consciousness) درون مغز وجود دارد که همه اینها را بدون احساس هیچ گونه نیازی به چشم، گوش و بینی درک می کند. این شعور از آنِ کیست؟ مسلماً متعلق به اعصاب، لایه چربی و نورون های سازنده مغز نیست. به همین دلیل است که ماده گرایان- یعنی داروین گرایانی که معتقدند همه چیز از ماده تشکیل شده است- نمی توانند به این سؤالات پاسخ دهند.

این شعور، روحی است که خداوند متعال آن را آفریده است؛ روحی که نه نیازمند چشم است تا تصاویر را ببیند و نه نیازی به گوش دارد تا صداها را بشنود. از این گذشته، برای فکر کردن هم نیازی به مغز ندارد.

کسی که این حقیقت روشن و علمی را می خواند، سزاوار است اندکی در مورد [عظمت و جلال] پروردگار متعال بیندیشد، تقوای الهی پیشه سازد و به حضرتش ﷻ متوسل شود؛ زیرا، اوست که کلّ سرای هستی را در مکانی تاریکِ تاریک، که فقط چند سانتی متر مکعب است، به شکلی سه بعدی، رنگارنگ، اسرار آمیز و تابناک گنجانده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

باوری ماده گرایانه

اطلاعاتی را که تا اینجا تقدیم کردیم، نشان می دهد نظریه تکامل و نیز ادعایش در خصوص اصل حیات، با یافته های علمی سر ناسازگاری دارد. ساز و کارهای تکاملی ای که این نظریه پیشنهاد می کند، فاقد توان تکاملی است و سنگواره ها (fossils) هم بیانگر این مطلب اند که اشکال میانی مورد نظر اصلاً وجود نداشته اند. بنابراین، این موضوع به طور قطع می رساند که نظریه تکامل را باید به عنوان اندیشه و باوری غیر علمی کنار بگذاریم. این همه آرا و عقاید، نظیر «طرح جهان زمینْ مدار» (the Earth-centered universe model)، در طول تاریخ از برنامه کار علم به دست آمده است.

با این حال، نظریه تکامل نیز در برنامه کار علم قرار می گیرد؛ حتی، بعضی افراد در تلاشند تا به نام «حمله به علم»، به نقد و خرده گیری از آن بپردازند؛ امّا چرا؟

دلیلش این است که این نظریه برای برخی محافل، اعتقادی جزمی و ضروری است. این محافل، کور کورانه خود را وقف فلسفه ماده گرایانه کرده و داروین گرایی را اختیار نموده اند؛ زیرا، این تنها توجیه مادیگرایانه ای است که می توان آن را در راستای توجیه عملکردهای طبیعت پیش کشید.

جالب اینجاست که خود آنان هر از گاهی به این حقیقت اعتراف می کنند. «ریچارد سی. لونتین» (Richard C. Lewontin)، متخصّص شهیر علم وراثت و تکامل گرای رک گو از دانشگاه هاروارد (Harvard University)، اذعان می کند که «پیش از آنکه یک دانشمند باشد، یک ماده گراست»:

> **این طور نیست که روش ها و مؤسسه های علمی هر طور که شده ما را به پذیرش توجیهی مادی در مورد این دنیای صوری ملزم کنند. بلکه، بر عکس، این تبعیت پیشین ما از علل مادی است که ما را مجبور می کند تا یک سازمان بازرسی و مجموعه ای از مفاهیم را، که به وجود آورنده توجیهات مادی است، پدید آوریم؛ مهم نیست چقدر برخلاف شهود و دور از عقل، و چقدر هم نسبت به این سازمان و مفاهیم، بُهت آور باشد. از این گذشته، از آنجایی که ماده گرایی امری است مطلق، دیگر نمی توانیم پذیرای دستی غیبی در پس پرده باشیم.**[23]

این اظهارات صریح نشان می دهد که داروین گرایی، باوری است جزمی که تنها به سبب تبعیت از ماده گرایی است که هنوز هم نفس می کشد. این باور جزمی بر آن است که جز ماده هیچ چیز دیگری وجود ندارد. لذا، به خیال خود، ماده بی جان و فاقد شعور، هستی بخش حیات است. همچنین، در این باب مصّر است که میلیون ها گونه زنده مختلف (نظیر پرنـدگان، ماهی ها، زرافـه ها، ببرها، حشره ها، درختـان، گل ها، نهنگ ها و انسـان ها) از ماده بی جان و در نتیجه واکنش های میان ماده، از جمله بارش باران، برق صائقه و غیره، نشأت گرفته اند. این استنباطی است که هم با عقل و هم با علم در تضاد است. با وجود این، داروین گرایان همچنان مدافع این امرند، آن هم تنها به دلیل «نپذیرفتن دستی غیبی در پسِ پرده.»

(c) ketabton.com: The Digital Library

هر کس که بدون عینک تعصب ماده گرایانه به اصل و خاستگاه موجودات زنده بنگرد، شاهد این حقیقت آشکار خواهد بود که تمامی جانداران، نقش هایی هستند بر پرده نقشبندی توانا، حکیم و دانا. این آفریدگار، خداوندی است که سراسر عالم وجود را از نیستی بیافرید، آن را به کامل ترین وجه به نقش و نگار بیاراست، و جانداران را جملگی شکل و شمایل بخشید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نظریهٔ تکامل: توانمندترین سحر و افسون جهان

آن که عاری از تعصّب و فارغ از تأثیر هر گونه مکتب خاصی باشد، و تنها عقل و منطق خود را به کار گیرد، آشکارا خواهد دید که اعتقاد به نظریه تکامل، که یاد آور خرافه پرستی های جوامع بی خبر از علم و تمدن است، امری است بسیار بعید.

همان گونه که پیشتر بیان کردیم، معتقدان به نظریه تکامل فکر می کنند تعدادی اتم و مولکول که داخل خمره بزرگی ریخته شده اند، توانسته اند به وجود آورنده استادان فکّور و اندیشمند و دانشجویان دانشگاه ها باشند؛ دانشمندانی نظیر«اینشتَین»[1] و«گالیله»[2]، هنرمندانی چون «هومفری بوگارت»[3]، «فرانک سیناترا»[4] و «لوسیانو پاواروتی»[5]؛ و همچنین موجوداتی نظیر بزکوهی، درخت لیمو و گل میخک. علاوه بر این، از آنجایی که دانشمندان و استادانی که به این اباطیل معتقدند افرادی تحصیل کرده و فرهیخته اند، کاملاً موجه است اگر از این نظریه با نام «توانمندترین سحر و افسون تاریخ» یاد کنیم. پیش از این نظریه، هیچ آرا و عقیده ای نتوانسته بود بدین سان نیروی خرد را از انسان ها بگیرد، آنان را از هوشیارانه و منطقی اندیشیدن باز داشته و حق و حقیقت را از دیدگانشان پنهان سازد؛ گویی بر چشمانشان پرده ای افکنده اند. این کوردلی حتی بدتر و باورنکردنی تر از بی بصیرتی ای بود که به سبب آن، مصریان، «رع»- خدای خورشید- را می پرستیدند، بخش هایی از آفریقا «توتِم»[6] را پرستش می کردند، قوم «سبا» خورشید را می پرستیدند، قبیله ابراهیم خلیل ﷺ در مقابل بت ها و اصنامی که با دستان خود می ساختند کرنش می کردند یا قوم موسی نبیﷺ که گوساله طلایی را عبادت می کردند.

باری، پروردگار متعال در قرآن کریم به این سفاهت و سبکسری اشاره می فرماید. او تعالی در آیات فراوانی نشان می دهد که خرد عده ای به گونه ای زایل می شود که از دیدن حق و حقیقت عاجز می مانند. پاره ای از این آیات به شرح زیر است:

۱.Einstein: (۱۹۵۵- ۱۸۷۹) فیزیکدان نامی آلمانی و برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۲۱. بسـط و توسـعه «نظریـه نسـبیت»، «نظریـه کوانتـوم» و «مکانیک آماری» از عمده دلایل شهرت اوست- م.

۲.Galileo: (۱۶۴۲- ۱۵۶۴) ریاضیدان، منجم و فیزیکدان ایتالیایی- م.

۳.Humphrey Bogart: (۱۹۵۷-۱۸۹۹) بازیگر معروف سینمای آمریکا- م.

۴.Frank Sinatra: (۱۹۹۸-۱۹۱۵) خواننده و بازیگر نامی آمریکایی و برنده «جایزه اسکار»- م.

۵.Luciano Pavarotti: خواننده بلند آوازه اُپرا، متولد ۱۹۳۵ ایتالیا- م.

۶. totem: حیوان یا شی‌ای مقدس که نماد قبیله ای باشد؛ مثلاً در دوران جاهلیت، شترانی معروف به «بحیره»، «سائبه» و «حام» توتم عصر بودند- م.

(c) ketabton.com: The Digital Library

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ.خَتَمَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عظِيمٌ ﴾؛ همانا، کافران را یکسان است که چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نخواهند آورد. خداوند بر دل ها و گوش هایشان مُهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است. و آنان را عذابی سخت خواهد بود. (بقره / ۷ – ۶)

﴿... لَهُمْ قُلُوبٌ لاَّ يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لاَّ يَسْمَعُونَ بِهَا أُوْلَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُوْلَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴾؛ ... [کافران] دل هایی دارند که با آن [حقایق را] درنمی یابند، و چشمانی دارند که با آن [راه حق و حقیقت را] نمی بینند، و گوش هایی دارند که با آن [پند و اندرز را] نمی شوند. آنان به سان چهارپایانند، بلکه، گمراه تر. آنان همان غافلانند. (اعراف / ۱۷۹)

﴿وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّواْ فِيهِ يَعْرُجُونَ. لَقَالُواْ إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَّسْحُورُونَ﴾؛ و اگر برایشان دری از آسمان بگشاییم تا همواره از آن بالا روند، باز هم خواهند گفت: «همانا، چشم های ما را فرو بسته اند. بلکه، ما را سحر و جادو کرده اند.» (حجر / ۱۵– ۱۴)

واژگان را یارای شرح این بُهت و حیرت نیست که این طلسم و افسون چه سان طوق بردگی و بندگی را بر گردن چنین خیل عظیمی آویخت، آنان را از حق و حقیقت باز داشت، و ۱۵۰ سال هم کسی نبود که آن را در هم شکند. بدیهی است که همواره اندک افرادی پیدا می شوند که به فیلمنامه های غیر ممکن و ادعاهای مملو از حماقت و بی منطقی باور و ایمان داشته باشند. منتها، «سحر و جادو» تنها توجیه ممکن برای آن دسته از افراد در سراسر جهان است که معتقدند اتم های بی جان و فاقد شعور، به ناگاه تصمیم گرفته اند که به هم برسند و جهانی را صورت بندند که با یک سازماندهی تمام و کمال، نظم، خرد و شعوری بی عیب و نقص عمل می کند؛ سیاره ای به نام زمین با تمامی اوصافش، که این همه برای زیستن در غایت تناسب است، و جاندارانی که مالامال از دستگاه های پیچیده و بی شمارند.

در واقع، قرآن کریم با بیان حکایت موسی نبی ﷺ و فرعون نشان می دهد کسانی که حامی و پشتیبان فلسفه های الحادی اند، در حقیقت، با سحر و جادوست که دیگران را تحت تأثیر قرار می دهند. وقتی که با فرعون در مورد دین راستین سخن گفته شد، از موسی ﷺ خواست تا با جادوگرانش مصاف نماید. چون موسی ﷺ چنین کرد، از آنان خواست تا اول آنان توانایی خود را به نمایش بگذارند. آیات شریفه زیر، داستان را چنین ادامه می دهند:

﴿قَالَ أَلْقُوْاْ فَلَمَّا أَلْقَوْاْ سَحَرُواْ أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ﴾؛ [موسی] گفت: «شما بیفکنید.» و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بس شگرف به راه انداختند.[1] (اعراف / ۱۱۶)

همان طور که دیدیم، سحره فرعون توانستند همه را به جز موسی ﷺ و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، فریب دهند. لیکن، حجّت موسی ﷺ آن سحر و جادو را در هم شکست؛ یا به تعبیر آیه شریفه زیر، «آنچه را به دروغ ساخته بودند، فرو بلعید»:

(c) ketabton.com: The Digital Library

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ. فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾: و ما به موسی وحی کردیم که «عصایت را بینداز.» پس ناگاه آنچه را به دروغ ساخته بودند، فرو بلعید. پس حقیقت آشکار گشت و اعمالشان باطل شد. (اعراف / ۱۱۸ – ۱۱۷)

همان گونه که می بینید، هنگامی که مردم فهمیدند دچار سحر و جادو شده اند و اینکه آنچه می بینند توهّمی بیش نیست، سحره فرعون تمام اعتبار و وثوق خویش را از دست بدادند. در عصر حاضر هم، به جز کسانی که دست از باورهای خرافاتی خویش کشیده اند، آنان که با تأثیرپذیری از سحر و طلسمی مشابه و زیر نقاب علم معتقد به این ادعاهای مضحک اند و زندگی خود را صرف دفاع و پشتیبانی از آن می کنند، هنگامی که حق و حقیقت آشکار شده و ایـن طلسـم و جـادو در هـم شکسته شـود، شرمسـار و سـرافکنـده خواهنـد گشت.[2] «مـالکولـم ماگـریـج» (Malcolm Muggeridge)، نویسنده و فیلسوف پُر آوازه جهان، نیز این مطلب را چنین بیان می کند:

> **بنده متقاعد شده ام که نظریه تکامل، به ویژه وسعت و دامنه کاربرد آن، از بزرگ ترین جوک های کتاب های تاریخ در آینده خواهد بود. آیندگان را تحیّر فرا خواهد گرفت که فرضیه ای این همه سربسته و پوشالی، چگونه توانسته است با چنین ساده لوحی حیرت انگیزی مورد پسند قرار گیرد.**[24]

این آینده آن قدرها هم دور نیست؛ بلکه بر عکس، مردم به زودی خواهند فهمید که «صُدفه و تصـادف» جـای خـدا را نمی گیرد، و با نگاهی به گذشته، به نظریه تکامل به عنوان نکوهیده ترین نیرنگ و هولناک ترین سحر و افسون جهـان خواهند نگریست. اینک، این سحر و افسون دارد به سرعت از روی دوش مردم سراسر دنیا پایین می آیـد. بسـیاری از کسانی که چهره واقعی آن را می بینند، سرگشتگی و تحیّر وجودشان را فرا می گیرد که چه سـان تـاکنون پـذیرای آن بوده اند.

---

۱. در« **تفسیر کابلی**» در توضیح این آیه شریفه چنین آمده است: « به قوّت جادو چشم تماشائیان را بسته تحت اثر گرفته مرعوب گردانید. در آیت دیگر است که آنها ریسمان ها و چوب های خود را به زمین افکندند چنان که گویی سطح زمین را مار فرا گرفته بود « يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى» [(موسی– علیه السّلام–) بر اثر سحرشان گمان کرد که ریسمان ها و چوبدستی هایشان می دوند. (طه/ ۶۶)]– از این آیات ظاهر است که شعبدهٔ ساحران فرعون فی الحقیقت« قلب ماهیت» نبود بلکه محض تخییل و چشم بندی بود...»– م.

۲. فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد– م. (حافظ)

(c) ketabton.com: The Digital Library

قَالُواْ سُبْحَانَکَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَکِيمُ

[فرشتگان] گفتند: [بار الها!] منزهی تو، ما را دانشی نیست جز آنچه تو [خود] به ما آموخته ای. حقّا که تویی دانای با حکمت.

(بقره / ۳۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

منابع نویسنده

1. World Book Multimedia Encyclopedia, "Dream", World Book Inc.,1998.

2. Imam Rabbani, Letters of Rabbani, Vol II, Letter 470, pp. 517-518.

3. Imam Rabbani, Letters of Rabbani, Vol II, Letter 357, p. 163.

4. Sidney Fox, Klaus Dose, Molecular Evolution and The Origin of Life,W. H. Freeman and Company, San Francisco, 1972, p. 4.

5. Alexander I. Oparin, Origin of Life, Dover Publications, NewYork,1936, 1953 (reprint), p. 196.

6. "New Evidence on Evolution of Early Atmosphere and Life,"Bulletin of the American Meteorological Society, vol 63, November 1982,1328-1330.

7. Stanley Miller, Molecular Evolution of Life: Current Status of thePrebiotic Synthesis of Small Molecules, 1986, p. 7.

8. Jeffrey Bada, Earth, February 1998, p. 40.

9. Leslie E. Orgel, "The Origin of Life on Earth," Scientific American,vol. 271, October 1994, p. 78.

10. Charles Darwin, The Origin of Species by Means of Natural Selection, The Modern Library, New York, p. 127.

11. Charles Darwin, The Origin of Species: A Facsimile of the First Edition, Harvard University Press, 1964, p. 184.

12. B. G. Ranganathan, Origins?, Pennsylvania: The Banner of Truth Trust, 1988, p. 7.

13. Charles Darwin, The Origin of Species: A Facsimile of the First Edition, p. 179.

14. Charles Darwin, The Origin of Species, p. 172.

15. Derek A. Ager, "The Nature of the Fossil Record," Proceedings of the British Geological Association, vol 87, 1976, p. 133.

16. Douglas J. Futuyma, Science on Trial, Pantheon Books, New York,1983, p. 197.

17. Solly Zuckerman, Beyond The Ivory Tower, Toplinger Publications, New York, 1970, 75-14; Charles E. Oxnard, "The Place of Australopithecines in Human Evolution: Grounds for Doubt",

Nature, vol 258, 389.

18. "Could science be brought to an end by scientists' belief that they have final answers or by society's reluctance to pay the bills?" Scientific American, December 1992, p. 20.

19. Alan Walker, Science, vol. 207, 7 March 1980, p. 1103; A. J. Kelso, Physical Antropology, 1st ed., J. B. Lipincott Co., New York, 1970, p. 221; M. D. Leakey, Olduvai Gorge, vol. 3, Cambridge University Press, Cambridge, 1971, p. 272.

20. Jeffrey Kluger, "Not So Extinct After All: The Primitive Homo Erectus May Have Survived Long Enough To Coexist With Modern Humans," Time, 23 December 1996.

21. S. J. Gould, Natural History, vol. 85, 1976, p. 30.

22. Solly Zuckerman, Beyond The Ivory Tower, p. 19.

23. Richard Lewontin, "The Demon-Haunted World," The New York Review of Books, January 9, 1997, p. 28.

24. Malcolm Muggeridge, The End of Christendom, Grand Rapids: Eerdmans, 1980, p. 43.

(c) ketabton.com: The Digital Library

منابع مترجم

۱. قرآن کریم

۲. ابراهیم دینانی، دکتر غلامحسین: **دفتر عقل و آیت عشق**. انتشارات طرح نو، جلد دوم، ۱۳۸۱، تهران.

۳. پارسا، محمد: **زمینه روانشناسی**. مؤسسه انتشارات بعثت، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۵.

۴. جامی، نورالدین عبدالرحمان: **لـوایـح**. تصحیح، مقدمه و توضیحات: یان ریشار، انتشارات اساطیر، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۵. دادبه، اصغر: **کلیات فلسفه**. دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۵، تهران.

۶. فیضی، زهرا: **مبانی روانشناسی(احساس و ادراک)**. پشتوتن، چاپ دوم، ۱۳۸۵،تهران.

۷. قطب، سیّد: **فی ظلال قرآن**. ترجمه: دکتر مصطفی خرم دل، نشر احسان، چاپ سوم،۱۳۸۹، تهران.

۸. کاکایی، قاسم: **وحدت وجود به روایت ابن عربی و مایستر اکهارت**. مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها، هرمس، ۱۳۸۱، تهران.

۹. لاهیجی گیلانی، محمد: **شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز)**. پیشگفتار و ویرایش: دکتر علی قلی محمودی بختیاری، نشر علمی، چاپ اول، ۱۳۷۷، تهران.

۱۰. مجدّد الف ثانی، احمد: **مکتوبات امام ربّانی**. مقدمه، تصحیح و تعلیق: حسن زارعی و ایوب گنجی، انتشارات صدیقی، ۱۳۸۳، تهران.

۱۱. دیوبندی، مولانا محمود حسن: **تفسیر کابلی**. نشر احسان، چاپ هشتم، ۱۳۸۰، تهران.

۱۲. نسفی، عزیزالدین بن محمد: **زبدة الحقایق**. تصحیح، مقدمه و تعلیقات: حق وردی ناصری، انتشارات طهوری، چاپ دوم، ۱۳۸۱، تهران.

13.http://www.allaboutcreation.org/human-evolution.html

14. http://www.allaboutscience.org/big-bang-theory.html

15. http://www.allaboutscience.org/Charles-Darwin.html

16. http://www.allaboutthejourney.org/cell-structure.html

17.Charles Darwin, Origin of Species, Batman Books, 1999

18.Eastman and Missel, The Creator beyond time and space

19. http://Forum.p30world.com/archive/index.php/t-76183.html

20."Is man a subtile accident", Newsweek, November 3, 1980

21. Lawrence O.Richards, "It couldn`t just happen", Thomas Nelson,Inc,1989

22.Mark Eastman, MD, Creation by design, T.W.F.T. Publishers, 1996

23.Michaely Behe, Darwin`s black box: The biochemical challenge to evolution, Simon & Schuste, 1996

24.William Shakespeare, "Measure for measure", Chelsea House Publications, 1987

(c) ketabton.com: The Digital Library

The Little Man in the Tower

Harun Yahya

translated by

Sattar Sahraie

(c) ketabton.com: The Digital Library

«مجموعه سرّی در پسِ ماده»

از همین نویسنده و مترجم

۱. مــرد کوچــکی بــر فــراز بــرج

۲. بی زمــانی و حقــیقت سرنــوشت

۳. «ابد» هم اکنون آغاز گردیده است

۴. شنــاخت حــقیــقت

(c) ketabton.com: The Digital Library

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library